لوح ابن ذئب

اثر حضرت بهاءالله

بسم الله الفرد الواحد المقتدر العلیم الحکیم

الحمد لله الباقی بلا فنآء و الدّائم بلا زوال و القائم بلا انتقال المهیمن بسلطانه و الظّاهر بآیاته و الباطن بأسراره الّذى بأمره ارتفعت رایة الکلمة العلیا فى ناسوت الانشآء و نصب علم یفعل ما یشآء بین الوری هو الّذى اظهر امره لهدایة خلقه و انزل آیاته اظهاراً لحجّته و برهانه و زیّن دیباج کتاب الانسان بالبیان بقوله الرّحمن علّم القرآن خلق الانسان علّمه البیان لا اله الّا هو الفرد الواحد المقتدر العزیز المنّان

النّور السّاطع من افق سمآء العطآء و الصّلوة المشرقة من مطلع ارادة الله مالک ملکوت الأسمآء على الواسطة الکبری و القلم الأعلی الّذی جعله الله مطلع اسمائه الحسنی و مشرق صفاته العلیا و به اشرق نور التّوحید من افق العالم و حکم التّفرید بین الأمم الّذین اقبلوا بوجوه نورآء الی الأفق الأعلی و اعترفوا بما نطق به لسان البیان فى ملکوت العرفان الملک و الملکوت و العظمة و الجبروت لله المقتدر العزیز الفیاض

یا ایّها العالم الجلیل اسمع ندآء المظلوم انّه ینصحک لوجه الله و یعظک بما یقرّبک الیه فی کلّ الأحوال انّه هو الغنیّ المتعال اعلم انّ الآذان خلقت لاصغآء النّدآء فی هذا الیوم الّذی کان مذکوراً فى الکتب و الزّبر و الألواح فی اوّل الأمر طهّر نفسک بمآء الانقطاع و زیّن رأسک باکلیل التّقوی و هیکلک بطراز التّوکّل علی الله ثمّ قم عن مقامک مقبلاً الی البیت الأعظم مطاف من فی العالم من لدن مالک القدم و قل

الهی الهی و مقصودی و معبودی و سیّدی و سندی و غایة املی و رجائی ترانی مقبلاً الیک و متمسّکاً بحبل جودک و متشبّثاً بذیل عطائک و معترفاً بتقدیس نفسک و تنزیه ذاتک مقرّاً بوحدانیّتک و فردانیّتک اشهد انّک انت الفرد الواحد الأحد الصّمد ما اتّخذت لنفسک شریکاً فی الملک و لا نظیراً فی الأرض قد شهدت الکائنات بما شهد به لسان عظمتک قبلها انّک انت الله لا اله الّا انت لم تزل کنت مقدّساً عن ذکر عبادک و متعالیاً عن وصف خلقک ای ربّ تری الجاهل قصد بحر علمک و العطشان کوثر بیانک و الذّلیل خبآء عزّک و الفقیر کنز غنائک و السّائل مشرق حکمتک و الضّعیف مطلع قدرتک و المسکین سمآء کرمک و الکلیل ملکوت ذکرک

اشهد یا الهی و سلطانی بأنّک خلقتنی لذکرک و ثنائک و نصرة امرک و انّى نصرت اعدائک الّذین نقضوا عهدک و نبذوا کتابک و کفروا بک و بآیاتک آه آه من غفلتی و خجلتی و خطیئتی و جریرتی الّتی منعتنی عن الورود فی طمطام بحر احدیّتک و قمقام یمّ رحمتک فآه آه ثمّ آه آه من سوء حالی و کبر عصیانی قد اظهرتنی یا الهی لاعلآء کلمتک و اظهار امرک ولکن غفلتی منعتنی و احاطت بی بحیث قمت على محو آثارک و سفک دمآء اولیائک و مطالع آیاتک و مشارق وحیک و مخازن اسرارک

ای ربّ ای ربّ ای ربّ ای ربّ ای ربّ ای ربّ ای ربّ ای ربّ ای ربّ اشهد بظلمی سقطت اثمار سدرة عدلک و بنار عصیانی احترقت افئدة المقرّبین من خلقک و ذابت اکباد المخلصین من عبادک فآه آه من شقوتی فآه آه من ظلمی فآه آه من بعدی و غفلتی و جهلی و ذلّتی و اعراضی و اعتراضی کم من ایّام فیها امرت عبادک و اولیائک علی حفظی و انّی امرتهم بضرّک و ضرّ امنائک و کم من لیال فیها ذکرتنی بفضلک و دللتنی الی صراطک و انّی اعرضت عنک و عن آیاتک وعزّتک یا امل الموحّدین و رجآء افئدة المنقطعین لا اجد لنفسی دونک معیناً و لا سواک سلطاناً و لا ملجأً و لا ملاذاً فآه آه اعراضی احرق ستر عصمتی و اعتراضی شقّ حجاب حرمتی یا لیت کنت تحت اطباق التّراب و ما ظهر سوء اعمالی بین عبادک ای ربّ تری العاصی اقبل الی مطلع عفوک و عطائک و جبل الظّلم اراد سمآء رحمتک و غفرانک فآه آه جریراتی العظمی منعتنی عن التّقرّب الی بساط رحمتک و خطیئاتی الکبری ابعدتنی عن ساحة قربک انا الّذى فرّطت فی جنبک و نقضت عهدک و میثاقک و ارتکبت ما ناح به سکّان مدائن عدلک و مطالع فضلک فی بلادک اشهد یا الهی انّی ترکت اوامرک و اخذت اوامر نفسی و نبذت احکام کتابک و اخذت کتاب هوای فآه آه کلّما زادت شقوتی زاد حلمک و کلّما اشتعلت نار عصیانی سترها عفوک و فضلک وعزّتک یا مقصود العالم و محبوب الأمم صبرک غرّنی و اصطبارک شجّعنی تری یا الهی عبراتی من خجلتی و زفراتی من غفلتی وعظمتک لا اجد لنفسی مقرّاً الّا ظلّ بساط کرمک و لا مهرباً الّا تحت قباب رحمتک ترانی فی بحر الیأس و القنوط بعدما اسمعتنی کلمة لا تقنطوا وعزّتک ظلمی قطع حبل املی و عصیانی سوّد وجهی امام کرسیّ عدلک ای ربّ تری المیّت مطروحاً لدی باب عطائک و یستحیی ان یطلب کوثر عفوک من ید فضلک قد اعطیتنی لساناً لذکرک و ثنائک و انّه نطق بما ذابت به اکباد المقرّبین من اصفیائک و احترقت افئدة المخلصین من اهل حظائر قدسک و اعطیتنی بصراً لمشاهدة آثارک و ملاحظة آیاتک و مظاهر صنعک و انّی نبذت ارادتک و عملت ما ناح به المخلصون من خلقک و المنقطعون من عبادک و اعطیتنی سمعاً لأسمع به ذکرک و ثنائک و ما انزلته من سمآء کرمک و هوآء ارادتک فآه آه انّی ترکت امرک و امرت عبادک بسبّ امنائک و اولیائک و عملت امام کرسیّ عدلک ما ارتفعت به زفرات الموحّدین و المخلصین من اهل مملکتک لم ادر یا الهی ایّ عصیانی اذکره تلقآء امواج بحر جودک و ایّ خطأی انطق به عند تجلّیات انوار شموس مواهبک و الطافک

اسألک فى هذا الحین بأسرار کتابک و ما کان مکنوناً فی علمک و باللّآلئ المستورة فی اصداف عمّان رحمتک ان تجعلنی من الّذین ذکرتهم فی کتابک و وصفتهم فی الواحک هل قدّرت لی یا الهی بعد هذا الحزن من سرور و بعد هذا القبض من بسط و بعد هذا العسر من یسر فآه آه قد جعلت المنابر لذکرک و ارتفاع کلمتک و اظهار امرک و انّی ارتقیت الیها لاعلآء نقض عهدک و القیت علی العباد ما ناح به اهل سرادق عظمتک و سکّان مدائن علمک کم من اوقات انزلت فیها مائدة بیانک من سمآء عطائک و انّی کفرت بها و کم من احیان دعوتنی فیها الی فرات رحمتک و انّی اعرضت عنه بما اتّبعت النّفس و الهوی وعزّتک لم ادر من ایّ ذنب استغفرک و اتوب الیک و من ایّ ظلم ارجع الی بساط جودک و ساحة کرمک قد بلغت جریراتی و خطیئاتی مقاماً عجز المحصون عن احصائها و المحرّرون عن تحریرها اسألک یا مبدّل الظّلمة بالنّور و مظهر الأسرار فی الطّور ایّدنی فی کلّ الأحوال علی التّوکّل علیک و تفویض الأمور الیک ثمّ اجعلنی یا الهی راضیاً بما رقم من قلم قضائک و یراعة تقدیرک انّک انت المقتدر علی ما تشآء و فی قبضتک زمام من فی السّموات و الأرضین لا اله الّا انت العلیم الحکیم

یا شیخ اعلم انّ مفتریات العباد و اعراضهم و اعتراضهم لا تضرّ من تمسّک بحبل العنایة و تشبّث بأذیال رحمة مالک البریّة لعمر الله انّ البهآء ما نطق عن الهوی قد انطقه الّذی انطق الأشیآء بذکره و ثنائه لا اله الّا هو الفرد الواحد المقتدر المختار

صاحبان ابصار حدیده و آذان واعیه و قلوب منیره و صدور منشرحه صدق را از کذب بشناسند و تمیز دهند این مناجات را که از لسان مظلوم جاری شده قرائت نمائید و بقلب فارغ و سمع طاهر مقدّس در آن تفکّر فرمائید شاید نفحات انقطاع را بیابید و بر خود و عباد رحم کنید

الها معبودا مقصودا کریما رحیما جانها از تو و اقتدارها در قبضهٔ قدرت تو هر که را بلند کنی از ملک بگذرد و بمقام و رفعناه مقاماً علیّاً رسد و هر که را بیندازی از خاک پستتر بلکه هیچ از او بهتر پروردگارا با تباه‌کاری و گناهکاری و عدم پرهیزکاری مقعد صدق میطلبیم و لقاء اولیائت را میجوئیم امر امر تو و حکم آن تو و عالم قدرت زیر فرمان تو هر چه کنی عدل صرفست بل فضل محض یک تجلّی از تجلّیات اسم رحمانت رسم عصیان را از جهان براندازد و محو نماید و یک نسیم از نسائم یوم ظهورت عالم را بخلعت تازه مزیّن نماید ای توانا ناتوانان را توانائی بخش و مردگان را زندگی عطا فرما شاید ترا بیابند و بدریای آگاهیت راه یابند و بر امرت مستقیم مانند اگر از لغات مختلفهٔ عالم عرف ثنای تو متضوّع شود همه محبوب جان و مقصود روان چه تازی چه پارسی اگر از آن محروم ماند قابل ذکر نه چه الفاظ چه معانی ای پروردگار از تو میطلبم کل را راه نمائی و هدایت فرمائی توئی قادر و توانا و عالم و بینا

نسأل الله ان یؤیّدک علی العدل و الانصاف و یعرّفک ما کان مستوراً عن العیون و الأبصار انّه هو العزیز المختار استدعا آنکه در آنچه ظاهر شده تفکّر نمایند و بعدل و انصاف تکلّم فرمایند شاید تجلّیات انوار آفتاب صدق و صفا پرتو افکند و از تاریکی نادانی نجات بخشد و عالم را بنور دانائی روشن فرماید این مظلوم مدارس نرفته مباحث ندیده لعمری انّی ما اظهرت نفسی بل الله اظهرنی کیف اراد در لوح حضرت سلطان ایّده الله تبارک و تعالى این کلمات از لسان مظلوم جاری

یا سلطان انّی کنت کأحد من العباد و راقداً على المهاد مرّت علیّ نسائم السّبحان و علّمنی علم ما کان لیس هذا من عندی بل من لدن عزیز علیم و امرنی بالنّدآء بین الأرض و السّمآء بذلک ورد علیّ ما ذرفت به دموع العارفین ما قرأت ما عند النّاس من العلوم و ما دخلت المدارس فاسأل المدینة الّتی کنت فیها لتوقن بأنّی لست من الکاذبین هذه ورقة حرّکتها اریاح مشیّة ربّک العزیز الحمید هل لها استقرار عند هبوب اریاح عاصفات لا ومالک الأسمآء و الصّفات بل تحرّکها کیف ترید لیس للعدم وجود تلقآء القدم قد جآء امره المبرم و انطقنی بذکره بین العالمین انّی لم اکن الّا کالمیّت تلقآء امره قلّبتنی ید ارادة ربّک الرّحمن الرّحیم

حال بهتر آنکه آن جناب خود را بماء انقطاع که از معین قلم اعلی جاری شده طاهر نمایند و لوجه الله در آنچه از قبل و بعد ظاهر شده و یا نازل گشته تفکّر کنند و بعد بحکمت و بیان در اخماد نار ضغینه و بغضا که در قلوب احزاب عالم مکنونست بقدر مقدور ساعى و جاهد شوند مقصود از ارسال رسل و انزال کتب معرفة الله و الفت و اتّحاد عباد بوده حال ملاحظه میشود شریعت الهی را سبب و علّت بغضا و عناد نموده‌اند زهی حسرت و ندامت که اکثری به ما عندهم متمسّک و مشغول و از ما عند الله غافل و محجوب

قل الهی الهی زیّن رأسی باکلیل العدل و هیکلی بطراز الانصاف انّک انت مالک المواهب و الألطاف

عدل و انصاف دو حارسند از برای حفظ عباد و از این دو کلمات محکمهٔ مبارکه که علّت صلاح عالم و حفظ امم است ظاهر گردد

در یکی از الواح از قلم مظلوم این کلمات جاری حقّ جلّ جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی آمده یعنی مشارق امر و مخازن لآلی علم او چه که انّه تعالی غیب مکنون مستور عن الأنظار انظر ما انزله الرّحمن فی الفرقان لا تدرکه الأبصار و هو یدرک الأبصار و هو اللّطیف الخبیر

الیوم دین الله و مذهب الله آنکه مذاهب مختلفه و سبل متعدّده را سبب و علّت بغضا ننمایند این اصول و قوانین و راههای محکم متین از مطلع واحد ظاهر و از مشرق واحد مشرق و این اختلافات نظر بمصالح وقت و زمان و قرون و اعصار بوده

ای اهل بها کمر همّت را محکم نمائید که شاید جدال و نزاع مذهبی از بین اهل عالم مرتفع شود و محو گردد حبّاً لله و لعباده بر این امر عظیم خطیر قیام نمائید ضغینه و بغضای مذهبی ناریست عالم‌سوز و اطفاء آن بسیار صعب مگر ید قدرت الهی ناس را از این بلاء عقیم نجات بخشد در محاربهٔ واقعهٔ بین دولتین ملاحظه نمائید طرفین از مال و جان گذشتند چه مقدار قریه‌ها کأن لم یکن ملاحظه شد

مشکوة بیان را این کلمه بمثابهٔ مصباح است ای اهل عالم همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار بکمال محبّت و اتّحاد و مودّت و اتّفاق سلوک نمائید قسم بآفتاب حقیقت نور اتّفاق آفاق را روشن و منوّر سازد حقّ آگاه گواه این گفتار بوده و هست

جهد نمائید تا باین مقام بلند اعلی که مقام صیانت و حفظ عالم انسانیست فائز شوید این قصد سلطان مقاصد و این امل ملیک آمال ولکن تا افق آفتاب عدل از سحاب تیرهٔ ظلم فارغ نشود ظهور این مقام مشکل بنظر میآید و سحاب تیره مظاهر ظنون و اوهامند یعنی علمای ایران گاهی بلسان شریعت و هنگامی بلسان حقیقت و طریقت نطق نمودیم و مقصد اقصی و غایت قصوی ظهور این مقام بلند اعلى بوده و کفی بالله شهیداً

ای اهل بها با جمیع اهل عالم بروح و ریحان معاشرت نمائید اگر نزد شما کلمه‌ئی و یا جوهریست که دون شما از آن محروم بلسان محبّت و شفقت القا نمائید و بنمائید اگر قبول شد و اثر نمود مقصد حاصل والّا او را باو گذارید و در بارهٔ او دعا نمائید نه جفا لسان شفقت جذّاب قلوبست و مائدهٔ روح و بمثابهٔ معانی است از برای الفاظ و مانند افق است از برای اشراق آفتاب حکمت و دانائی

مقصود از علما در این موارد که ذکر شده نفوسی هستند که خود را در ظاهر بلباس علم میآرایند و در باطن از آن محروم در ذکر این مقام در لوح حضرت سلطان چند فقره از فقرات کلمات مکنونه که باسم صحیفهٔ فاطمیّه صلوات الله علیها از قلم ابهی ظاهر ذکر میشود

ای بیوفایان چرا در ظاهر دعوی شبانی کنید و در باطن ذئب اغنام من شده‌اید مثل شما مثل ستارهٔ قبل از صبح است که در ظاهر درّی و روشن است و در باطن سبب اضلال و هلاکت کاروانهای مدینه و دیار منست

و همچنین میفرماید ای بظاهر آراسته و بباطن کاسته مثل تو مثل آب تلخ صافیست که کمال لطافت و صفا از آن در ظاهر مشاهده شود و چون بدست صرّاف ذائقهٔ احدیّه افتد قطره‌ئی از آن را قبول نفرماید تجلّی آفتاب در تراب و مرآت هر دو موجود ولکن از فرقدان تا ارض فرق دان بلکه فرق بی‌منتهى در میان

و همچنین میفرماید ای پسر دنیا بسا سحرگاهان تجلّی عنایت من از مشرق لامکان بمکان تو آمد و ترا در بستر راحت بغیر مشغول دید و چون برق روحانی بمقرّ عزّ نورانی رجوع نمود و در مکامن قرب نزد جنود قدس اظهار نداشتم و خجلت ترا نپسندیدم

و همچنین میفرماید ای مدّعی دوستی من در سحرگاهان نسیم عنایت من بر تو مرور نمود و ترا در فراش غفلت خفته یافت و بر حال تو گریست و بازگشت

امّا علمائی که فی‌الحقیقه بطراز علم و اخلاق مزیّنند ایشان بمثابهٔ رأسند از برای هیکل عالم و مانند بصرند از برای امم لازال هدایت عباد بآن نفوس مقدّسه بوده و هست نسأل الله ان یوفّقهم علی ما یحبّ و یرضى انّه هو مولی الوری و ربّ الآخرة و الأولی

یا شیخ انّا سمعنا انّ جنابک اعرضت عنّا و اعترضت علینا حیث امرت النّاس بسبّی و افتیت علی سفک دمآء العباد لله درّ من قال

طوعاً لقاض اتی فی حکمه عجباً

افتی بسفک دمی فی الحلّ و الحرم

براستی میگویم آنچه در سبیل الهی وارد شود محبوب جانست و مقصود روان سمّ مهلک در سبیلش شهدیست فائق و عذابش عذبیست لائق در لوح حضرت سلطان ذکر شده ونفسه الحقّ لا اجزع من البلایا فی سبیله و لا من الرّزایا فی حبّه قد جعل الله البلآء غادیة لهذه الدّسکرة الخضرآء و ذبالة لمصباحه الّذی به اشرقت الأرض و السّمآء

اقبل بقلبک الی شطر کعبة الله المهیمن القیّوم ثمّ ارفع یدیک باستقامة ترتفع بها ایادی الممکنات الی سمآء فضل الله ربّ العالمین ثمّ وجّه الیه بتوجّه تتوجّه به الکائنات الی افقه المشرق المنیر و قل ای ربّ ترانی مقبلاً الی سمآء جودک و بحر عطائک و معرضاً عن دونک اسألک بتجلّیات نیّر ظهورک فی الطّور و باشراقات شمس فضلک من افق اسمک الغفور ان تغفر لی و ارحمنی ثمّ اکتب لی من قلمک الأعلی ما یرفعنی باسمک فی ناسوت الانشآء ای ربّ وفّقنی علی التّوجّه الیک و اصغآء ندآء اولیائک الّذین ما اضعفتهم قوّة العالم و ما منعتهم سطوة الأمم اقبلوا و قالوا الله ربّنا و ربّ من فی السّموات و الأرضین

یا شیخ براستی میگویم ختم رحیق مختوم باسم قیّوم برداشته شد خود را محروم منما این مظلوم لوجه الله میگوید تو هم لوجه الله در آنچه نازل شده و ظاهر گشته تفکّر نما شاید از فیوضات فیّاض حقیقی در این یوم مبارک نصیب برداری و محروم نمانی لیس هذا علی الله بعزیز آدم خاکی از کلمهٔ الهی عرشی شد و صیّاد ماهی دارای حکمت ربّانی گشت حضرت ابوذر راعی غنم بود سیّد امم شد

یا شیخ امروز روز علوم و فنون ظاهره نبوده و نیست چه که ملاحظه شد نفسی که بیک کلمه از آن علوم آگاه نه بر کرسیّ عقیان در صدر مجلس عرفان مستوی و صاحب علوم و دارای فنون محروم مقصود از این علوم علومىیست که از لفظ ابتدا شود و بلفظ منتهی گردد ولکن علومی که اثر و ثمر از آن ظاهر و سبب راحت و آسایش عباد است عندالله مقبول بوده و هست لو تسمع ندائی تدع ما عندک و تتوجّه الى مقام ماج فیه بحر الحکمة و البیان و هاج عرف عنایة ربّک الرّحمن

در این مقام بنظر آمد فی‌الجمله از امور گذشته ذکر شود شاید سبب ظهور عدل و انصاف گردد این مظلوم در ایّامی که حضرت سلطان ایّده الله ربّه الرّحمن عزم توجّه به اصفهان نموده اذن حاصل کرده قصد زیارت بقاع مقدّسهٔ منوّرهٔ ائمّه صلوات الله علیهم نموده و بعد از رجوع نظر بگرمی هواء دارالخلافة و شدّت آن به لواسان رفتیم و بعد از توجّه حکایت حضرت سلطان ایّده الله تبارک و تعالی واقع و در آن ایّام امور منقلب و نار غضب مشتعل جمعی را اخذ نمودند از جمله این مظلوم را لعمر الله ابداً داخل آن امر منکر نبودیم و در مجالس تحقیق هم عدم تقصیر ثابت مع‌ذلک ما را اخذ نمودند و از نیاوران که در آن ایّام مقرّ سلطنت بوده سر برهنه و پای برهنه پیاده با زنجیر بسجن طهران بردند چه که یک ظالمی سواره همراه کلاه از سر برداشت و بسرعت تمام با جمعى از میرغضبان و فرّاشان ما را بردند و چهار شهر در مقامی که شبه و مثل نداشت مقرّ معیّن نمودند امّا سجن که محلّ مظلوم و مظلومان بوده فى‌الحقیقه دخمهٔ تنگ تاریک از آن افضل بوده و چون وارد حبس شدیم بعد از ورود ما را داخل دالانی ظلمانی نمودند از آنجا از سه پلّهٔ سراشیب گذشتیم و بمقرّی که معیّن نموده بودند رسیدیم امّا محل تاریک و معاشر قریب صد و پنجاه نفس از سارقین اموال و قاتلین نفوس و قاطعین طرق بوده مع این جمعیّت محل منفذ نداشت جز طریقی که وارد شدیم اقلام از وصفش عاجز و روائح منتنه‌اش خارج از بیان و آن جمع اکثری بى لباس و فراش الله یعلم ما ورد علینا فى ذاک المقام الأنتن الأظلم

و در ایّام و لیالی در سجن مذکور در اعمال و احوال و حرکات حزب بابی تفکّر مینمودیم که مع علوّ و سموّ و ادراک آن حزب آیا چه شده که از ایشان چنین عملی ظاهر یعنى جسارت و حرکت آن حزب نسبت بذات شاهانه و بعد این مظلوم اراده نمود که بعد از خروج از سجن بتمام همّت در تهذیب آن نفوس قیام نماید

و در شبی از شبها در عالم رؤیا از جمیع جهات این کلمهٔ علیا اصغا شد انّا ننصرک بک و بقلمک لا تحزن عمّا ورد علیک و لا تخف انّک من الآمنین سوف یبعث الله کنوز الأرض و هم رجال ینصرونک بک و باسمک الّذی به احیا الله افئدة العارفین

و چون مظلوم از سجن خارج حسب الأمر حضرت پادشاه حرسه الله تعالى مع غلام دولت علیّهٔ ایران و دولت بهیّهٔ روس به عراق عرب توجّه نمودیم و بعد از ورود باعانت الهی و فضل و رحمت ربّانی آیات بمثل غیث هاطل نازل و باطراف ارض ارسال شد و جمیع عباد را مخصوص این حزب را بمواعظ حکیمانه و نصایح مشفقانه نصیحت نمودیم و از فساد و نزاع و جدال و محاربه منع کردیم تا آنکه از فضل الهی غفلت و نادانی ببر و دانائی بدل گشت و سلاح باصلاح

و در ایّام توقّف در سجن ارض طاء اگرچه نوم از زحمت سلاسل و روائح منتنه قلیل بود ولکن بعضى از اوقات که دست میداد احساس میشد از جهت اعلای رأس چیزى بر صدر میریخت بمثابهٔ رودخانهٔ عظیمى که از قلّهٔ جبل باذخ رفیعی بر ارض بریزد و بآن جهت از جمیع اعضا آثار نار ظاهر و در آن حین لسان قرائت مینمود آنچه را که بر اصغاء آن احدى قادر نه

و بعضی از بیانات که در الواح مخصوص این حزب نازل ذکر میشود تا بیقین مبین کل بدانند که این مظلوم عمل نموده آنچه را که نزد عقلا و مظاهر عدل و انصاف محبوب و مقبول بوده

یا اولیآء الله فى بلاده و احبّائه فى دیاره یوصیکم المظلوم بالأمانة و الدّیانة طوبی لمدینة فازت بأنوارهما بهما یرتفع مقام الانسان و یفتح باب الاطمینان على من فى الامکان طوبی لمن تمسّک بهما و عرف شأنهما و ویل لمن انکر مقامهما

و در مقام دیگر این کلمات نازل انّا نأمر عباد الله و امائه بالعصمة و التّقوى لیقومنّ من رقد الهوی و یتوجّهنّ الى الله فاطر الأرض و السّمآء کذلک امرنا العباد حینما اشرق نیّر الآفاق من جهة العراق لیس ضرّی سجنی و بلائی و ما ورد علیّ من طغاة العباد بل عمل الّذین ینسبون انفسهم الی نفسی و یرتکبون ما ینوح به قلبی و قلمی انّ الّذین یفسدون فى الأرض و یتصرّفون فى اموال النّاس و یدخلون البیوت من غیر اذن صاحبها انّى بریء منهم الّا ان یتوبوا و یرجعوا الى الله الغفور الرّحیم

و در مقام دیگر یا ملأ الأرض سارعوا الى مرضاة الله و جاهدوا حقّ الجهاد فی اظهار امره المبرم المتین قد قدّرنا الجهاد فی سبیل الله بجنود الحکمة و البیان و بالأخلاق و الأعمال کذلک قضی الأمر من لدن قویّ قدیر لیس الفخر لمن یفسد فى الأرض بعد اصلاحها اتّقوا الله یا قوم و لا تکونوا من الظّالمین

و در مقام دیگر لا تسبّوا احداً بینکم قد جئنا لاتّحاد من علی الأرض و اتّفاقهم یشهد بذلک ما ظهر من بحر بیانی بین العباد ولکنّ القوم اکثرهم فى بعد مبین ان یسبّکم احد او یمسّکم ضرّ فى سبیل الله اصبروا و توکّلوا علی السّامع البصیر انّه یشهد و یری و یعمل ما اراد بسلطان من عنده انّه هو المقتدر القدیر قد منعتم عن النّزاع و الجدال فی کتاب الله العزیز العظیم تمسّکوا بما تنتفع به انفسکم و اهل العالم کذلک یأمرکم مالک القدم الظّاهر بالاسم الأعظم انّه هو الآمر الحکیم

و در مقام دیگر ایّاکم ان تسفکوا الدّمآء اخرجوا سیف اللّسان عن غمد البیان لأنّ به تفتح مدائن القلوب انّا رفعنا حکم القتل عن بینکم انّ الرّحمة سبقت الممکنات ان کنتم تعلمون

و در مقام دیگر یا قوم لا تفسدوا فی الأرض و لا تسفکوا الدّمآء و لا تأکلوا اموال النّاس بالباطل و لا تتّبعوا کلّ ناعق رجیم

و در مقام دیگر آفتاب بیان الهی را غروب اخذ ننماید و افول از پی درنیاید امروز این کلمهٔ علیا از سدرهٔ منتهى اصغا شد انّى لمن احبّنی و اخذ اوامری و نبذ ما نهی عنه فى کتابی

و در مقام دیگر امروز روز ذکر و ثنا و روز خدمتست خود را محروم منمائید شمائید حروفات کلمات و کلمات کتاب و شما نهالهائی هستید که از دست عنایت در ارض رحمت کشته شده‌اید و از امطار کرم نموّ نموده‌اید شما را از عاصفات شرک و قاصفات کفر حفظ فرمود و بایادی شفقت تربیت نمود حال وقت اثمار و اوراقست و اثمار سدرهٔ انسانی اعمال طیّبه و اخلاق مرضیّه بوده و هست این اثمار را از غافلین منع منمائید اگر پذیرفتند مقصود حاصل و حیات ظاهر والّا ذروهم فى خوضهم یلعبون یا حزب الله جهد نمائید شاید قلوب احزاب مختلفهٔ عالم بآب بردباری و شفقت شما از ضغینه و بغضا پاک و پاکیزه شود و قابل و لائق تجلّیات آفتاب حقیقت گردد

در اشراق چهارم از اشراقات ذکر نمودیم از برای هر امری ناصری لازم و جنود منصوره در این ظهور اعمال و اخلاق پسندیده است و قائد و سردار این جنود تقوی الله بوده اوست دارای کل و حاکم بر کل

در تجلّی سوّم از کتاب تجلّیات ذکر نمودیم سبب علوّ وجود و سموّ آن علوم و فنون و صنائع است علم بمنزلهٔ جناحست از برای وجود و مرقاتست از برای صعود تحصیلش بر کل لازم ولکن علومی که اهل ارض از آن منتفع شوند نه علومی که از حرف ابتدا شود و بحرف منتهی گردد صاحبان علوم و صنائع را حقّ عظیم است بر اهل عالم یشهد بذلک امّ البیان فى هذا المقام المبین

فی‌الحقیقه کنز حقیقی از برای انسان علم اوست و اوست علّت عزّت و نعمت و فرح و نشاط و بهجت و انبساط طوبی لمن تمسّک به و ویل للغافلین

آن جناب باید در جمیع احوال عباد را بآنچه سبب ظهور اخلاق روحانیّه و اعمال طیّبه است دعوت فرمایند تا کل آگاه شوند بآنچه که سبب ارتفاع وجود است و بهمّت کامل قصد مقام اعلى و ذروهٔ علیا نمایند و آنچه سبب اوّل است از برای تربیت خلق خشیة الله بوده طوبی للفائزین

کلمهٔ اولی که در ورق اوّل فردوس از قلم ابهی مذکور و مسطور اینست براستی میگویم حفظ مبین و حصن متین از برای عموم اهل عالم خشیة الله بوده اوست سبب اکبر از برای حفظ بشر و علّت کبری از برای صیانت وری بلی در وجود آیتی موجود و آن انسان را از آنچه شایسته و لائق نیست منع مینماید و حراست میفرماید و نام آن را حیا گذارده‌اند ولکن این فقره محدود است بمعدودی کل دارای این مقام نبوده و نیستند باید سلاطین ایّام و علمای انام به دین تمسّک نمایند چه که اوست علّت ظهور خشیة الله فیما سواه

کلمهٔ ثانی که در ورق ثانی از فردوس ذکر نمودیم اینست قلم بیان در این حین مظاهر قدرت و مشارق اقتدار یعنی حضرات ملوک و سلاطین ایّدهم الله را نصیحت مینماید و به دین و تمسّک بآن وصیّت میکند اوست سبب بزرگ از برای نظم جهان و اطمینان من فی الامکان سستی ارکان دین سبب قوّت جهّال و جرئت و جسارت شده براستى میگویم آنچه از مقام بلند دین کاست بر غفلت اشرار افزود و نتیجه بالأخره هرج و مرج است اسمعوا یا اولی الأبصار ثمّ اعتبروا یا اولی الأنظار

امید آنکه آن جناب در آنچه ذکر شد باذن واعیه اصغا فرمایند شاید عباد را از ما عندهم به ما عند الله آگاه نمایند از حقّ میطلبیم نور انصاف و آفتاب عدل را از سحاب تیرهٔ غفلت نجات بخشد و ظاهر فرماید هیچ نوری بنور عدل معادله نمینماید آنست سبب نظم عالم و راحت امم

در صحیفهٔ بیان این کلمهٔ علیا مسطور و مرقوم بگو ای دوستان جهد نمائید شاید مصیباتی که فی سبیل الله بر مظلوم و شما وارد شده بین ناس ضایع نشود بذیل عفّت تمسّک نمائید و همچنین بحبل امانت و دیانت صلاح عالم را ملاحظه نمائید نه هوای نفس را یا حزب المظلوم شمائید رعاة عالم اغنام را از ذئب نفس و هوی مقدّس دارید و بطراز تقوی الله مزیّن نمائید اینست حکم محکم که از قلم قدم در این حین جاری شده لعمر الله سیف الأخلاق و الآداب احدّ من سیوف الحدید انّ الفطرة فی هذا الحین تنادی و تقول یا قوم قد اتی الیوم و اظهرنی ربّی بنور کسفت عند اشراقه شموس البیان اتّقوا الرّحمن و لا تکونوا من الغافلین

کلمهٔ سوّم که در ورق سوّم فردوس ذکر نمودیم اینست یا ابن الانسان لو تکون ناظراً الی الفضل ضع ما ینفعک و خذ ما ینتفع به العباد و ان تکن ناظراً الى العدل اختر لدونک ما تختاره لنفسک انّ الانسان مرّةً یرفعه الخضوع الی سمآء العزّة و الاقتدار و اخری ینزله الغرور الی مقام الذّلّة و الانکسار یوم عظیم است و ندا بزرگ در لوحی از الواح این کلمهٔ علیا را ذکر نمودیم اگر عالم روح بتمامه بقوّهٔ سامعه تبدیل شود میتوان گفت لائق اصغاء این ندا است که از افق اعلی مرتفع والّا این آذانهای آلوده بقصص کاذبه لائق نبوده و نیست طوبی للسّامعین و ویل للغافلین

از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که مشارق ثروت و اقتدار و مطالع عزّت و اختیار یعنی ملوک ارض ایّدهم الله را بر صلح اکبر تأیید فرماید اینست سبب اعظم از برای راحت امم سلاطین آفاق وفّقهم الله باید باتّفاق باین امر که سبب اعظم است از برای حفظ عالم تمسّک فرمایند امید آنکه قیام نمایند بر آنچه سبب آسایش عباد است باید مجلس بزرگی ترتیب دهند و حضرات ملوک و یا وزرا در آن مجلس حاضر شوند و حکم اتّحاد و اتّفاق را جاری فرمایند و از سلاح باصلاح توجّه کنند و اگر سلطانی بر سلطانی برخیزد سلاطین دیگر بر منع او قیام نمایند در این صورت عساکر و آلات و ادوات حرب لازم نه الّا علی قدر مقدور لحفظ بلادهم و اگر باین خیر اعظم فائز شوند اهل مملکت کل براحت و مسرّت بامور خود مشغول گردند و نوحه و ندبهٔ اکثری از عباد ساکن شود نسأل الله ان یؤیّدهم على ما یحبّ و یرضی انّه هو ربّ العرش و الثّری و مالک الآخرة و الأولی احسن و اولی آنکه در آن مجلس خود سلاطین عظام حاضر شوند و حکم فرمایند و هر یک از سلاطین که بر این امر و اجرای آن قیام فرماید او سیّد سلاطین است عند الله طوبی له و نعیماً له

در این اراضی هر هنگام نوبت عسکریّه میشود از هر جهتی فزع اکبر ظاهر و هر یک از دول در هر سنه بر عساکر میافزاید چه که وزرای حرب در این فقره حریصند و به هل من مزید ناطق از قرار مذکور دولت ایران ایّدها الله هم اراده نموده‌اند بر عسکر بیفزایند نزد مظلوم حال صدهزار عسکر منظّم مرتّب کفایت مینماید امید آنکه آن حضرت بر نور عدل بیفزایند لعمر الله عدل جندیست قویّ اوست در مقام اوّل و رتبهٔ اولی فاتح افئده و قلوب و اوست مبیّن اسرار وجود و دارای رایت محبّت و جود

و در خزائن علوم الهی علمی موجود که عمل بآن خوف را زائل مینماید ولکن على قدر مقدور و آن ترتیبی است که باید از ایّام طفولیّت بآن عمل شود بسیار فرق مینماید و آنچه از آن بکاهد بر جرئت میافزاید اگر ارادهٔ الهی مدد فرماید شرح مبسوطى در آنچه ذکر شد از قلم بیان جاری میگردد و شاید در مراتب علوم و فنون هم ظاهر شود آنچه که سبب تجدید عالم و امم گردد و همچنین کلمه‌ئی در صحیفهٔ حمرا از قلم اعلی مرقوم و مسطور و آن کلمه قوّت مکنونهٔ در عباد را بتمامها ظاهر فرماید بلکه مثل آن بر آن بیفزایدنسأل الله تبارک و تعالی ان یؤیّد عباده علی ما یحبّ و یرضی

این ایّام از جمیع جهات اعدا ظاهر و نار بغضا مشتعل ای اهل ارض لعمری و عمرکم این مظلوم خیال ریاست نداشته و ندارد و مقصود رفع آنچه سبب اختلاف احزاب عالم و تفریق امم است بوده و هست تا کل فارغ و آزاد شوند و بخود پردازند استدعا آنکه دوستان این ذیل را بغبار اکاذیب نیالایند و بذکر خوارق عادات که نزد ایشان است از شأن و مقام و تقدیس و تنزیه نکاهند

سبحان‌الله امروز روزیست که عقلا از این مظلوم اخذ رأی نمایند و از حقّ بطلبند آنچه را که سبب عزّت و آسایش است ولکن کل برعکس بر اطفاء این نور ساطع لمیع جاهد و ساعی و هر نفسی در صدد آنست که تقصیری ثابت نماید و یا ایرادی وارد آورد امر بمقامی رسیده که از جمیع اطوار این مظلوم اظهار نموده‌اند آنچه را که ذکر آن شایسته نیست یکی از دوستان از نفسی از نفوس مجتمعه در مدینهٔ کبیره ذکر نموده که گفته در هر سنه مبلغ پنجاه‌هزار تومان از وطن به عکّا میرود و بکمال افسوس این فقره را ذکر نمود معلوم نشد محاسب که بوده و دفتردار که

باری این مظلوم در جمیع آنچه وارد آورده‌اند و گفته‌اند صابر و صامت چه که اراده آنکه از عنایت حقّ جلّ جلاله و رحمت مسبوقه حکم جدال و نزاع و سفک دماء را از عالم بقوّهٔ بیان محو نمائیم در جمیع احوال در آنچه گفته‌اند بصبر جمیل تمسّک جسته‌ایم و بحقّ گذارده‌ایم ولکن در جواب این فقره ذکر نمودیم اگر فی‌الحقیقه در آنچه ذکر نموده صادقست باید مالک وجود و سلطان غیب و شهود را شکر نماید که نفسی را از ایران مبعوث فرموده که در سجن من غیر ناصر و معین ایران را تصرّف فرموده و یک مالیات هر سنه از آن اخذ میفرماید این مقام ستایش است نه نکوهش لو یکون من المنصفین و اگر نفسی اراده نماید بر امور این مظلوم واقف شود جواب اینست که در بعضی از لیالی و ایّام اسرای عالم و مظلومهای امم بی‌قوت شب را بروز آورده‌اند و روز را بشب این اذکار را دوست نداشته و نداریم و از گوینده هم شکایت ننموده و نمینمائیم در این سجن شخص معزّزی چندی از سنگ‌تراشی کسب معاش مینمود و در بعضى از اوقات هم بعضی بطعام الله مرزوق یعنى جوع نسأل الله تبارک و تعالی ان یؤیّد الکلّ علی العدل و الانصاف و یوفّقهم علی الانابة و الرّجوع انّه هو السّامع المجیب

سبحانّک اللّهمّ یا الهی تری ما ورد علی المظلوم من الّذین ما عاشرونی و قاموا علی ضرّی و مسکنتی بحیث عجزت الأقلام عن ذکره و الألسن عن بیانه و الألواح عن حمله تسمع حنین قلبی و ضجیج کینونتی و ما ورد علی امنائک فی بلادک و اصفیائک فی مملکتک من الّذین نقضوا عهدک و میثاقک ای ربّ اسألک بضجیج العشّاق فی الآفاق و بحنینهم فی بعدهم عن ساحة قربک و بالدّمآء الّتی سفکت فی حبّک و بالأکباد الّتی ذابت فی سبیلک ان تحفظ اولیائک من ظلم الّذین غفلوا من اسرار اسمک المختار ای ربّ ایّدهم بقدرتک الّتی غلبت الأشیآء و وفّقهم علی الصّبر و الاصطبار انّک انت المقتدر العزیز الوهّاب لا اله الّا انت الکریم الفیّاض

این ایّام بعضی از عدل و انصاف گذشته‌اند و با سیف ضغینه و سنان بغضا هجوم نموده‌اند و حال آنکه شأن منصفین آنکه مردود عالم و مطرود امم را اعانت نمایند و ببر و تقوی تمسّک جویند اکثری الی حین ندانسته‌اند که ارادهٔ این مظلوم چیست و بچه جهت حمل بلایای لاتحصی نموده باری لسان قلب به یا لیت قومی یعلمون ناطق و مظلوم منقطعاً عن الکلّ باین کلمهٔ علیا متکلّم قد احاطت الأمواج سفینة الله المهیمن القیّوم انّک یا ملّاح لا تضطرب عن الأریاح انّ فالق الأصباح معک فى هذه الظّلمة الّتی بها اضطربت افئدة العباد الّا من شآء الله العزیز المختار

یا شیخ قسم بآفتاب حقیقت که از افق سماء سجن مشرق و لائح این مظلوم جز اصلاح قصدی نداشته یشهد بذلک کلّ عارف بصیر و کلّ عالم خبیر و فی حین البلایا کان متمسّکاً بحبل الصّبر و الاصطبار و راضیاً بما ورد علیه من الأعدآء و هو یقول یا الهی ترکت ارادتی لارادتک و مشیّتی لظهور مشیّتک وعزّتک لا ارید نفسی و بقائها الّا للقیام علی خدمة امرک و لا احبّ وجودی الّا للفدآء فی سبیلک ای ربّ تری و تعلم انّ الّذین اردنا منهم العدل و الانصاف قاموا علینا بالظّلم و الاعتساف فی الظّاهر کانوا معی و فی الباطن نصروا اعدائی الّذین قاموا علی هتک حرمتی الهی الهی اشهد انّک خلقت عبادک لنصرة امرک و اعلآء کلمتک و هم نصروا اعدائک اسألک بأمرک الّذی احاط بالوجود و باسمک الّذی به سخّرت الغیب و الشّهود ان تزیّن اهل الأرض بنور عدلک و نوّر قلوبهم بضیآء معرفتک ای ربّ انا عبدک و ابن عبدک اشهد بوحدانیّتک و فردانیّتک و بتقدیس ذاتک و تنزیه کینونتک ای ربّ تری امنائک بین ایادی الخائنین من خلقک و المفترین من بریّتک و تعلم ما ورد علینا من الّذین انت اعلم بهم منّا قد ارتکبوا ما انشقّ به ستر المقرّبین من خلقک اسألک ان تؤیّدهم علی القیام علی ما فات عنهم فی ایّام مشرق وحیک و مطلع الهامک انّک انت المقتدر على ما تشآء و فی قبضتک زمام من فی السّموات و الأرضین قد ارتفع ندآء الفطرة و حنینها و تنادی بأعلی النّدآء و تقول یا قوم تالله انّی فزت بمظهری و منزلی هذا یوم فیه ابتسم الطّور بمکلّمه و کرمل بمنزلها و السّدرة بمعلّمها اتّقوا الله و لا تکونوا من المنکرین لا تحرموا انفسکم عمّا ظهر بالفضل خذوا کوثر البقآء باسم ربّکم مالک الأسمآء ثمّ اشربوا منه بذکره العزیز البدیع

در جمیع احوال عباد را بمعروف امر نمودیم و از منکر نهی مالک وجود شاهد و گواه که این مظلوم از حقّ برای خلق طلبیده آنچه را که سبب الفت و اتّحاد و مودّت و اتّفاقست لعمر الله این مظلوم قادر بر ستر نبوده انّه اظهر ما اراد و هو المقتدر المختار

این کلمات عالیات که در لوح حضرت سلطان نازل بعضی از آن را مکرّر ذکر مینمائیم تا آن جناب بیقین مبین بدانند که آنچه ذکر شده من عند الله بوده یا سلطان انّی کنت کأحد من العباد و راقداً على المهاد مرّت علیّ نسائم السّبحان و علّمنی علم ما کان لیس هذا من عندی بل من لدن عزیز علیم و امرنی بالنّدآء بین الأرض و السّمآء بذلک ورد علیّ ما ذرفت به دموع العارفین ما قرأت ما عند النّاس من العلوم و ما دخلت المدارس فاسأل المدینة الّتی کنت فیها لتوقن بأنّی لست من الکاذبین هذه ورقة حرّکتها اریاح مشیّة ربّک العزیز الحمید هل لها استقرار عند هبوب اریاح عاصفات لا ومالک الأسمآء و الصّفات بل تحرّکها کیف ترید لیس للعدم وجود تلقآء القدم قد جآء امره المبرم و انطقنی بذکره بین العالمین انّی لم اکن الّا کالمیّت تلقآء امره قلّبتنی ید ارادة ربّک الرّحمن الرّحیم هل یقدر احد ان یتکلّم من تلقآء نفسه بما یعترض به علیه العباد من کلّ وضیع و شریف لا والّذی علّم القلم اسرار القدم الّا من کان مؤیّداً من لدن مقتدر قدیر

یا سلطان انظر بطرف العدل الی المظلوم ثمّ احکم بالحقّ فیما ورد علیه انّ الله قد جعلک ظلّه بین العباد و آیة قدرته لمن فی البلاد احکم بیننا و بین الّذین ظلمونا من دون بیّنة و لا کتاب منیر انّ الّذین حولک یحبّونک لأنفسهم و الغلام یحبّک لنفسک و ما اراد الّا ان یقرّبک الی مقرّ الفضل و یقلّبک الی یمین العدل و کان ربّک علی ما اقول شهیداً

یا سلطان لو تسمع صریر القلم الأعلی و هدیر ورقآء البقآء علی افنان سدرة المنتهی فی ذکر الله موجد الأسمآء و خالق الأرض و السّمآء لیبلّغک الی مقام لا تری فى الوجود الّا تجلّی حضرة المعبود و تری الملک احقر شیء عندک تضعه لمن اراد و تتوجّه الی افق کان بأنوار الوجه مضیئاً و لا تحمل ثقل الملک ابداً الّا لنصرة ربّک العلیّ الأعلی اذاً یصلّی علیک الملأ الأعلی حبّذا هذا المقام الأسنی لو ترتقی الیه بسلطان کان باسم الله معروفا

آن جناب یا غیر گفته سورهٔ توحید را ترجمه نمایند تا نزد کل معلوم و مبرهن گردد که حقّ لم‌یلد و لم‌یولد است و بابیها بربوبیّت و الوهیّت قائلند

یا شیخ این مقام مقام فنای از نفس و بقآء بالله است و این کلمه اگر ذکر شود مدلّ بر نیستى بحت باتّ است این مقام لا املک لنفسى نفعاً و لا ضرّاً و لا حیوةً و لا نشورا است

یا شیخ علمای عصر در تجلّیات سدرهٔ بیان لابن عمران در طور عرفان چه میگویند آن حضرت کلمه را از سدره اصغا نمود و قبول فرمود ولکن اکثری از ادراک این مقام محروم چه که به ما عندهم مشغولند و از ما عند الله غافل سیّد فندرسک در این مقام خوب گفته

این سخن را درنیابد هیچ فهم ظاهری

گر ابونصرستی و ور بوعلی سیناستی

آیا در این فقره که خاتم انبیا روح ما سواه فداه فرموده چه میگویند میفرماید سترون ربّکم کما ترون البدر فى لیلة اربعة عشر و حضرت امیر علیه السّلام در خطبهٔ طتنجیّه میفرماید فتوقّعوا ظهور مکلّم موسی من الشّجرة علی الطّور و همچنین حسین بن علی علیه السّلام میفرماید أ یکون لغیرک من الظّهور ما لیس لک حتّی یکون هو المظهر لک عمیت عین لا تراک

امثال این اذکار از بیانات اولیا صلوات الله علیهم مذکور و مشهور و در کتب معتبره موجود طوبی لمن ینظر و یتکلّم بالصّدق الخالص نعیم از برای نفسی که خود را بمدد کوثر بیان مقصود عالمیان از ظنون و اوهام طاهر نمود و سبحات جلال را باسم غنیّ متعال شقّ کرد و از عالم و عالمیان گذشت و قصد سجن اعظم نمود

یا شیخ نفحات وحی از دونش ممتاز و بیان الهی مابین کتب بمثابهٔ آفتاب مشرق و لائح طوبى لمن وجد و عرف و قال لک الحمد یا مقصود العالم و لک الشّکر یا محبوب افئدة المخلصین

مقصود از ذکر الوهیّت و ربوبیّت را عباد ملتفت نشده‌اند چه اگر بیابند از مقام خود قیام کنند و بکلمهٔ تبنا الی الله ناطق گردند حضرت خاتم روح ما سواه فداه میفرماید لنا مع الله حالات نحن فیها هو و هو نحن و هو هو و نحن نحن

از این مقام هم گذشته چرا مقامات دیگر را که از قلم ابهی نازل ذکر ننموده‌اند لسان مظلوم در اکثری از ایّام و لیالی باین کلمات عالیات ناطق الهی الهی اشهد بوحدانیّتک و فردانیّتک و بأنّک انت الله لا اله الّا انت لم تزل کنت مقدّساً عن ذکر دونک و ثنآء غیرک و لا تزال تکون بمثل ما قد کنت من قبل و من بعد اسألک یا مالک القدم بالاسم الأعظم و بتجلّیات نیّر ظهورک فی طور البیان و بأمواج بحر علمک فی الامکان ان تؤیّدنی علی ما یقرّبنی الیک و یقطعنی عن دونک وعزّتک یا اله الکائنات و مقصود الممکنات احبّ ان اضع وجهی على کلّ بقعة من بقاع ارضک لعلّه یتشرّف بمقام تشرّف بقدوم اولیائک

لعمر الله اوهام عباد را از افق ایقان محروم نموده و ظنون از رحیق مختوم منع کرده براستی میگویم و لوجه الله میگویم این عبد و این مظلوم شرم دارد خود را به هستی و وجود نسبت دهد تا چه رسد بمقامات فوق آن انسان بصیر هر هنگام بر ارض مشی مینماید خود را خجل مشاهده میکند چه که بیقین مبین میداند که علّت نعمت و ثروت و عزّت و علوّ و سموّ و اقتدار او باذن الله ارضی است که تحت جمیع اقدام عالم است و نفسی که باین مقام آگاه شد البتّه از نخوت و کبر و غرور مقدّس و مبرّا است آنچه گفته شد من عند الله بوده انّه شهد و یشهد و هو العلیم الخبیر

از حقّ آذان واعیه و ابصار حدیده و صدور منشرحه و قلوب مقبله مسئلت نمائید شاید عباد مقصود را بیابند و بشطر دوست توجّه نمایند بلایائی بر این مظلوم وارد شد که شبه آن را عیون مشاهده نکرده و در اظهار امر بهیچوجه توقّف ننمود و بحضرات ملوک و سلاطین ایّدهم الله تعالى القا نمود آنچه را که سبب آسایش و اتّحاد و اتّفاق و عمار عالم و راحت امم است از جمله دو کلمه از ناپلیون ثالث اصغا شد و آن سبب شد که در ادرنه لوحی باو ارسال نمودیم جواب نفرمودند و بعد از ورود در سجن اعظم از وزیر ایشان نامه و دستخطّی رسید اوّل آن بخطّ عجمی و آخر آن را بخطّ خودشان مرقوم داشته بودند و اظهار عنایت فرموده بودند و مذکور داشتند که نامه را حسب الخواهش رساندم و الی حین جوابى نفرموده‌اند ولکن بوزیر مختار خودمان در علیّه و قونسلوس آن اراضی سفارش نمودیم هر مطلبی باشد اظهار فرمائید اجرا میگردد

از این بیان ایشان معلوم شد مقصود این عبد را اصلاح امور ظاهره دانسته‌اند لذا آیاتی باسم ایشان در سورهٔ هیکل نازل بعضی از آن ذکر میشود تا آن جناب بدانند که امر این مظلوم لله و من عند الله بوده

یا ملک باریس نبّئ القسّیس ان لا یدقّ النّواقیس تالله الحقّ قد ظهر النّاقوس الأفخم علی هیکل الاسم الأعظم و تدقّه اصابع مشیّة ربّک العلیّ الأعلی فی جبروت البقآء باسمه الأبهی کذلک نزّلت آیات ربّک الکبری تارةً اخری لتقوم علی ذکر الله فاطر الأرض و السّمآء فی هذه الأیّام الّتی فیها ناحت قبائل الأرض کلّها و تزلزلت ارکان البلاد و غشّت العباد غبرة الالحاد الّا من شآء ربّک العلیم الحکیم قل قد اتی المختار فی ظلل الأنوار لیحیی الأکوان من نفحات اسمه الرّحمن و یتّحد العالم و یجتمعوا على هذه المائدة الّتی نزلت من السّمآء ایّاکم ان تکفروا بنعمة الله بعد انزالها هذا خیر لکم ممّا عندکم لأنّه سیفنی و ما عند الله یبقی انّه هو الحاکم علی ما یرید قد هبّت نسمات الغفران من شطر ربّکم الرّحمن من اقبل الیها طهّرته عن العصیان و عن کلّ دآء و سقم طوبی لمن اقبل الیها و ویل للمعرضین

لو تتوجّه بسمع الفطرة الی الأشیآء تسمع منها قد اتی القدیم ذو المجد العظیم یسبّح کلّ شىء بحمد ربّه منهم من عرف الله و یذکر و منهم من یذکر و لا یعرف کذلک احصینا الأمر فی لوح مبین

یا ملک اسمع النّدآء من هذه النّار المشتعلة من هذه الشّجرة الخضرآء فی هذا الطّور المرتفع علی البقعة المقدّسة البیضآء خلف قلزم البقآء انّه لا اله الّا انا الغفور الرّحیم قد ارسلنا من ایّدناه بروح القدس لیخبرکم بهذا النّور الّذی اشرق من افق مشیّة ربّکم العلیّ الأبهی و ظهرت فی الغرب آثاره توجّهوا الیه فی هذا الیوم الّذى جعله الله غرّة الأیّام و فیه تجلّی الرّحمن علی من فی السّموات و الأرضین قم علی خدمة الله و نصرة امره انّه یؤیّدک بجنود الغیب و الشّهادة و یجعلک سلطاناً علی ما تطلع الشّمس علیه انّ ربّک هو المقتدر القدیر

قد فاحت نفحات الرّحمن فی الامکان طوبی لمن وجد عرفها و اقبل الیها بقلب سلیم زیّن هیکلک بطراز اسمی و لسانک بذکری و قلبک بحبّی العزیز المنیع ما اردنا لک الّا ما هو خیر لک ممّا عندک و من خزائن الأرض کلّها انّ ربّک هو العلیم الخبیر قم بین العباد باسمی و قل یا ملأ الأرض اقبلوا الی من اقبل الیکم انّه لوجه الله بینکم و حجّته فیکم و دلیله لکم قد جآءکم بآیات عجز عنها العالمون انّ شجرة الطّور تنطق فی صدر العالم و روح القدس ینادی بین الأمم قد اتی المقصود بسلطان مبین

یا ملک قد سقطت انجم سمآء العلم الّذین یستدلّون بما عندهم لاثبات امری و یذکرون الله باسمی فلمّا جئتهم بمجدی اعرضوا عنّی الا انّهم من السّاقطین هذا ما اخبرکم به الرّوح اذ اتی بالحقّ و اعترض علیه علمآء الیهود الی ان ارتکبوا ما ناح به روح القدس و ذرفت دموع المقرّبین

قل یا ملأ الرّهبان لا تعتکفوا فی الکنائس و المعابد اخرجوا باذنی ثمّ اشتغلوا بما تنتفع به انفسکم و انفس العباد کذلک یأمرکم مالک یوم الدّین اعتکفوا فی حصن حبّی هذا حقّ الاعتکاف لو کنتم من العارفین من جاور البیت انّه کالمیّت ینبغی للانسان ان یظهر منه ما ینتفع به العباد و الّذی لیس له ثمر ینبغی للنّار کذلک یعظکم ربّکم انّه هو العزیز الکریم تزوّجوا لیقوم بعدکم احد مقامکم انّا منعناکم عن الخیانة لا عمّا تظهر به الأمانة أ اخذتم اصول انفسکم و نبذتم اصول الله ورائکم اتّقوا الله و لا تکونوا من الجاهلین لو لا الانسان من یذکرنی فی ارضی و کیف تظهر صفاتی و اسمائی تفکّروا و لا تکونوا من الّذین احتجبوا و کانوا من الرّاقدین انّ الّذى ما تزوّج انّه ما وجد مقرّاً لیسکن فیه او یضع رأسه علیه بما اکتسبت ایدی الخائنین لیس تقدیس نفسه بما عرفتم و عندکم من الأوهام بل بما عندنا اسألوا لتعرفوا مقامه الّذی کان مقدّساً عن ظنون من علی الأرض کلّها طوبی للعارفین

یا ملک انّا سمعنا منک کلمة تکلّمت بها اذ سألک ملک الرّوس عمّا قضی من حکم الغزآء انّ ربّک هو العلیم الخبیر قلت کنت راقداً فی المهاد ایقظنی ندآء العباد الّذین ظلموا الی ان غرقوا فی البحر الأسود کذلک سمعنا و ربّک علی ما اقول شهید نشهد انّک ما ایقظک النّدآء بل الهوی لأنّا بلوناک وجدناک فی معزل اعرف لحن القول و کن من المتفرّسین انّا ما نحبّ ان نرجع الیک کلمة سوء حفظاً للمقام الّذى اعطیناک فی الحیوة الظّاهرة انّا اخترنا الأدب و جعلناه سجیّة المقرّبین انّه ثوب یوافق النّفوس من کلّ صغیر و کبیر طوبی لمن جعله طراز هیکله ویل لمن جعل محروماً من هذا الفضل العظیم لو کنت صاحب الکلمة ما نبذت کتاب الله ورآء ظهرک اذ ارسل الیک من لدن عزیز حکیم انّا بلوناک به ما وجدناک على ما ادّعیت قم و تدارک ما فات عنک سوف تفنی الدّنیا و ما عندک و یبقی الملک لله ربّک و ربّ آبائک الأوّلین لا ینبغی لک ان تقتصر الأمور علی ما یهوی هواک اتّق زفرات المظلوم احفظه من سهام الظّالمین

بما فعلت تختلف الأمور فی مملکتک و یخرج الملک من کفّک جزآء عملک اذاً تجد نفسک فی خسران مبین و تأخذ الزّلازل کلّ القبائل هناک الّا بأن تقوم علی نصرة هذا الأمر و تتّبع الرّوح فی هذا السّبیل المستقیم أ عزّک غرّک لعمری انّه لا یدوم و سوف یزول الّا بأن تتمسّک بهذا الحبل المتین قد نری الذّلّة تسعی ورائک و انت من الغافلین ینبغی لک اذا سمعت النّدآء من شطر الکبریآء تدع ما عندک و تقول لبّیک یا اله من فی السّموات و الأرضین

یا ملک قد کنّا بأمّ العراق الی ان حمّ الفراق توجّهنا الی ملک الاسلام بأمره فلمّا اتیناه ورد علینا من اولی النّفاق ما لا یتمّ بالأوراق بذلک ناح سکّان الفردوس و اهل حظائر القدس ولکنّ القوم فی حجاب غلیظ

الی ان قلنا قد اشتدّ علینا الأمر فی کلّ یوم بل فی کلّ ساعة الی ان اخرجونا من السّجن و ادخلونا فی السّجن الأعظم بظلم مبین اذا قیل بأیّ جرم حبسوا قالوا انّهم ارادوا ان یجدّدوا الدّین لو کان القدیم هو المختار عندکم لم ترکتم ما شرع فی التّوریة و الانجیل بیّنوا یا قوم لعمری لیس لکم الیوم من محیص ان کان هذا جرمی قد سبقنی فی ذلک محمّد رسول الله و من قبله الرّوح و من قبله الکلیم و ان کان ذنبی اعلآء کلمة الله و اظهار امره فأنا اوّل المذنبین لا ابدّل هذا الذّنب بملکوت ملک السّموات و الأرضین

الی ان قلنا کلّما ازداد البلآء زاد البهآء فی حبّ الله و امره بحیث ما منعنی ما ورد علیّ من جنود الغافلین لو یستروننی فی اطباق التّراب یجدوننی راکباً علی السّحاب و داعیاً الی الله المقتدر القدیر انّی فدیت بنفسی فی سبیل الله و اشتاق البلایا فی حبّه و رضائه یشهد بذلک ما انا فیه من البلایا الّتی ما حملها احد من العالمین و ینطق کلّ شعر من شعراتی بما نطق شجر الطّور و کلّ عرق من عروقی یدعو الله و یقول یا لیت قطعت فى سبیلک لحیوة العالم و اتّحاد من فیه کذلک قضی الأمر من لدن علیم خبیر

و اعلم انّ الرّعیّة امانات الله بینکم احفظوهم کما تحفظون انفسکم ایّاکم ان تجعلوا الذّئاب رعاة الأغنام و ان یمنعکم الغرور و الاستکبار عن التّوجّه الى الفقرآء و المساکین اطلع من افق الانقطاع باسمی ثمّ اقبل الی الملکوت بأمر ربّک المقتدر القدیر

الی ان قلنا زیّن جسد الملک بطراز اسمی و قم علی تبلیغ امری هذا خیر لک ممّا عندک و یرفع الله به اسمک بین الملوک انّه علی کلّ شیء قدیر امش بین النّاس باسم الله و سلطانه لتظهر منک آثاره بین العالمین

الی ان قلنا قل یا قوم هل ینبغی لکم ان تنسبوا انفسکم الى الرّحمن و ترتکبوا ما ارتکبه الشّیطان لا وجمال السّبحان لو کنتم من العارفین قدّسوا قلوبکم عن حبّ الدّنیا و السنکم عن الافترآء و ارکانکم عمّا یمنعکم عن التّقرّب الی الله العزیز الحمید قل الدّنیا هی اعراضکم عن مطلع الوحی و اقبالکم الی ما لا ینفعکم و ما منعکم الیوم عن شطر الله انّه اصل الدّنیا اجتنبوها و تقرّبوا الی المنظر الأکبر هذا المقرّ المشرق المنیر یا قوم لا تسفکوا الدّمآء و لا تحکموا علی نفس الّا بالحقّ کذلک امرتم من لدن علیم خبیر انّ الّذین یفسدون فی الأرض بعد اصلاحها اولئک جاوزوا ما حدّد فی الکتاب فبئس مثوی المعتدین

الی ان قلنا لا تخونوا فی اموال النّاس کونوا امنآء فی الأرض و لا تحرموا الفقرآء عمّا اتاکم الله من فضله انّه یعطیکم ضعف ما عندکم انّه هو المعطى الکریم یا اهل البهآء سخّروا مدائن القلوب بسیوف الحکمة و البیان انّ الّذین یجادلون بأهوآء انفسهم اولئک فی حجاب مبین قل سیف الحکمة احرّ من الصّیف و احدّ من سیف الحدید لو کنتم من العارفین اخرجوه باسمی و سلطانی ثمّ افتحوا به مدائن افئدة الّذین اعتکفوا فی حصن الهوی کذلک یأمرکم قلم الأبهی اذ کان جالساً تحت سیوف الغافلین ان اطّلعتم على خطیئة استروها لیستر الله عنکم انّه هو السّتّار ذو الفضل العظیم یا ملأ الأغنیآء ان رأیتم فقیراً لا تستکبروا علیه تفکّروا فیما خلقتم منه قد خلق کلّ من مآء مهین

الی ان قلنا انظروا العالم کهیکل انسان اعترته الأمراض و برئه منوط باتّحاد من فیه اجتمعوا على ما شرّعناه لکم و لا تتّبعوا سبل المختلفین تفکّر فی الدّنیا و شأن اهلها انّ الّذى خلق العالم لنفسه قد حبس فی اخرب الدّیار بما اکتسبت ایدی الغافلین و من افق السّجن یدعو النّاس الى فجر الله العلیّ العظیم هل تفرح بما عندک من الزّخارف بعد اذ تعلم انّها ستفنی او تسترّ بما تحکم علی شبر من الأرض بعد اذ کلّها لم تکن عند اهل البهآء الّا کسواد عین نملة میّتة دعها لأهلها ثمّ اقبل الى مقصود العالمین این اهل الغرور و قصورهم انظر فی قبورهم لتعتبر بما جعلناها عبرة للنّاظرین لو تأخذک نفحات الوحی لتفرّ من الملک مقبلاً الی الملکوت و تنفق ما عندک للتّقرّب الی هذا المنظر الکریم

و امر نمودیم یکى از ملأ حضرت روح این لوح را ارسال دارد و او ذکر نمود لوح و ترجمهٔ آن را ارسال داشتم العلم عند الله العزیز العلّام

و یکى از اجزاء هیکل لوح حضرت امپراطور روس ایّده الله تبارک و تعالی است

یا ملک الرّوس اسمع ندآء الله الملک القدّوس و اقبل الى الفردوس المقرّ الّذی فیه استقرّ من سمّی بالأسمآء الحسنی بین الملإ الأعلی و فی ملکوت الانشآء باسم الله البهیّ الأبهی ایّاک ان یحجبک شیء عن التّوجّه الی ربّک الرّحمن الرّحیم انّا سمعنا ما نادیت به مولاک فی نجواک لذا هاج عرف عنایتی و ماج بحر رحمتی اجبناک بالحقّ انّ ربّک هو العلیم الحکیم قد نصرنی احد سفرائِک اذ کنت فی سجن الطّآء تحت السّلاسل و الأغلال بذلک کتب الله لک مقاماً لم یحط به علم احد الّا هو ایّاک ان تبدّل هذا المقام العظیم

الی ان قلنا قد اتی الأب و الابن فی الواد المقدّس یقول لبّیک اللّهمّ لبّیک و الطّور یطوف حول البیت و الشّجر ینادی بأعلى النّدآء قد اتی الوهّاب راکباً علی السّحاب طوبی لمن تقرّب الیه ویل للمبعدین

قم بین النّاس بهذا الأمر المبرم ثمّ ادع الأمم الی الله العزیز العظیم لا تکن من الّذین کانوا ان یدعوا الله باسم من الأسمآء فلمّا اتی المسمّى کفروا به و اعرضوا عنه الی ان افتوا علیه بظلم مبین انظر ثمّ اذکر الأیّام الّتی فیها اتی الرّوح و حکم علیه هیرودس قد نصر الله الرّوح بجنود الغیب و حفظه بالحقّ و ارسله الی ارض اخری وعداً من عنده انّه هو الحاکم علی ما یرید انّ ربّک یحفظ من یشآء لو یکون فى قطب البحر او فی فم الثّعبان او تحت سیوف الظّالمین

الی ان قلنا اسمع ندائی مرّة اخری من شطر سجنی لیخبرک بما ورد علی جمالی من مظاهر جلالی و تعرف صبری بعد قدرتی و اصطباری بعد اقتداری وعمری لو تعرف ما نزّل من قلمی و تطّلع علی خزائن امری و لآلئ اسراری فی بحور اسمائی و اواعی کلماتی لتفدی بنفسک فی سبیل الله شوقاً الی ملکوته العزیز المنیع اعلم جسمی تحت سیوف الأعدآء و جسدی فی بلآء لا یحصی ولکنّ الرّوح فی بشارة لا یعادلها فرح العالمین

و همچنین بعضی از آیات لوح حضرت ملکه ایّدها الله تبارک و تعالی ذکر میشود مقصود آنکه شاید نفحات وحی آن جناب را اخذ نماید و لوجه الله بر خدمت امر قیام کنند و آنچه از الواح حضرات ملوک وفّقهم الله نرسیده برسانند این امر عظیم است این خدمت عظیم در آن ارض علمای اعلام بسیارند از جمله حضرات سادات که در بزرگی و شأن معروفند با ایشان مشورت نمائید و آنچه از قلم اعلی جاری شده بنمائید شاید بر اصلاح عالم و تهذیب نفوس امم مؤیّد شوند و ضغینه و بغضای مکنونهٔ مخزونهٔ در افئده را بکوثر نصایح الهی ساکن نمایند این توفیق را از حقّ میطلبیم و لیس هذا علیه بعزیز

یا ایّتها الملکة فی لندن اسمعی ندآء ربّک مالک البریّة من السّدرة الالهیّة انّه لا اله الّا انا العزیز الحکیم ضعی ما علی الأرض و زیّنی رأس الملک باکلیل ذکر ربّک الجلیل انّه قد اتی فی العالم بمجده الأعظم و کمل ما ذکر فی الانجیل قد تشرّف برّ الشّام بقدوم ربّه مالک الأنام و اخذ سکر خمر الوصال شطر الجنوب و الشّمال طوبی لمن وجد عرف الرّحمن و اقبل الی مشرق الجمال فی هذا الفجر المنیر قد اهتزّ المسجد الأقصی من نسمات ربّه الأبهی و البطحآء من ندآء الله العلیّ الأعلی و کلّ حصاة منها تسبّح الرّبّ بهذا الاسم العظیم

الی ان قلنا انّا نذکرک لوجه الله و نحبّ ان یعلو اسمک بذکر ربّک خالق الأرض و السّمآء انّه علی ما اقول شهید قد بلغنا انّک منعت بیع الغلمان و الامآء هذا ما حکم به الله فی هذا الظّهور البدیع قد کتب الله لک جزآء ذلک انّه موفّی اجور المحسنات و المحسنین ان تتّبعی ما ارسل الیک من لدن علیم خبیر انّ الّذی اعرض و استکبر بعدما جآءته البیّنات من لدن منزل الآیات لیحبط الله عمله انّه علی کلّ شیء قدیر انّ الأعمال تقبل بعد الاقبال من اعرض عن الحقّ انّه من احجب الخلق کذلک قدّر من لدن عزیز قدیر

و سمعنا انّک اودعت زمام المشاورة بأیادی الجمهور نعم ما عملت لأنّ بها تستحکم اصول ابنیة الأمور و تطمئنّ قلوب من فی ظلّک من کلّ وضیع و شریف ولکن ینبغی لهم ان یکونوا امنآء بین العباد و یرون انفسهم وکلآء لمن علی الأرض کلّها هذا ما وعظوا به فی اللّوح من لدن مدبّر حکیم و اذا توجّه احد الی المجمع یحوّل طرفه الی الأفق الأعلی و یقول یا الهی اسألک باسمک الأبهی ان تؤیّدنی علی ما تصلح به امور عبادک و تعمر به بلادک انّک انت علی کلّ شیء قدیر طوبی لمن یدخل المجمع لوجه الله و یحکم بین النّاس بالعدل الخالص الا انّه من الفائزین

یا اصحاب المجالس هناک و فی دیار اخری تدبّروا و تکلّموا فیما یصلح به العالم و حاله لو کنتم من المتوسّمین انظروا العالم کهیکل انسان انّه خلق صحیحاً کاملاً اعترته الأمراض بالأسباب المختلفة المتغایرة و ما طابت نفسه یوماً بل اشتدّ مرضه بما وقع تحت تصرّف المتطبّبین الّذین رکبوا مطیّة الهوی و کانوا من الهائمین الّا من شآء الله ربّ العالمین و ان طاب عضو من اعضائه فی عصر من الأعصار بطبیب حاذق بقیت اعضآء اخری فیما کان کذلک ینبّئکم العلیم الخبیر و الیوم نراه تحت ایادی الّذین اخذهم سکر خمر الغرور بحیث لا یعرفون خیر انفسهم فکیف هذا الأمر الأوعر الخطیر

الی ان قلنا و ما جعله الله الدّریاق الأعظم و السّبب الأتمّ لصحّته هو اتّحاد من علی الأرض علی امر واحد و شریعة واحدة هذا لا یمکن ابداً الّا بطبیب حاذق کامل مؤیّد لعمری هذا هو الحقّ و ما بعده الّا الضّلال المبین کلّما اتی ذاک السّبب الأعظم و اشرق ذاک النّور من مشرق القدم منعه المتطبّبون و صاروا سحاباً بینه و بین العالم لذا ما طاب مرضه و بقی فی سقمه الی الحین انّهم لم یقدروا على حفظه و صحّته و الّذى کان مظهر القدرة بین البریّة منع عمّا اراد بما اکتسبت ایدی المتطبّبین

انظروا فی هذه الأیّام الّتی اتی جمال القدم بالاسم الأعظم لحیوة العالم و اتّحادهم انّهم قاموا علیه بأسیاف شاحذة و ارتکبوا ما فزع به الرّوح الأمین الی ان جعلوه مسجوناً فی اخرب البلاد و انقطعت عن ذیله ایادی المقبلین اذا قیل لهم اتی مصلح العالم قالوا قد تحقّق انّه من المفسدین مع انّهم ما عاشروه و یرون انّه ما حفظ نفسه فی اقلّ من حین کان فی کلّ الأحیان بین ایادی اهل الطّغیان مرّةً حبسوه و طوراً اخرجوه و تارةً اداروا به البلاد کذلک حکموا علینا و الله بما اقول علیم

این نسبت فساد همان نسبت فسادیست که از قبل فراعنه بحضرت کلیم الله داده‌اند اقرأ ما انزله الرّحمن فی الفرقان قوله تبارک و تعالی و لقد ارسلنا موسی بآیاتنا و سلطان مبین الی فرعون و هامان و قارون فقالوا ساحر کذّاب فلمّا جآءهم بالحقّ من عندنا قالوا اقتلوا ابنآء الّذین آمنوا معه و استحیوا نسائهم و ما کید الکافرین الّا فی ضلال و قال فرعون ذرونی اقتل موسى و لیدع ربّه انّی اخاف ان یبدّل دینکم او ان یظهر فی الأرض الفساد و قال موسی انّی عذت بربّی و ربّکم من کلّ متکبّر لا یؤمن بیوم الحساب

لازال مصلح عالم را مفسد دانسته‌اند و گفته‌اند آنچه را که کل شنیده‌اند هر هنگام نیّر ظهور از افق سماء ارادهٔ الهی اشراق نمود جمعی بانکار و برخی باعراض و حزبی بمفتریات تمسّک جستند و عباد را از شریعهٔ عنایت مالک ایجاد محروم ساختند چنانچه حال نفوسی‌که این مظلوم را ندیده‌اند و معاشرت نکرده‌اند گفته و میگویند آنچه را که آن جناب شنیده و میشنوند بگوئید ای قوم امروز آفتاب بیان از افق سماء فضل مشرق و نور ظهور مکلّم طور امام ادیان ساطع و لامع صدر و قلب و سمع و بصر را بکوثر بیان رحمن مقدّس و مطهّر سازید و بعد توجّه نمائید لعمر الله از جمیع اشیاء نداء قد اتی الحقّ اصغا کنید طوبی للمنصفین و هنیئاً للمقبلین

از جمله نسبت بسدرهٔ مبارکه گفته‌اند آنچه را که هر عالم بصیری و هر عارف خبیری بر کذبش گواهى دهد البتّه آن جناب آیاتی که در بارهٔ حضرت کلیم نازل شده ملاحظه و قرائت نموده‌اند قوله تبارک و تعالی قال أ لم نربّک فینا ولیداً و لبثت فینا من عمرک سنین و فعلت فعلتک الّتی فعلت و انت من الکافرین قال فعلتها اذاً و انا من الضّالّین ففررت منکم لمّا خفتکم فوهب لی ربّی حکماً و جعلنی من المرسلین و در مقام دیگر قوله تبارک و تعالی و دخل المدینة علی حین غفلة من اهلها فوجد فیها رجلین یقتتلان هذا من شیعته و هذا من عدوّه فاستغاثه الّذی من شیعته علی الّذی من عدوّه فوکزه موسی فقضی علیه قال هذا من عمل الشّیطان انّه عدوّ مضلّ مبین قال ربّ انّی ظلمت نفسی فاغفر لی فغفر له انّه هو الغفور الرّحیم قال ربّ بما انعمت علیّ فلن اکون ظهیراً للمجرمین فأصبح فی المدینة خائفاً یترقّب فاذا الّذی استنصره بالأمس یستصرخه قال له موسى انّک لغویّ مبین فلمّا ان اراد ان یبطش بالّذی هو عدوّ لهما قال یا موسی أ ترید ان تقتلنی کما قتلت نفساً بالأمس ان ترید الّا ان تکون جبّاراً فی الأرض و ما ترید ان تکون من المصلحین حال سمع و بصر مقدّس و مطهّر لازم که بعدل و انصاف تمسّک نماید حضرت کلیم هم بظلم و گمراهی اقرار نموده و همچنین بخوف و فرار و عصیان و طلب مغفرت از حقّ جلّ جلاله کرده و بآن فائز گشت

یا شیخ حقّ جلّ جلاله هر حین بمظاهر نفسش ظاهر با علم یفعل ما یشآء و یحکم ما یرید آمده لیس لأحد ان یقول لم و بم و من قال انّه اعرض عن الله ربّ الأرباب در ایّام ظهور این امور ظاهر و موجود چنانچه در بارهٔ این مظلوم هم گفته‌اند آنچه را که مقرّبین و مخلصین بر کذبش گواهی داده و میدهند لعمر الله این ذیل مقدّس بوده و هست اگرچه حال جمعی اراده نموده‌اند آن را بمفتریات کذبهٔ نالائقه بیالایند ولکنّ الله یعلم و هم لا یعلمون نفسی که بقدرت و قوّت الهی مقابل جمیع احزاب عالم قیام نمود و کل را بافق اعلی دعوت فرمود او را انکار نموده‌اند و نفوسی که لازال خلف استار و احجاب ساکن و بحفظ خود مشغول بآن نفوس تمسّک جسته‌اند حال هم جمعی بکذب و افترا مشغول قصدی جز ادخال شبهات در افئده و قلوب نداشته و ندارند هر نفسی از مدینهٔ کبیره باین ارض توجّه مینماید فوراً بسیّالهٔ برقیّه خبر میدهند که وجهی سرقت نموده و به عکّا رفته شخصی عالم و کامل و فاضل در آخر عمر بارض مقدّسه توجّه نموده و مقصودش اعتکاف بوده در بارهٔ او نوشته‌اند آنچه را که زفرات مخلصین و مقرّبین مرتفع

این مظلوم را مرحوم مغفور حضرت مشیرالدّوله میرزا حسین خان غفر الله له شناخته بود و البتّه نزد اولیای دولت تفصیل ورود این مظلوم را در آستانه و اقوال و اعمالش را ذکر فرموده یوم ورود میهمان‌دار دولت حاضر و ما را بمحلّی که مأمور بود برده فی‌الحقیقه کمال محبّت و عنایت از جانب دولت نسبت باین مظلومان ظاهر و مشهود یوم دیگر شاهزاده شجاع‌الدّوله و میرزا صفا بنیابت مرحوم مغفور مشیرالدّوله وزیر مختار تشریف آوردند و همچنین بعضی از وزرای دولت علیّه از جمله مرحوم کمال پاشا و بعضى دیگر و این مظلوم متوکّلاً علی الله من غیر ذکر حاجت و مطلبی چهار شهر در آن ارض بوده و اعمالش نزد کل معلوم و مشهود لا ینکرها الّا کلّ مبغض کذّاب من عرف الله لم یعرف دونه دوست نداشته و نداریم امثال این امور را ذکر نمائیم

بعضی از بزرگان ایران هر هنگام وارد آن مدینه شده‌اند درب خانه‌ها لأجل شهریّه و انعام کمال جدّ و جهد را مبذول داشته‌اند و این مظلوم اگر سبب اعزاز نبوده علّت ذلّت هم نشده و این عمل حضرت مرحوم مغفور اعلی الله مقامه نظر بدوستی این مظلوم نبوده بلکه نظر بمقتضیات حکمت و خدمتی که سرّاً در نظر داشته‌اند بوده شهادت میدهم که در خدمت دولت امین بوده بشأنی که خیانت را در عرصه‌اش راهی و مقامی نبوده و سبب ورود این مظلومان در سجن اعظم هم او بوده ولکن چون در عمل خود صادق بود لائق ذکر خیر است این مظلوم لازال همّش و قصدش ارتفاع و ارتقاء دولت و ملّت بوده نه ارتفاع مقام خود حال جمعی جمعی را جمع نموده‌اند و بر هتک حرمت این مظلوم قیام کرده‌اند ولکنّ المظلوم یسأل الله تبارک و تعالی ان یؤیّدهم على الرّجوع و یوفّقهم علی تدارک ما فات عنهم و الانابة لدی باب عطائه انّه هو الغفور الرّحیم

یا شیخ انّ قلمی ینوح لنفسی و اللّوح یبکی بما ورد علیّ من الّذی حفظناه فی سنین متوالیات و کان ان یخدم امام وجهی فی اللّیالی و الأیّام الی ان اغواه احد خدّامی الّذی سمّی بسیّد محمّد یشهد بذلک عباد موقنون الّذین هاجروا معی من الزّورآء الی ان وردنا فی هذا السّجن العظیم و ورد منهما علیّ ما صاح به کلّ عالم و ناح به کلّ عارف و ذرفت دموع المنصفین

نسأل الله ان یؤیّد الغافلین علی العدل و الانصاف و یعرّفهم ما غفلوا عنه انّه هو الفضّال الکریم ای ربّ لا تمنع عبادک عن باب فضلک و لا تطردهم عن بساط قربک ایّدهم علی کشف سبحات الجلال و خرق حجبات الأوهام و الآمال انّک انت الغنیّ المتعال لا اله الّا انت العزیز الفضّال

قسم بآفتاب برهان که از افق سماء ایقان اشراق نموده این مظلوم در لیالی و ایّام بتهذیب نفوس مشغول تا آنکه نور دانائی بر تاریکی نادانی غلبه نمود

یا شیخ مکرّر ذکر شده و میشود چهل سنه بعنایت الهی و ارادهٔ قویّهٔ نافذهٔ ربّانی حضرت سلطان ایّده الله را نصرت نمودیم نصرتی که نزد مظاهر عدل و انصاف ثابت و محقّق است و لا ینکرها الّا کلّ معتد اثیم و کلّ مبغض مریب عجب آنکه وزراء دولت و امناء ملّت الی حین باین خدمت ظاهر مبین ملتفت نشده‌اند و یا شده‌اند نظر بحکمت ذکر نفرموده‌اند قبل از اربعین هر سنه مابین عباد مجادله و محاربه ظاهر و قائم و بعد بجنود حکمت و بیان و نصیحت و عرفان کل بحبل متین صبر و ذیل منیر اصطبار تمسّک جستند و تشبّث نمودند بشأنی که آنچه بر این حزب مظلوم وارد شد تحمّل کردند و بحقّ گذاشتند مع آنکه در مازندران و رشت جمع کثیری را ببدترین عذاب معذّب نمودند از جمله حضرت حاجی نصیر که فی‌الحقیقه نوری بود مشرق از افق سماء تسلیم بعد از شهادت چشم او را کندند و دماغش را بریدند و ظلم بمقامی رسید که اهل ممالک خارجه گریستند و نوحه نمودند و در باطن از برای عیال و صغار بعضی در اطراف ممالک اعانت نمودند

یا شیخ قلم حیا میکند از ذکر آنچه واقع شده و در ارض صاد نار ظلم مشتعل بشأنی که هر منصفی نوحه نمود لعمرک از مدائن علم و معرفت نحیب بکا مرتفع بقسمی که اکباد اهل بر و تقوی محترق نورین نیّرین حسنین در آن ارض رایگان جان فدا نمودند دولت و ثروت و عزّت ایشان را منع ننمود الله یعلم ما ورد علیهما و القوم اکثرهم لا یعلمون

و قبل از ایشان جناب کاظم و من معه و در آخر حضرت اشرف کل شربت شهادت را بکمال شوق و اشتیاق نوشیدند و برفیق اعلی شتافتند و همچنین در عهد سردار عزیز خان جناب عارف بالله میرزا مصطفی و من معه را اخذ نمودند و برفیق اعلی و افق ابهی فرستادند باری در هر بلدی آثار ظلم ظاهر و مشهود ظلمی که شبه و مثل نداشته مع‌ذلک نفسی بر دفاع قیام ننمود در حضرت بدیع که حامل لوح حضرت سلطان بوده تفکّر نما که چگونه جان داد آن فارس مضمار انقطاع اکلیل ثمین حیات را نثار دوست یکتا نمود

یا شیخ اگر این امور انکار شود کدام امر لائق اقرار است بیّن لوجه الله و لا تکن من الصّامتین حضرت نجفعلی را اخذ نمودند و با کمال جذب و شوق قصد مقام شهادت نمود و باین کلمه ناطق ما بها و خون‌بها را یافتیم این بگفت و جان داد در اشراق و تجلّی نیّر انقطاع که از شطر اعلای قلب ملّا علیجان اشراق نمود نظر نمائید نفحات کلمهٔ علیا و اقتدار قلم اعلی بشأنی جذبش کرد که میدان شهادت و ایوان عشرت نزدش یکسان بل الأولی اولی در جناب ابابصیر و سیّد اشرف زنجانی تفکّر نمائید امّ اشرف را حاضر نمودند که ابنش را نصیحت نماید ترغیب نمود الی ان فاز بالشّهادة الکبری

یا شیخ این حزب از خلیج اسماء گذشته‌اند و بر شاطی بحر انقطاع خرگاه برافراشته‌اند ایشان صد‌هزار جان رایگان نثار نمایند و به ما اراده الأعدآء تکلّم ننمایند بارادة الله متمسّکند و از ما عند القوم فارغ و آزاد سر دادند و کلمهٔ نالائقه نگفتند تفکّر نمائید گویا از بحر انقطاع نوشیده‌اند زندگی دنیا ایشان را از شهادت در سبیل الهی منع ننمود

در مازندران جمع کثیری از عباد الله را تمام نمودند حاکم بمفتریات جمعی را تاراج کرد از جمله ذکر نمود حضرات اسلحه جمع کرده‌اند و بعد از تفحّص ملاحظه شد یک لولهٔ تفنگ من غیر اسباب بوده سبحان‌الله این حزب بسلاح محتاج نه چه که کمر همّت لأجل اصلاح عالم بسته‌اند جندشان اعمال طیّبه سلاحشان اخلاق مرضیّه و سردارشان تقوی الله طوبی لمن انصف لعمر الله این حزب از صبر و سکون و تسلیم و رضا مظاهر عدل شده‌اند و در اصطبار بمقامی رسیده‌اند که کشته شده‌اند و نکشته‌اند مع آنکه بر مظلومهای ارض وارد شد آنچه که تاریخ عالم شبه آن را ذکر ننموده و چشم امم مثلش را ندیده آیا سبب آنکه این بلایای عظیمه را قبول نموده‌اند و در دفع آن دست درنیاورده‌اند چه بوده و علّت تسلیم و سکون چه سبب منع قلم اعلی در صباح و مساء و اخذ زمام امور بقدرت و قوّت مولی الوری

در ابا‌بدیع تفکّر نمائید آن مظلوم را اخذ نمودند و بسب و لعن این مظلوم امر کردند ولکن بعنایت الهی و رحمت ربّانی شهادت اختیار نمود و بآن فائز گشت ان تعدّوا الشّهدآء فی سبیل الله لا تحصوهم در حضرت سیّد اسمعیل علیه سلام الله و عنایته نظر نمائید که قبل از فجر باب بیت را با عمامهٔ خود جاروب نمود و بعد در کنار شط مقبلاً الی البیت بدست خود جان نثار نمود

در نفوذ کلمه نظر نما جمیع این نفوس را اوّل بسب و لعن امر نمودند ولکن هیچکدام ارادهٔ خود را بر ارادة الله مقدّم نداشت

یا شیخ از قبل حضرت ذبیح یک نفس بوده و حال این مظلوم ظاهر نمود از برای شما آنچه را که علّت حیرت منصفین است انصف بالله و قم على خدمة ربّک انّه یجزیک جزآء لا تعادله کنوز الأرض و لا خزائن الملوک و السّلاطین توکّل فی کلّ الأمور علی الله و فوّضها الیه انّه یعطیک اجراً کان فی الکتاب عظیماً و در این دوروزهٔ عمر باعمالی مشغول شو که عرف رضا از آن متضوّع گردد و بطراز قبول مزیّن شود حضرت بلال حبشی چون عملش مقبول افتاد سین او از شین عالم سبقت گرفت امروز باید جمیع احزاب بنور اتّحاد و اتّفاق منوّر گردند باری کبر و غرور بعضی از احزاب عالم دانائی را خراب کرده و بیت عدل و داد را ویران نموده

یا شیخ وارد شد بر این مظلوم آنچه که شبه و مثل نداشته و کل را بکمال تسلیم و رضا لأجل تهذیب نفوس و ارتفاع کلمة الله حمل نمودیم در ایّامی که در سجن ارض میم بودیم ما را یک یوم بدست علما دادند دیگر معلومست که چه وارد شد و اگر وقتی آن جناب در انبار حضرت سلطان وارد شوند از نائب و رئیس آن محل بطلبند که آن دو زنجیر را که یکی به قره‌کهر و یکی به سلاسل معروفست بنمایند قسم بنیّر عدل که چهار شهر این مظلوم در یکی از این دو معذّب و مغلول

و حزنِی ما یعقوب بثّ اقلّه

و کلّ بلآء ایّوب بعض بلیّتی

و همچنین در شهادت حاجی محمّد رضا در مدینهٔ عشق تفکّر نمائید ظالمهای عالم بر آن مظلوم وارد آوردند آنچه را که بعضی از ملل خارجه گریستند و نوحه نمودند چه که از قرار مذکور و معلوم سی و دو زخم بر جسد مبارکش وارد مع‌ذلک احدی از امر تجاوز ننمود و دست درنیاورد در هر حال حکم کتاب را بر ارادهٔ خود مقدّم داشتند مع آنکه در آن مدینه جمعی از این حزب بوده و هستند

استدعا آنکه حضرت سلطان ایّده الله تبارک و تعالی در این امور بنفسه تفکّر فرمایند و بعدل و انصاف حکم نمایند مع آنکه در اکثری از بلاد ایران در این سنین اخیره این حزب کشته شدند و نکشتند مشاهده میشود بغضای افئدهٔ بعضی زیاده از قبل ظاهر و از سیّد اعمال شفاعت مظلومها از اعدا نزد امرا بوده البتّه بسمع بعضی رسیده که حزب مظلوم در آن مدینه نزد حاکم از قاتلها شفاعت نمودند و تخفیف طلب کردند فاعتبروا یا اولی الأبصار

یا شیخ این آیات محکمات در یکی از الواح از قلم ابهی نازل یا عبد اسمع ندآء المظلوم الّذی حمل الشّدائد و البلایا فی سبیل الله مالک الأسمآء الی ان سجن فى ارض الطّآء انّه دعا النّاس الی الجنّة العلیا و هم اخذوه و داروا به فی المدن و الدّیار کم من لیل طار النّوم من عیون احبّائی حبّاً لنفسی و کم من یوم قام علیّ الأحزاب مرّة رأیت نفسی علی اعلی الجبال و اخری فى سجن الطّآء فی السّلاسل و الأغلال لعمر الله قد کنت شاکراً ناطقاً ذاکراً متوجّهاً راضیاً خاضعاً خاشعاً فی کلّ الأحوال کذلک مضت ایّامی الی ان انتهت الی هذا السّجن الّذی به تزلزلت الأرض و ناحت السّموات طوبی لعبد نبذ الظّنون اذ اتی المکنون برایات الآیات انّا اخبرنا النّاس بهذا الظّهور الأعظم ولکنّ القوم فی سکر عجاب

عند ذلک ارتفع النّدآء من شطر الحجاز نادت و قالت طوبی لک یا عکّا بما جعلک الله مطلع ندائه الأحلی و مشرق آیاته الکبری و نعیماً لک بما استقرّ علیک کرسیّ العدل و اشرق من افقک نیّر العنایة و الألطاف طوبی لمنصف انصف فی هذا الذّکر الأعظم و ویل لکلّ غافل مرتاب

و بعد از شهادت بعضی از شهدا لوح برهان از سماء امر مالک ادیان نازل

هو المقتدر العلیم الحکیم قد احاطت اریاح البغضآء سفینة البطحآء بما اکتسبت ایدی الظّالمین یا ایّها المشهور بالعلم قد افتیت علی الّذین ناح لهم کتب العالم و شهد لهم دفاتر الأدیان کلّها و انّک انت یا ایّها البعید فی حجاب غلیظ تالله قد حکمت علی الّذین بهم لاح افق الایمان یشهد بذلک مطالع الوحی و مظاهر امر ربّک الرّحمن الّذین انفقوا ارواحهم و ما عندهم فی سبیله المستقیم قد صاح من ظلمک دین الله فیما سواه و انّک تلعب و تکون من الفرحین لیس فی قلبی بغضک و لا بغض احد من العباد انّ العارف یراک و امثالک فی جهل مبین انّک لو اطّلعت علی ما فعلت لألقیت نفسک فی النّار او خرجت من البیت متوجّهاً الی الجبال و نحت الی ان رجعت الی مقام قدّر لک من لدن مقتدر قدیر یا ایّها الموهوم اخرق حجبات الظّنون و الأوهام لتری شمس العلم مشرقة من هذا الأفق المنیر قد قطعت بضعة الرّسول و ظننت انّک نصرت دین الله کذلک سوّلت لک نفسک و انت من الغافلین قد احترق من فعلک قلوب الملإ الأعلی و الّذین طافوا حول امر الله ربّ العالمین قد ذاب کبد البتول من ظلمک و ناح اهل الفردوس فی مقام کریم

انصف بالله بأیّ برهان استدلّ علمآء الیهود و افتوا به علی الرّوح اذ اتی بالحقّ و بأیّ حجّة انکر الفریسیّون و علمآء الأصنام اذ اتی محمّد رسول الله بکتاب حکم بین الحقّ و الباطل بعدل اضآء بنوره ظلمات الأرض و انجذبت قلوب العارفین و انّک استدللت الیوم بما استدلّ به علمآء الجهل فی ذاک العصر یشهد بذلک مالک مصر الفضل فی هذا السّجن العظیم انّک اقتدیت بهم بل سبقتهم فی الظّلم و ظننت انّک نصرت الدّین و دفعت عن شریعة الله العلیم الحکیم ونفسه الحقّ ینوح من ظلمک النّاموس الأکبر و تصیح شریعة الله الّتی بها سرت نسمات العدل علی من فی السّموات و الأرضین هل ظننت انّک ربحت فیما افتیت لا وسلطان الأسمآء یشهد بخسرانک من عنده علم کلّ شیء فی لوح حفیظ

یا ایّها الغافل انّک ما رأیتنی و ما عاشرت و ما آنست معی فی اقلّ من آن فکیف امرت النّاس بسبّی هل اتّبعت فی ذلک هواک ام مولاک فأت بآیة ان انت من الصّادقین نشهد انّک نبذت شریعة الله ورائک و اخذت شریعة نفسک انّه لا یعزب عن علمه من شیء انّه هو الفرد الخبیر یا ایّها الغافل اسمع ما انزله الرّحمن فی الفرقان لا تقولوا لمن القی الیکم السّلام لست مؤمناً کذلک حکم من فی قبضته ملکوت الأمر و الخلق ان انت من السّامعین انّک نبذت حکم الله و اخذت حکم نفسک فویل لک یا ایّها الغافل المریب انّک لو تنکرنی بأیّ برهان یثبت ما عندک فأت به یا ایّها المشرک بالله و المعرض عن سلطانه الّذی احاط العالمین

اعلم انّ العالم من اعترف بظهوری و شرب من بحر علمی و طار فی هوآء حبّی و نبذ ما سوائی و اخذ ما نزّل من ملکوت بیانی البدیع انّه بمنزلة البصر للبشر و روح الحیوان لجسد الامکان تعالی الرّحمن الّذی عرّفه و اقامه علی خدمة امره العزیز العظیم یصلّی علیه الملأ الأعلی و اهل سرداق الکبریآء الّذین شربوا رحیقی المختوم باسمی القویّ القدیر انّک ان تک من اهل هذا المقام الأعلی فأت بآیة من لدی الله فاطر السّمآء و ان عرفت عجز نفسک خذ اعنّة هواک ثمّ ارجع الی مولاک لعلّ یکفّر عنک سیّئاتک الّتی بها احترقت اوراق السّدرة و صاحت الصّخرة و بکت عیون العارفین بک انشقّ ستر الرّبوبیّة و غرقت السّفینة و عقرت النّاقة و ناح الرّوح فی مقام رفیع أ تعترض علی الّذى اتاک بما عندک و عند اهل العالم من حجج الله و آیاته افتح بصرک لتری المظلوم مشرقاً من افق ارادة الله الملک الحقّ المبین ثمّ افتح سمع فؤادک لتسمع ما تنطق به السّدرة الّتی ارتفعت بالحقّ من لدی الله العزیز الجمیل انّ السّدرة مع ما ورد علیها من ظلمک و اعتساف امثالک تنادی بأعلی النّدآء و تدعو الکلّ الی سدرة المنتهی و الأفق الأعلی طوبی لنفس رأت الآیة الکبری و لأذن سمعت ندائها الأحلی و ویل لکلّ معرض اثیم

یا ایّها المعرض بالله لو تری السّدرة بعین الانصاف لتری آثار سیوفک فى افنانها و اغصانها و اوراقها بعدما خلقک الله لعرفانها و خدمتها تفکّر لعلّ تطّلع بظلمک و تکون من التّائبین أ ظننت انّا نخاف من ظلمک فاعلم ثمّ ایقن انّا فی اوّل یوم فیه ارتفع صریر القلم الأعلی بین الأرض و السّمآء انفقنا ارواحنا و اجسادنا و ابنائنا و اموالنا فی سبیل الله العلیّ العظیم و نفتخر بذلک بین اهل الانشآء و الملإ الأعلی یشهد بذلک ما ورد علینا فی هذا الصّراط المستقیم تالله قد ذابت الأکباد و صلبت الأجساد و سفکت الدّمآء و الأبصار کانت ناظرة الی افق عنایة ربّها الشّاهد البصیر کلّما زاد البلآء زاد اهل البهآء فی حبّهم قد شهد بصدقهم ما انزله الرّحمن فی الفرقان بقوله فتمنّوا الموت ان کنتم صادقین هل الّذی حفظ نفسه خلف الأحجاب خیر ام الّذی انفقها فی سبیل الله انصف و لا تکن فى تیه الکذب من الهائمین قد اخذهم کوثر محبّة الرّحمن علی شأن ما منعتهم مدافع العالم و لا سیوف الأمم عن التّوجّه الى بحر عطآء ربّهم المعطی الکریم

تالله ما اعجزنی البلآء و ما اضعفنی اعراض العلمآء نطقت و انطق امام الوجوه قد فتح باب الفضل و اتی مطلع العدل بآیات واضحات و حجج باهرات من لدی الله المقتدر القدیر احضر بین یدی الوجه لتسمع اسرار ما سمعه ابن عمران فی طور العرفان کذلک یأمرک مشرق ظهور ربّک الرّحمن من شطر سجنه العظیم

عند ذلک ارتفع ندآء الفطرة مرّة اخری و حنینها و تقول انّ الطّور ینادی و یقول یا ملأ البیان اتّقوا الرّحمن انّی فزت بمکلّمی و اخذ جذب فرحی حصاة الأرض و ترابها و السّدرة تقول یا ملأ البیان انصفوا فیما ظهر بالحقّ قد ظهرت النّار الّتی اظهرها الله للکلیم یشهد بذلک کلّ ذی بصر علیم

یا شیخ بعضی از شهدای این ظهور ذکر شد و همچنین بعضی از آیات که در ذکر ایشان از ملکوت بیان نازل امید آنکه منقطعاً عن العالم در آنچه ذکر شده تفکّر فرمایند

حال در میرزا هادی دولت‌آبادی و صاد اصفهانی در ارض طاء تفکّر لازم اوّل بمجرّد آنکه شنید او را بابی گفته‌اند اضطراب اخذش نمود بشأنی که وقار و سکون مفقود گشت بر منابر ارتقا جست و نطق نمود بکلماتی که سزاوار نبود لازال گلپار‌ه‌های عالم محض حبّ ریاست عمل نموده‌اند آنچه را که سبب و علّت گمراهی عباد گشته آن جناب جمیع را مثل آن نفوس ندانند استقامت و ثبوت و رسوخ و اطمینان و تمکین و وقار شهدای این ظهور ذکر شد تا آن جناب آگاه شوند و مقصود از آنچه بیان شد از الواح ملوک و غیره آنکه آن جناب بیقین مبین بدانند که این مظلوم امر الله را ستر ننمود و بآنچه مأمور بود امام وجوه عالم بافصح بیان ذکر نمود و القا فرمود ولکن امثال آن نفوس ضعیفه مثل هادی و غیره امر الله را تبدیل نمودند و نظر بزندگانی دوروزهٔ دنیا عمل کردند و گفتند آنچه را که عین عدل گریست و قلم اعلی نوحه نمود مع آنکه از اصل امر بی‌خبر بوده و هستند و این مظلوم لوجه الله اظهار نمود

یا هادی نزد اخوی رفتی و دیدی حال بساحت مظلوم توجّه نما شاید نفحات وحی و فوحات الهام ترا تأیید نماید و بمقصود فائز گرداند هر نفسی الیوم بمشاهدهٔ آثار فائز شود حقّ را از باطل بمثابهٔ شمس از ظلّ تمیز دهد و بمقصود آگاه گردد حقّ شاهد و گواه که آنچه ذکر شده لوجه الله بوده که شاید آن جناب سبب هدایت خلق شوند و احزاب عالم را از ظنون و اوهام نجات بخشند سبحان‌الله الی حین معرضین و منکرین نمیدانند آنچه نزد مبشّر یعنی نقطه رفته از که بوده العلم عند الله ربّ العالمین

یا شیخ همّت کن و بر خدمت امر قیام نما امروز رحیق مختوم امام وجوه ظاهر خذه باسم ربّک ثمّ اشربه بذکره العزیز البدیع این مظلوم در لیالی و ایّام بتألیف قلوب و تهذیب نفوس مشغول امورات واقعه در ایران در سنین اوّلیّه فی‌الحقیقه سبب حزن مقرّبین و مخلصین بوده و در هر سنه قتل و غارت و تاراج و سفک دماء موجود یک سنه در زنجان ظاهر شد آنچه که سبب فزع اکبر بود و همچنین یک سنه در نیریز و سنهٔ دیگر در طبری تا آنکه واقعهٔ ارض طاء واقع و از آن ببعد این مظلوم باعانت حقّ جلّ جلاله این حزب مظلوم را بما ینبغى آگاه نمود کل از ما عندهم و ما عند القوم مقدّس و به ما عند الله متشبّث و ناظر

حال باید حضرت سلطان حفظه الله تعالی بعنایت و شفقت با این حزب رفتار فرمایند و این مظلوم امام کعبهٔ الهی عهد مینماید از این حزب جز صداقت و امانت امری ظاهر نشود که مغایر رأی جهان‌آرای حضرت سلطانی باشد هر ملّتی باید مقام سلطانش را ملاحظه نماید و در آن خاضع باشد و بامرش عامل و بحکمش متمسّک سلاطین مظاهر قدرت و رفعت و عظمت الهی بوده و هستند این مظلوم با احدی مداهنه ننموده کل بر این فقره شاهد و گواهند ولکن ملاحظهٔ شئون سلاطین من عند الله بوده و از کلمات انبیا و اولیا واضح و معلوم خدمت حضرت روح علیه السّلام عرض نمودند یا روح الله أ یجوز ان تعطی جزیة لقیصر ام لا قال بلی ما لقیصر لقیصر و ما لله لله منع نفرمودند و این دو کلمه یکی است نزد متبصّرین چه که ما لقیصر اگر من عند الله نبود نهی میفرمودند و همچنین در آیهٔ مبارکهٔ اطیعوا الله و اطیعوا الرّسول و اولی الأمر منکم مقصود از این اولو الأمر در مقام اوّل و رتبهٔ اولی ائمّه صلوات الله علیهم بوده و هستند ایشانند مظاهر قدرت و مصادر امر و مخازن علم و مطالع حکم الهی و در رتبهٔ ثانی و مقام ثانی ملوک و سلاطین بوده‌اند یعنى ملوکی که بنور عدلشان آفاق عالم منوّر و روشن است امید آنکه از حضرت سلطان نور عدلی اشراق نماید که جمیع احزاب امم را احاطه کند کل باید از حقّ از برایش بطلبند آنچه را که الیوم سزاوار است

الهی الهی و سیّدی و سندی و مقصودی و محبوبی اسألک بالأسرار الّتی کانت مکنونة فی علمک و بالآیات الّتی منها تضوّع عرف عنایتک و بأمواج بحر عطائک و سمآء فضلک و کرمک و بالدّمآء الّتی سفکت فی سبیلک و بالأکباد الّتی ذابت فی حبّک ان تؤیّد حضرة السّلطان بقدرتک و سلطانک لیظهر منه ما یکون باقیاً فی کتبک و صحفک و الواحک ای ربّ خذ یده بید اقتدارک و نوّره بنور معرفتک و زیّنه بطراز اخلاقک انّک انت المقتدر على ما تشآء و فی قبضتک زمام الأشیآء لا اله الّا انت الغفور الکریم

حضرت بولس قدّیس در رسالهٔ باهل رومیّه نوشته لتخضع کلّ نفس للسّلاطین العالیة فانّه لا سلطان الّا من الله و السّلاطین الکائنة انّما رتّبها الله فمن یقاوم السّلطان فانّه یعاند ترتیب الله الی ان قال لأنّه خادم الله المنتقم الّذی ینفذ الغضب علی من یفعل الشّرّ میفرماید ظهور سلاطین و شوکت و اقتدارشان من عند الله بوده

در احادیث قبل هم ذکر شده آنچه که علما دیده و شنیده‌اند نسأل الله تبارک و تعالی ان یؤیّدک یا شیخ علی التّمسّک بما نزّل من سمآء عطآء الله ربّ العالمین علما باید با حضرت سلطان متّحد شوند و بآنچه سبب حفظ و حراست و نعمت و ثروت عباد است تمسّک نمایند سلطان عادل عندالله اقربست از کل یشهد بذلک من ینطق فی السّجن الأعظم الله لا اله الّا هو الفرد الواحد المقتدر العلیم الحکیم

اگر آن جناب یک ساعت لوجه الله در اموری که از قبل و بعد ظاهر شده تفکّر فرمایند از ما عنده به ما عند الله توجّه نمایند و سبب اعلاء کلمة الله گردند آیا از اوّل ابداع الی حین از مشرق ارادهٔ الهی نوری و یا ظهوری اشراق نموده که قبائل ارض او را قبول نموده و امرش را پذیرفته‌اند آن که بوده و اسمش چه از حضرت خاتم روح ما سواه فداه و من قبله حضرت روح الی ان ینتهی الی البدیع الأوّل در احیان ظهور کل مبتلا بوده‌اند بعضی را مجنون گفته‌اند و برخی را کذّاب نامیده‌اند و عمل نموده‌اند آنچه را که قلم حیا میکند از ذکرش لعمر الله ورد علیهم ما ناحت به الأشیآء کلّها ولکنّ القوم اکثرهم فی جهل مبین نسأل الله ان یؤیّدهم علی الرّجوع الیه و الانابة لدی باب رحمته انّه علی کلّ شیء قدیر

فی هذا الحین ارتفع صریر قلمی الأعلی و قال وصّ حضرة الشّیخ بما وصّیت به احد اغصانک لعلّ نفحات البیان تجذبه و تقرّبه الی الله ربّ العالمین

کن فی النّعمة منفقاً و فی فقدها شاکرا ً و فی الحقوق امیناً و فی الوجه طلقاً و للفقرآء کنزاً و للأغنیآء ناصحاً و للمنادی مجیباً و فی الوعد وفیّاً و فی الأمور منصفاً و فی الجمع صامتاً و فی القضآء عادلاً و للانسان خاضعاً و فی الظّلمة سراجاً و للمهموم فرجاً و للظّمآن بحراً و للمکروب ملجأً و للمظلوم ناصراً و عضداً و ظهراً و فی الأعمال متّقیاً و للغریب وطناً و للمریض شفآءً و للمستجیر حصناً و للضّریر بصراً و لمن ضلّ صراطاً و لوجه الصّدق جمالاً و لهیکل الأمانة طرازاً و لبیت الأخلاق عرشاً و لجسد العالم روحاً و لجند العدل رایةً و لأفق الخیر نوراً و للأرض الطّیّبة رذاذاً و لبحر العلم فلکاً و لسمآء الکرم شمساً و لرأس الحکمة اکلیلاً و لجبین الدّهر بیاضاً و لشجر الخضوع ثمراً نسأل الله ان یحفظک من حرارة الحقد و صبارّة البرد انّه قریب مجیب کذلک نطق لسانی لأحد اغصانی و ذکرناه لأحبّائی الّذین نبذوا الأوهام و اخذوا ما امروا به فی یوم فیه اشرقت شمس الایقان من افق ارادة الله ربّ العالمین هذا یوم فیه غرّدت طیر البیان علی الأغصان باسم ربّها الرّحمن طوبی لمن طار بأجنحة الاشتیاق الی الله مالک یوم التّلاق

حقّ آگاه و معشر امنا گواه که این مظلوم لازال تحت خطر عظیم بوده و لو لا البلایا فی سبیل الله ما لذّ لی بقائی و ما نفعنی حیوتی و لا یخفی علی اهل البصر و النّاظرین الی المنظر الأکبر بأنّی فی اکثر ایّامی کنت کعبد جالس تحت سیف علّق بخیط واحد و لا یدری متی ینزل أ ینزل فی الحین او بعد حین و فی کلّ ذلک نشکر الله ربّ العالمین و لسان سرّ در لیالی و ایّام باین مناجات ناطق سبحانک یا الهى لو لا البلایا فی سبیلک من این یظهر مقام عاشقیک و لو لا الرّزایا فی حبّک بأیّ شیء یثبت شأن مشتاقیک وعزّتک انیس محبّیک دموع عیونهم و مؤنس مریدیک زفرات قلوبهم و غذآء قاصدیک قطعات اکبادهم و ما الذّ سمّ الرّدی فی سبیلک و ما اعزّ سهام الأعدآء لاعلآء کلمتک یا الهی و سیّدی اشربنی فی امرک ما اردته و انزل علیّ فی حبّک ما قدّرته وعزّتک لا ارید الّا ما ترید و لا احبّ الّا ما انت تحبّ توکّلت علیک فی کلّ الأحوال انّک انت الغنیّ المتعال اسألک یا الهی ان تظهر لنصرة هذا الظّهور من کان قابلاً لاسمک و سلطانک لیذکرک بین خلقک و یرفع اعلام نصرک فی مملکتک و یزیّنهم بأخلاقک و اوامرک لا اله الّا انت المهیمن القیّوم

عند ذلک ارتفع ندآء الفطرة مرّة بعد مرّة نادت و قالت یا ملأ الأرض تالله انّی لفطرة الله بینکم ایّاکم ان تنکرونی قد اظهرنی الله بنور احاط علی من فی السّموات و الأرضین انصفوا یا قوم فی ظهوری و بروزی و اشراقی و لا تکونوا من الظّالمین

یا شیخ انّ المظلوم یسأل الله تبارک و تعالی ان یجعلک فاتح باب الانصاف و یظهر بک امره بین العباد انّه هو المقتدر العزیز الوهّاب

یا شیخ از حقّ بطلب آذان و ابصار و افئدهٔ عالم را مقدّس فرماید و از هوای نفس حفظ نماید چه که غرض مرضیست بزرگ انسان را از عرفان حضرت موجود محروم مینماید و از تجلّیات انوار نیّر ایقان ممنوع میسازد از فضل و رحمت الهی سائل و آمل که این مانع اکبر را از میان بردارد انّه هو القویّ الغالب القدیر

فی هذا الحین ارتفع النّدآء عن یمین البقعة النّورآء الله لا اله الّا هو الآمر الحکیم الق علی الشّیخ بقیّة لوح البرهان لیجذبه الی افق ظهور ربّه الرّحمن لعلّه یقوم علی نصرة الأمر بآیات محکمات و براهین عالیات و ینطق بین العباد بما نطق به لسان البرهان الملک لله ربّ العالمین

اقرأ کتاب الایقان و ما انزله الرّحمن لملک باریس و امثاله لتطّلع بما قضی من قبل و توقن بأنّا ما اردنا الفساد فی الأرض بعد اصلاحها انّما نذکّر العباد خالصاً لوجه الله من شآء فلیقبل و من شآء فلیعرض انّ ربّنا الرّحمن لهو الغنیّ الحمید یا معشر الأحزاب هذا یوم لا ینفعکم شیء من الأشیآء و لا اسم من الأسمآء الّا بهذا الاسم الّذى جعله الله مظهر امره و مطلع اسمائه الحسنی لمن فی ملکوت الانشآء نعیماً لمن وجد عرف الرّحمن و کان من الرّاسخین و لا یغنیکم الیوم علومکم و فنونکم و لا زخارفکم و عزّکم دعوا الکلّ ورائکم مقبلین الی الکلمة العلیا الّتی بها فصّلت الزّبر و الصّحف و هذا الکتاب المبین یا قوم ضعوا ما الّفتموه من قلم الظّنون و الأوهام تالله قد اشرقت شمس العلم من افق الیقین

یا ایّها الغافل ان کنت فی ریب ممّا نحن علیه انّا نشهد بما شهد الله قبل خلق السّموات و الأرض انّه لا اله الّا هو العزیز الوهّاب و نشهد انّه کان واحداً فی ذاته و واحداً فی صفاته لم یکن له شبه فی الابداع و لا شریک فی الاختراع قد ارسل الرّسل و انزل الکتب لیبشّروا الخلق الی سوآء الصّراط

هل السّلطان اطّلع و غضّ الطّرف عن فعلک ام اخذه الرّعب بما عوت شرذمة من الذّئاب الّذین نبذوا صراط الله ورائهم و اخذوا سبیلک من دون بیّنة و لا کتاب انّا سمعنا بأنّ ممالک الایران تزیّنت بطراز العدل فلمّا تفرّسنا وجدناها مطالع الظّلم و مشارق الاعتساف انّا نری العدل تحت مخالب الظّلم نسأل الله ان یخلّصه بقوّة من عنده و سلطان من لدنه انّه هو المهیمن على من فی الأرضین و السّموات لیس لأحد ان یعترض علی نفس فیما ورد علی امر الله ینبغی لکلّ من توجّه الی الأفق الأعلی ان یتمسّک بحبل الاصطبار و یتوکّل علی الله المهیمن المختار یا احبّآء الله اشربوا من عین الحکمة و طیروا فی هوا الحکمة و تکلّموا بالحکمة و البیان کذلک یأمرکم ربّکم العزیز العلّام

یا غافل لا تطمئنّ بعزّک و اقتدارک مثلک کمثل بقیّة اثر الشّمس علی رؤوس الجبال سوف یدرکها الزّوال من لدی الله الغنیّ المتعال قد اخذ عزّک و عزّ امثالک و هذا ما حکم به من عنده امّ الألواح این من حارب الله و این من جادل بآیاته و این من اعرض عن سلطانه و این الّذین قتلوا اصفیائه و سفکوا دمآء اولیائه تفکّر لعلّ تجد نفحات اعمالک یا ایّها الجاهل المرتاب بکم ناح الرّسول و صاحت البتول و خربت الدّیار و اخذت الظّلمة کلّ الأقطار یا معشر العلمآء بکم انحطّ شأن الملّة و نکس علم الاسلام و ثلّ عرشه العظیم کلّما اراد ممیّز ان یتمسّک بما یرتفع به شأن الاسلام ارتفعت ضوضائکم بذلک منع عمّا اراد و بقی الملک فی خسران کبیر

یا قلمی الأعلی اذکر الرّقشآء الّتی بظلمها ناحت الأشیآء و ارتعدت فرائص الأولیآء کذلک یأمرک مالک الأسمآء فی هذا المقام المحمود قد صاحت من ظلمک البتول و تظنّ انّک من آل الرّسول کذلک سوّلت لک نفسک یا ایّها المعرض عن الله ربّ ما کان و ما یکون انصفی یا ایّتها الرّقشآء بأیّ جرم لدغت ابنآء الرّسول و نهبت اموالهم أ کفرت بالّذی خلقک بأمره کن فیکون قد فعلت بأبنآء الرّسول ما لا فعلت عاد و ثمود بصالِح و هود و لا الیهود بروح الله مالک الوجود أ تنکر آیات ربّک الّتی اذ نزّلت من سمآء الأمر خضعت لها کتب العالم کلّها تفکّر لتطّلع بفعلک یا ایّها الغافل المردود سوف تأخذک نفحات العذاب کما اخذت قوماً قبلک انتظر یا ایّها المشرک بالله مالک الغیب و الشّهود هذا یوم اخبر به الله بلسان رسوله تفکّر لتعرف ما انزله الرّحمن فی الفرقان و فی هذا اللّوح المسطور هذا یوم فیه اتی مشرق الوحی بآیات بیّنات الّتی عجز عن احصائها المحصون هذا یوم فیه وجد کلّ ذی شمّ عرف نسمة الرّحمن فی الامکان و سرع کلّ ذی بصر الی فرات رحمة ربّه مالک الملوک یا ایّها الغافل تالله قد رجع حدیث الذّبح و الذّبیح توجّه الی مقرّ الفدآء و ما رجع بما اکتسبت یدک یا ایّها المبغض العنود أ ظننت بالشّهادة ینحطّ شأن الأمر لا والّذى جعله الله مهبط الوحی ان انت من الّذین هم یفقهون ویل لک یا ایّها المشرک بالله و للّذین اتّخذوک اماماً لأنفسهم من دون بیّنة و لا کتاب مشهود کم من ظالم قام علی اطفآء نور الله قبلک و کم من فاجر قتل و نهب الی ان ناحت من ظلمه الأفئدة و النّفوس قد غابت شمس العدل بما استوی هیکل الظّلم علی اریکة البغضآء ولکنّ القوم هم لا یشعرون یا جاهل قد قتلت ابنآء الرّسول و نهبت اموالهم قل هل الأموال کفرت بالله ام مالکها على زعمک انصف یا ایّها الجاهل المحجوب قد اخذت الاعتساف و نبذت الانصاف بذلک ناحت الأشیآء و انت من الغافلین قد قتلت الکبیر و نهبت الصّغیر هل تظنّ انّک تأکل ما جمعته بالظّلم لا ونفسی کذلک یخبرک الخبیر تالله لا یغنیک ما عندک و ما جمعته بالاعتساف یشهد بذلک ربّک العلیم قد قمت على اطفآء نور الأمر سوف تنخمد نارک امراً من عنده انّه هو المقتدر القدیر لا تعجزه شؤونات العالم و لا سطوة الأمم یفعل ما یشآء بسلطانه و یحکم ما یرید تفکّر فی النّاقة مع انّها من الحیوان رفعها الرّحمن الی مقام نطق السن العالم بذکرها و ثنائها انّه هو المهیمن علی من فی السّموات و الأرض لا اله الّا هو العزیز العظیم کذلک زیّنّا آفاق سمآء اللّوح بشموس الکلمات نعیماً لمن فاز بها و استضآء بأنوارها و ویل للمعرضین و ویل للمنکرین و ویل للغافلین الحمد لله ربّ العالمین

یا شیخ قد اسمعناک تغرّدات عندلیب الفردوس و اریناک الآثار الّتی انزلها الله بأمره المبرم فی السّجن الأعظم لتقرّ بها عینک و تطمئنّ بها نفسک انّه هو الفیّاض الکریم قم بقوّة البرهان علی خدمة امر الله ربّک الرّحمن لو تخاف من ایمانک خذ اللّوح ثمّ احفظه فی جیب توکّلک و اذا دخلت موقف الحشر و یسألک الله بأیّ حجّة آمنت بهذا الظّهور اخرج اللّوح و قل بهذا الکتاب المبارک العزیز البدیع اذاً ترتفع الیک ایادی الکلّ و یأخذون اللّوح و یضعونه علی عیونهم و یجدون منه عرف بیان الله ربّ العالمین لو یعذّبک الله بما آمنت بآیاته فی هذا الظّهور فبأیّ حجّة یعذّب الّذین ما آمنوا بمحمّد رسول الله و من قبله بعیسی بن مریم و من قبله بالکلیم و من قبله بالخلیل الی ان تنتهی الظّهورات الی البدیع الأوّل الّذی خلق بارادة ربّک القادر المحیط کذلک انزلنا الآیات لأحد قبلک و ذکرناها لک فی هذا الیوم لتعرف و تکون من الموقنین یا ایّها النّاطق بالعلم انّ الأمر اظهر من ان یخفی و ابین من ان یستر انّه کالشّمس فی وسط الزّوال لا ینکرها الّا کلّ مبغض مریب

در این حین سزاوار آنکه بحضرت مقصود توجّه نمائیم و باین کلمات عالیات متمسّک شویم الهی الهی سراج امرت را بدهن حکمت برافروختی از اریاح مختلفه حفظش نما سراج از تو زجاج از تو اسباب آسمان و زمین در قبضهٔ قدرت تو امرا را عدل عنایت فرما و علما را انصاف توئی آن مقتدری که بحرکت قلم امر مبرمت را نصرت فرمودی و اولیا را راه نمودی توئی مالک قدرت و ملیک اقتدار لا اله الّا انت العزیز المختار و قل الهی الهی لک الحمد بما سقیتنی من ید عطآء اسمک القیّوم رحیقک المختوم اسألک بأنوار فجر ظهورک و بنفوذ کلمتک العلیا و اقتدار قلمک الأعلی الّذی بحرکته انجذبت حقائق الأشیآء ان توفّق حضرة السّلطان علی نصرة امرک و الاقبال الی افق ظهورک و التّوجّه الی انوار وجهک ای ربّ ایّده علی ما یقرّبه الیک ثمّ انصره بجنود السّموات و الأرض اسألک یا اله الأسمآء و فاطر السّمآء بنور امرک و نار سدرة عنایتک ان تؤیّد حضرته علی اظهار امرک بین خلقک ثمّ افتح علی وجهه ابواب فضلک و رحمتک و عطائک انّک انت المقتدر علی ما تشآء بقولک کن فیکون

یا شیخ زمام امور بقوّت الهی و قدرت ربّانی اخذ شده بود اخذ عزیز مقتدر احدی قادر بر فساد و فتنه نبوده حال چون قدر عنایت و الطاف را ندانستند بجزای اعمال خود مبتلا شده و میشوند و مأمورین نظر بحرکت سرّی حبل ممدود از جمیع جهات حزب مخالف را تحریک و تأیید نموده‌اند در مدینهٔ کبیره جمعی را بر مخالفت این مظلوم برانگیختند و امر بمقامی رسیده که نفوس مأموره در آن ارض تمسّک نموده‌اند بآنچه سبب ذلّت دولت و ملّت است یکی از سادات بزرگوار که نزد اکثری از منصفین معروفش معروف و عملش مقبول و تجارتش مشهور و از اجلّهٔ تجّار نزد کل مشهود بسمت بیروت توجّه نمود نظر بدوستی آن جناب باین مظلوم از سیّالهٔ برقیّه بمترجم ایران خبر دادند که سیّد مذکور با آدم خود وجهی از نقد و غیره سرقت کرده‌اند و به عکّا توجّه نموده‌اند و مقصود از این حرکت ذلّت این مظلوم بوده ولکن هیهات که اهل این دیار باین گفتهای نالائقه از صراط مستقیم صدق و راستی منحرف شوند باری از هر جهت هجوم نموده‌اند و طرف مقابل را تأیید مینمایند و این مظلوم از حقّ میطلبد کل را موفّق دارد بر آنچه سزاوار ایّام است و در لیالی و ایّام باین کلمات محکمات ناظر و ناطق الهی الهی اسألک بشمس فضلک و بحر علمک و سمآء عدلک ان تؤیّد المنکرین على الاقرار و المعرضین علی الاقبال و المفترین علی العدل و الانصاف ای ربّ ایّدهم علی الرّجوع الیک و الانابة لدی باب فضلک انّک انت المقتدر علی ما تشآء و فی قبضتک زمام من فی السّموات و الأرضین الحمد لله ربّ العالمین

عنقریب آنچه در افئده و قلوب مستور مشاهده گردد یوم یومیست که حضرت لقمان از برای ابنش ذکر فرموده و ربّ العزّة از آن خبر داده و حبیبش را آگاه نموده بقوله تعالی یا بنیّ انّها ان تک مثقال حبّة من خردل فتکن فی صخرة او فی السّموات او فی الأرض یأت بها الله انّ الله لطیف خبیر امروز خائنهٔ اعین و خافیهٔ صدور کل امام کرسیّ ظهور ظاهر و هویدا لا یعزب عن علمه من شیء یسمع و یری و هو السّمیع البصیر بسیار عجبست که امین و خائن را از هم فرقی نه

ایکاش حضرت پادشاه ممالک ایران ادام الله سلطانه از قناسل دولت علیّهٔ ایران که در این جهات بوده‌اند استفسار فرمایند تا بر افعال و اعمال این مظلوم آگاه شوند باری جمعی را از اختر و غیره برانگیختند و در انتشار مفتریات مشغول این بسی واضح و معلوم نفسی را که مردود عباد و مطرود بلاد مشاهده نمایند با سیف ضغینه و سهام بغضا احاطه کنند لیس هذا اوّل امر ظهر بالظّلم و لا اوّل قارورة کسرت و لا اوّل ستر هتک فی سبیل الله ربّ العالمین و این مظلوم ساکتاً صامتاً در سجن اعظم بخود مشغول و از غیر الله منقطع ظلم بمقامی رسیده که اقلام عالم از تحریر آن عاجز و قاصر است

در این مقام لازم امری که ظاهر شد ذکر شود شاید عباد بحبل عدل و راستی تمسّک نمایند جناب حاجی شیخ محمّد علی علیه بهآء الله الأبدی از تجّار معروف بوده اکثری از اهل مدینهٔ کبیره او را میشناسند در ایاّم اخیره که سفارت ایران در آستانه در سرّ سرّ بتحریک مشغول آن مقبل صادق را پریشان دیده‌اند تا آنکه شبی از شبها خود را در بحر انداخت و از قضا جمعی از عباد حاضر و او را اخذ نمودند و این عمل را هر حزبی تعبیری نمود و ذکری کرد تا آنکه مرّة اخری شبی از شبها در جامعی رفته و خادم آن محل ذکر نمود این شخص شب را احیا داشت و تا صبح بمناجات و دعا و عجز و ابتهال مشغول و بعد ذکرش قطع شد و این عبد توجّه نمود مشاهده شد روح را تسلیم نموده و شیشه‌ئی خالی نزدش دیده شد مشعر بر اینکه سم خورده باری بکمال تحیّر قوم را اطّلاع داد و دو وصیّت‌نامه از او ظاهر شد امّا اوّل مشعر بر اقرار و اعتراف بر وحدانیّت حقّ و تقدیس ذاته تعالی عن الأشباه و الأمثال و تنزیه کینونته عن الأوصاف و الأذکار و الأقوال و الاقرار بظهور الأنبیآء و الأولیآء و الاعتراف بما کان مرقوماً فی کتب الله مولی الوری و در ورقهٔ دیگر مناجاتی عرض کرده و در آخر ورقه ذکر نموده این عبد و اولیا متحیّر مانده‌اند چه که در یک مقام قلم اعلی کل را از فساد و نزاع و جدال منع فرموده و در مقامی هم از قلم اعلی این کلمهٔ علیا نازل اگر نفسی سوء قصدی از احدی در حضور مشاهده نماید باید تعرّض نکند و بحقّ گذارد این حکم محکم از یک جهت ظاهر و ثابت و از جهت دیگر مشاهده شد مفترین بکلماتی نطق مینمایند که قوّهٔ بشری از حمل و اصغاء آن عاجز و قاصر است لذا این عبد این ذنب اعظم را اختیار نمود و از بحر کرم الهی و سماء رحمت ربّانی سائل و آملم که جریرات این عبد را از قلم فضل و عطا محو فرماید سیّئات بسیار و خطایا بیشمار ولکن بحبل جودش متمسّکم و بذیل کرمش متشبّث حقّ شاهد و مقرّبان درگاه آگاه که این عبد قادر بر اصغاء مقالات مغلّین نبوده لذا این عمل را ارتکاب نمود لو یعذّبنی انّه هو محمود فی فعله و لو یغفر لی انّه مطاع فی امره

حال جناب شیخ در نفوذ کلمه تفکّر نماید شاید از شمال وهم بیمین یقین توجّه کند این مظلوم در امر الهی با احدی مداهنه ننموده و کلمهٔ حقّ را امام وجوه خلق بأعلی النّدآء ذکر کرده من شآء فلیقبل و من شآء فلیعرض ولکن اگر این امور ظاهرهٔ واضحهٔ مشهوده انکار شود چه امری نزد متبصّرین بطراز قبول و اقرار مزیّن گردد انّا نسأل الله تبارک و تعالی ان یغفر للمذکور و یبدّل سیّئاته بالحسنات انّه هو المقتدر العزیز الوهّاب

اموری در این ظهور ظاهر که از برای مظاهر علم و فضل و مشارق انصاف و عدل جز تصدیق مجالی نه امروز بر شما لازم و واجب که بقوّت ملکوتی قیام نمائی و شبهات احزاب عالم را بقدرت علم محو فرمائی تا کل مقدّس شده قصد بحر اعظم نمایند و به ما اراده الله تمسّک جویند

باری هر معرضی بکلمه‌ئی تمسّک نموده و بر حقّ اعتراض کرده سبحان‌الله ذکر الوهیّت و ربوبیّت که از اولیا و اصفیا ظاهر شده آن را اسباب اعراض و انکار قرار داده‌اند حضرت صادق فرموده العبودیّة جوهرة کنهها الرّبوبیّة و حضرت امیر در جواب اعرابی که از نفس سؤال نموده فرموده و ثالثها اللّاهوتیّة الملکوتیّة و هی قوّة لاهوتیّة و جوهرة بسیطة حیّة بالذّات الی ان قال علیه السّلام فهی ذات الله العلیا و شجرة طوبی و سدرة المنتهی و جنّة المأوی حضرت صادق فرموده اذا قام قائمنا اشرقت الأرض بنور ربّها و همچنین از ابی عبدالله علیه السّلام حدیث طویلی ذکر شده و از جملهٔ نصوص حدیث مذکور این کلمهٔ علیا است فعند ذلک یهبط الجبّار عزّ و جلّ من الغمام و الملائکة و فی القرآن العظیم هل ینظرون الّا ان یأتیهم الله فی ظلل من الغمام و در حدیث مفضّل میفرماید یسند القائم ظهره الی الحرم و یمدّ یده المبارکة فتری بیضآء من غیر سوء و یقول هذه ید الله و یمین الله و عن الله و بأمر الله هر نحو این احادیث را معنی نموده‌اند آثار قلم اعلی را هم معنی نمایند حضرت امیر فرموده انا الّذی لا یقع علیه اسم و لا صفة و همچنین فرموده ظاهری امامة و باطنی غیب لا یدرک قال ابو جعفر الطّوسی قلت لأبی عبدالله انتم الصّراط فی کتاب الله و انتم الزّکوة و انتم الحجّ قال یا فلان نحن الصّراط فی کتاب الله عزّ و جلّ و نحن الزّکوة و نحن الصّیام و نحن الحجّ و نحن الشّهر الحرام و نحن البلد الحرام و نحن کعبة الله و نحن قبلة الله و نحن وجه الله روی جابر عن ابی جعفر علیه السّلام قال یا جابر علیک بالبیان و المعانی فقال علیه السّلام امّا البیان و هو ان تعرف الله سبحانه لیس کمثله شیء فتعبده و لا تشرک به شیئاً و امّا المعانی فنحن معانیه و نحن جنبه و یده و لسانه و امره و حکمه و علمه و حقّه اذا شئنا شآء الله و یرید ما نریده ایضاً حضرت امیر علیه السّلام فرمود کیف اعبد ربّاً لم اره و در مقام دیگر میفرماید ما رأیت شیئاً الّا و قد رأیت الله قبله او بعده او معه

یا شیخ در آنچه ذکر شده تفکّر فرما شاید بقوّت اسم قیّوم از رحیق مختوم بیاشامی و بیابی آنچه را که کل از ادراکش عاجزند کمر همّت را محکم نما و قصد ملکوت اعلی کن شاید در حین تنزیل نفحات وحی و الهام را بیابی و بآن فائز شوی براستی میگویم از برای امر الهی شبه و مثلی نبوده و نیست حجبات اوهام را خرق نما انّه یمدّک و یؤیّدک فضلاً من عنده و هو القویّ الغالب القدیر تا وقت باقی و سدرهٔ مبارکه مابین بریّه بأعلی النّدآء ناطق خود را منع منما توکّل علی الله و فوّض امورک الیه ثمّ احضر فى السّجن الأعظم لتسمع ما لا سمعت الآذان شبهه و تری ما لا رأت العیون و الأبصار آیا بعد از این بیان از برای احدی حجّتی باقیست لا ونفس الله القائمة علی الأمر براستی میگویم امروز کلمهٔ مبارکهٔ ولکنّه رسول الله و خاتم النّبیّین به یوم یقوم النّاس لربّ العالمین منتهی شد اشکر الله بهذا الفضل العظیم

یا شیخ نفحات وحی بدونش مشتبه نشده و نمیشود حال سدرهٔ منتهی با اثمار لاتحصی امام وجهت حاضر خود را باوهام مثل حزب قبل میالای از نفس بیان فطرة الله ظاهر و مشهود اوست گواه کل در اثبات ظهورش باحدی محتاج نبوده و نیست حال قریب صد جلد آیات باهرات و کلمات محکمات از سماء مشیّت منزل آیات نازل و حاضر لک ان تقصد المقصد الأقصی و الغایة القصوی و الذّروة العلیا لتسمع و تری ما ظهر من لدی الله ربّ العالمین

قدری در آیات لقا که از مالک ملکوت اسماء در فرقان نازل شده تفکّر نما شاید راه مستقیم را بیابی و سبب و علّت هدایت خلق شوی مثل شما امروز باید بر خدمت امر قیام نماید ذلّت این مظلوم و عزّت شما هر دو بفنا راجع جهد کن شاید فائز شوی بعملی که عرفش از عالم قطع نشود در ذکر لقا نازل شده آنچه که از برای منکرین مجال رد و عدم قبول نمانده و نیست قوله تبارک و تعالی الله الّذی رفع السّموات بغیر عمد ترونها ثمّ استوی علی العرش و سخّر الشّمس و القمر کلّ یجری لأجل مسمّی یدبّر الأمر یفصّل الآیات لعلّکم بلقآء ربّکم توقنون و میفرماید من کان یرجو لقآء الله فانّ اجل الله لآت و هو السّمیع العلیم الی قوله تعالی و الّذین کفروا بآیات الله و لقائه اولئک یئسوا من رحمتی و اولئک لهم عذاب الیم و همچنین میفرماید قالوا ائذا ضللنا فی الأرض ائنّا لفی خلق جدید بل هم بلقآء ربّهم کافرون و همچنین میفرماید الا انّهم فی مریة من لقآء ربّهم الا انّه بکلّ شیء محیط و همچنین میفرماید انّ الّذین لا یرجون لقائنا و رضوا بالحیوة الدّنیا و اطمأنّوا بها و الّذینهم عن آیاتنا غافلون اولئک مأواهم النّار بما کانوا یکسبون و هم‌چنین میفرماید و اذا تتلی علیهم آیاتنا بیّنات قال الّذین لا یرجون لقائنا ائت بقرآن غیر هذا او بدّله قل ما یکون لی ان ابدّله من تلقآء نفسی ان اتّبع الّا ما یوحی الیّ انّی اخاف ان عصیت ربّی عذاب یوم عظیم و همچنین میفرماید ثمّ آتینا موسی الکتاب تماماً علی الّذی احسن و تفصیلاً لکلّ شیء و هدی و رحمةً لعلّهم بلقآء ربّهم یؤمنون و همچنین میفرماید اولئک الّذین کفروا بآیات ربّهم و لقائه فحبطت اعمالهم فلا نقیم لهم یوم القیامة وزناً ذلک جزائهم جهنّم بما کفروا و اتّخذوا آیاتی و رسلی هزؤاً و هم‌چنین میفرماید هل اتاک حدیث موسی اذ رأی ناراً فقال لأهله امکثوا انّی آنست ناراً لعلّی آتیکم منها بقبس او اجد على النّار هدی فلمّا اتاها نودی یا موسی انّی انا ربّک فاخلع نعلیک انّک بالواد المقدّس طوی و انا اخترتک فاستمع لما یوحی انّنی انا الله لا اله الّا انا فاعبدنی و هم‌چنین میفرماید أ و لم یتفکّروا فی انفسهم ما خلق الله السّموات و الأرض و ما بینهما الّا بالحقّ و اجل مسمّی و انّ کثیراً من النّاس بلقآء ربّهم لکافرون و همچنین میفرماید الا یظنّ اولئک انّهم مبعوثون لیوم عظیم یوم یقوم النّاس لربّ العالمین و همچنین میفرماید و لقد آتینا موسی الکتاب فلا تکن فی مریة من لقائه و میفرماید کلّا اذا دکّت الأرض دکّاً دکّاً و جآء ربّک و الملک صفّاً صفّاً و همچنین میفرماید یریدون لیطفئوا نور الله بأفواههم و الله متمّ نوره ولو کره الکافرون و همچنین میفرماید فلمّا قضی موسی الأجل و سار بأهله آنس من جانب الطّور ناراً قال لأهله امکثوا انّی آنست ناراً لعلّى آتیکم منها بخبر او جذوة من النّار لعلّکم تصطلون فلمّا اتاها نودی من شاطئ الوادی الأیمن فی البقعة المبارکة من الشّجرة ان یا موسی انّی انا الله ربّ العالمین انتهی

در جمیع کتب الهی وعد‌‌هٔ لقا صریح بوده و هست و مقصود از این لقا لقاء مشرق آیات و مطلع بیّنات و مظهر اسماء حسنی و مصدر صفات علیای حقّ جلّ جلاله است حقّ بذاته و بنفسه غیب منیع لایدرک بوده پس مقصود از لقا لقاء نفسی است که قائم‌مقام اوست مابین عباد و از برای او هم شبه و مثلی نبوده و نیست چه اگر از برای او شبه و مثلی مشاهده شود کیف یثبت تقدیس ذاته و تنزیه کینونته عن الأشباه و الأمثال باری در مقامات لقا و تجلّی در کتاب ایقان نازل شده آنچه که منصفین را کفایت نماید نسأله تعالی ان یؤیّد الکلّ علی الصّدق الخالص و یقرّبهم الیه انّه هو المقتدر القدیر لا اله الّا هو السّامع النّاطق العزیز الحمید

یا ایّها المعروف بالعلم مُر العباد بالمعروف و لا تکن من المتوقّفین ببصر حدید نظر نما آفتاب حقیقت بامر مالک ملکوت بیان و سلطان جبروت عرفان از افق سماء سجن عکّا مشرق و لائح اعراض او را محجوب ننمود و صفوف و الوف منعش نکرد از برای آن جناب هیچ عذری باقی نمانده یا باید اقرار نمائی و یا نعوذ بالله بر انکار کل قیام کنی

یا شیخ در حزب شیعه تفکّر نما چه مقدار عمارتها که بایادی ظنون و اوهام تعمیر نمودند و چه شهرها بنا نهادند بالأخره آن اوهام برصاص تبدیل شد و بر سیّد عالم وارد و یک نفس از رؤسای آن حزب در یوم ظهور اقبال ننمود نزد ذکر اسم مبارک کل به عجّل الله فرجه ناطق ولکن در یوم ظهور آن شمس حقیقت کل به عجّل الله فی نقمته متکلّم و ناطق چنانچه دیده شد ساذج وجود و مالک غیب و شهود را آویختند و عمل نمودند آنچه را که لوح گریست و قلم نوحه نمود و زفرات مخلصین مرتفع و عبرات مقرّبین نازل

یا شیخ فکر نما و بانصاف تکلّم کن حزب شیخ احسائی باعانت الهی عارف شدند بآنچه که دون آن حزب از آن محروم و محجوب مشاهده گشتند باری در هر عصری و هر قرنی ایّام ظهور مشارق وحی و مطالع الهام و مهابط علم الهی اختلاف ظاهر و سبب و علّت آن نفوس کاذبهٔ ملحده بوده‌اند شرح این مقام جائز نه آن جناب خود اعرف و اعلمند باوهام متوهّمین و ظنون مریبین

الیوم این مظلوم از آن جناب و سائر علما که از کأس علم الهی نوشیده‌اند و از کلمات انوار نیّر عدل منوّرند مسئلت مینماید نفسی را معیّن فرمایند من‌دون اطّلاع احدی و او را باین جهات بفرستند و چندی در جزیرهٔ قبرس توقّف نماید و با میرزا یحیی معاشر شود شاید بر اصل امر و مصدر اوامر و احکام الهی آگاه گردد

اگر قدری تفکّر نمائی شهادت میدهی بر حکمت و قدرت و سلطنت حقّ جلّ جلاله معدودی که از امر آگاه نه و با ما نبوده‌اند گفته‌اند آنچه را که اشیاء کلّها و نفوس مطمئنّهٔ راضیهٔ مرضیّه گواهی داده‌اند بر کذب آن نفوس غافله حال اگر آن جناب همّت فرمایند حقیقت امر بر عالمیان کشف شود و ناس را از این ظلمات مظلم صیلم نجات بخشد لو لا البهآء من یقدر ان ینطق امام وجوه الأنام و لولاه من یقدر ان یتکلّم بما امر به من لدی الله ربّ الجنود

حال نفس غافل بحبل روضه‌خوانی تمسّک جسته لعمر الله انّه فی کذب مبین چه که این حزب را اعتقاد آنکه در ظهور حضرت قائم ائمّه سلام الله علیهم از قبور برخاسته‌اند هذا حقّ لا ریب فیه از حقّ میطلبیم متوهّمین را از کوثر ایقان که از معین قلم اعلی جاریست قسمت عطا فرماید تا کل فائز شوند بآنچه که سزاوار ایّام اوست

یا شیخ در بحبوحهٔ بلایا این مظلوم بتحریر این کلمات مشغول از جمیع جهات نار ظلم و اعتساف مشهود از یک جهت خبر رسیده اولیا را در ارض طاء اخذ نموده‌اند مع آنکه آفتاب و ماه و بر و بحر گواه که این حزب بطراز وفا مزیّنند و جز بارتفاع دولت و نظم مملکت و راحت ملّت بامری تمسّک نجسته و نخواهند جست

یا شیخ مکرّر گفتیم حضرت پادشاه را در سنین معدودات نصرت نموده‌ایم سالهاست در ایران امر مغایری ظاهر نشده زمام مفسدین احزاب در قبضهٔ اقتدار مقبوض احدی از حدّ تجاوز ننمود لعمر الله این حزب اهل فساد نبوده و نیستند قلوبشان بنور تقوی منوّر و بطراز محبّة الله مزیّن همّشان اصلاح عالم بوده و هست و اراده آنکه اختلاف از میان برخیزد و نار ضغینه و بغضا خاموشی پذیرد تا جمیع ارض قطعهٔ واحده مشاهده گردد

و از جهت دیگر دائرهٔ سفارت ایران در مدینهٔ کبیره بتمام قدرت و قوّت بتضییع این مظلومان مشغول انّهم ارادوا امراً و الله اراد امراً آخر حال تفکّر فرمائید در آنچه بر امنای حقّ در هر دیار وارد شده گاهی نسبت سرقت و دزدی داده‌اند و هنگامى بمفتریاتی تکلّم نموده‌اند که در عالم شبه و مثل نداشته حال آن جناب بانصاف تکلّم فرمایند آیا نسبت سرقتی که از جانب سفارت کبری برعیّت خود داده ثمر و اثرش در ممالک خارجه چیست از این فقره این مظلوم خجل شد نه از جهت آنکه سبب و علّت تضییع این عبد بوده بلکه علّت خجلت اطّلاع سفرای اجنبیّه بر مراتب تدبیر و ادراک جمعی از معتبرین ایران در سفارت کبری بوده

متّهم داری کسانی را که حقّ

کرد امین مخزن هفتم طبق

باری از مقامی که باید مقامات عالیه طلب نمایند و اخذ رأی کنند در اطفاء نورش ساعی و جاهدند ولکن در ظهور این فقره از قرار مذکور جناب سفیر کبیر معین‌الملک میرزا محسن خان ایّده الله در آستانه تشریف نداشته‌اند و این امور نظر بآن است که حضرت پادشاه ایران ایّده الرّحمن را از محرمان حرم عرفان مکدّر میدانند حقّ شاهد و گواه که این مظلوم لازال باسبابی که سبب عزّت دولت و ملّت است متمسّک بوده و کفی بالله شهیداً

در وصف اهل بها از قلم اعلی این کلمات نازل انّهم رجال لو یمرّون علی مدائن الذّهب لا یلتفتون الیها و لو یمرّون علی ملکوت الجمال لا یتوجّهون الیه کذلک نزّل من القلم الأعلی لأهل البهآء من لدن ناصح علیم و در آخر لوح حضرت امپراطور پاریس این کلمهٔ علیا نازل هل تفرح بما عندک من الزّخارف بعد اذ تعلم انّها ستفنی او تسترّ بما تحکم علی شبر من الأرض بعد اذ کلّها لم تکن عند اهل البهآء الّا کسواد عین نملة میّتة دعها لأهلها ثمّ اقبل الى مقصود العالمین

جز حقّ جلّ جلاله احدی بر آنچه بر این مظلوم وارد شده آگاه نه در هر یوم ذکری در دائرۀ‌ سفارت کبری در آستانه اصغا میشود سبحان‌الله جمیع تدابیر منحصر شده باسبابی که سبب و علّت تضییع این عبد است غافل از آنکه ذلّت در سبیل الهی نفس عزّتست در ورق‌ اخبار این کلمات مذکور قوله در تقلّبکاری بعضی از منفیّان عکّا و تعدّیاتی که از آنان بر بعضی وارد شده الى آخر قوله نزد مظاهر عدل و مطالع انصاف قصدش معلوم و مقصودش واضح باری بانواع اذیّت و ظلم و اعتساف قیام نمود لعمر الله این مظلوم این منفی را بوطن اعلی تبدیل نمینماید نزد اهل بصر آنچه در سبیل الهی وارد شود عزّیست مبین و مقامیست کبیر از قبل گفتیم سبحانک یا الهی لو لا البلایا فی سبیلک من این یظهر مقام عاشقیک و لو لا الرّزایا فی حبّک بأیّ شیء یثبت شأن مشتاقیک

ذلّت بمقامی رسیده که هر یوم بانتشار مفتریات مشغولند ولکن این مظلوم بصبر جمیل تمسّک جسته ایکاش حضرت پادشاه ممالک ایران آنچه در آستانه وارد شده صورت آن را طلب فرمایند تا بر حقیقت امر آگاه شوند یا سلطان اقسمک بربّک الرّحمن در این فقره بنظر عدل ملاحظه فرما هل من ذی عدل یحکم الیوم بما انزله الله فی الکتاب و هل من ذی انصاف ینصف فیما ورد علینا من دون بیّنة و برهان

یا شیخ در اطوار نفوس تفکّر نما ساکنین مدائن علم و حکمت متحیّر آیا چه واقع شده که حزب شیعه که خود را اعلم و ازهد و اتقی از جمیع احزاب عالم میشمردند در یوم ظهور اعراض نمودند و ظلمی از آن حزب ظاهر شد که شبه نداشته و ندارد فی‌الجمله تفکّر لازم از اوّل ظهور آن حزب الی حین چه مقدار از علما که آمدند و یک نفس از ایشان بر کیفیّت ظهور آگاه نه آیا این غفلت را سبب چه بوده لو نذکره لتنفطر ارکانهم تفکّر لازم بل تفکّر هزارهزار سنه لازم شاید برشحی از بحر علم فائز شوند و بیابند آنچه را که الیوم از آن غافلند

قد کنت ماشیاً فی ارض الطّآء مشرق آیات ربّک سمعت حنین المنابر و مناجاتها مع الله تبارک و تعالی نادت و قالت یا اله العالم و سیّد الأمم تری حالنا و ما ورد علینا من ظلم عبادک قد خلقتنا و اظهرتنا لذکرک و ثنائک اذاً تسمع ما یقول الغافلون علینا فی ایّامک وعزّتک ذابت اکبادنا و اضطربت ارکاننا آه آه یا لیت ما خلقتنا و ما اظهرتنا

قلوب مقرّبین از این کلمات محترق و زفرات مخلصین از آن متصاعد مکرّر علمای اعلام را لوجه الله نصیحت نمودیم و بافق اعلی دعوت فرمودیم که شاید در ایّام ظهور از امواج بحر بیان مقصود عالمیان قسمت برند و بالمرّه محروم نمانند

در اکثری از الواح این نصیحت کبری از سماء رحمت سابقه نازل قلنا یا معشر الأمرآء و العلمآء اسمعوا النّدآء من افق عکّا انّه یرشدکم و یقرّبکم و یهدیکم الی مقام جعله الله مطلع الوحی و مشرق الأنوار یا اهل العالم قد اتی الاسم الأعظم من لدن مالک القدم و بشّر العباد بهذا الظّهور الّذی کان مکنوناً فی العلم و مخزوناً فی کنز العصمة و مرقوماً من القلم الأعلی فی صحف الله ربّ الأرباب یا اهل الشّین أ نسیتم عنایتی و رحمتی الّتی سبقت الأشیآء من لدی الله مالک الرّقاب

و در کتاب اقدس نازل قل یا معشر العلمآء لا تزنوا کتاب الله بما عندکم من القواعد و العلوم انّه لقسطاس الحقّ بین الخلق قد یوزن ما عند الأمم بهذا القسطاس الأعظم و انّه بنفسه لو انتم تعلمون تبکی علیکم عین عنایتی لأنّکم ما عرفتم الّذی دعوتموه فی العشیّ و الاشراق و فی کلّ اصیل و بکور توجّهوا یا قوم بوجوه بیضآء و قلوب نورآء الی البقعة المبارکة الحمرآء الّتی فیها تنادی سدرة المنتهی انّه لا اله الّا انا المهیمن القیّوم یا معشر العلمآء فی ایران هل یقدر احد منکم ان یستنّ معی فی میدان المکاشفة و العرفان او یجول فی مضمار الحکمة و التّبیان لا وربّی الرّحمن کلّ من علیها فان و هذا وجه ربّکم العزیز المحبوب یا قوم انّا قدّرنا العلوم لعرفان المعلوم و انتم احتجبتم بها عن مشرقها الّذى به ظهر کلّ امر مکنون قل هذه سمآء فیها کنز امّ الکتاب لو انتم تعلمون هذا لهو الّذی به صاحت الصّخرة و نادت السّدرة علی الطّور المرتفع علی الأرض المبارکة الملک لله الملک العزیز الودود انّا ما دخلنا المدارس و ما طالعنا المباحث اسمعوا ما یدعوکم به هذا الأمّیّ الی الله الأبدیّ انّه خیر لکم عمّا کنز فی الأرض لو انتم تفقهون انّ الّذی یأوّل ما نزّل من سمآء الوحی و یخرجه عن الظّاهر انّه ممّن حرّف کلمة الله العلیا و کان من الأخسرین فی کتاب مبین

عند ذلک سمعنا ضجیج الفطرة قلنا ما لی یا فطرة اسمع فی اللّیالى صریخک و فی الأیّام ضجیجک و فی الأسحار حنینک قالت یا سیّد العالم الظّاهر بالاسم الأعظم قد عقر الغافلون ناقتک البیضآء و غرقوا سفینتک الحمرآء و ارادوا ان یطفئوا نورک و یستروا وجه امرک بذلک ارتفع حنینی و حنین الأشیآء کلّها و النّاس اکثرهم من الغافلین امروز فطرت باذیال کرم تشبّث نموده و طائف حول گشته

یا شیخ احضر لتری ما لا رأت عیون الابداع و تسمع ما لا سمعت آذان الاختراع لعلّک تخلّص نفسک من طین الأوهام و تتوجّه الی المقام الأعلی الّذى فیه ینادی المظلوم الملک لله العزیز الحمید امید آنکه بهمّت آن جناب اجنحهٔ عباد از طین نفس و هوی مطهّر شود و قابل طیران در هواء محبّت الهی گردد پرهای بطین آلوده قادر بر طیران نبوده و نیست یشهد بذلک مظاهر العدل و الانصاف ولکنّ القوم فی ریب مبین

یا شیخ از هر جهتی از جهات عباد اعتراضاتی نموده‌اند که قلم از تحریر آن استغفار مینماید مع‌ذلک نظر برحمت کبری جواب على قدر مراتب ناس داده شد که شاید از نار نفی و انکار بنور اثبات و اقرار منوّر گردند انصاف کمیاب و عدل مفقود

از جمله این آیات محکمات در جواب بعضی از ملکوت علم الهی ظاهر و نازل یا ایّها المتوجّه الی انوار الوجه قد احاطت الأوهام سکّان الأرض و منعتهم عن التّوجّه الی افق الیقین و اشراقه و ظهوراته و انواره بالظّنون منعوا عن القیّوم یتکلّمون بأهوائهم و لا یشعرون منهم من قال هل الآیات نزّلت قل ای وربّ السّموات هل اتت السّاعة بل قضت ومظهر البیّنات قد جآءت الحاقّة و اتی الحقّ بالحجّة و البرهان قد برزت السّاهرة و البریّة فی وجل و اضطراب قد اتت الزّلازل و ناحت القبائل من خشیة الله المقتدر الجبّار قل الصّاخّة صاحت و الیوم لله الواحد المختار هل الطّامّة تمّت قل ای وربّ الأرباب هل القیامة قامت بل القیّوم بملکوت الآیات هل تری النّاس صرعی بلی وربّی العلیّ الأعلی هل انقعرت الأعجاز بل نسفت الجبال ومالک الصّفات قال این الجنّة و النّار قل الأولی لقائی و الأخری نفسک یا ایّها المشرک المرتاب قال انّا ما نری المیزان قل ای وربّی الرّحمن لا یراه الّا اولو الأبصار هل سقطت النّجوم قل ای اذ کان القیّوم فی ارض السّرّ فاعتبروا یا اولی الأنظار قد ظهرت العلامات کلّها اذ اخرجنا ید القدرة من جیب العظمة و الاقتدار قد نادی المناد اذ اتی المیعاد و انصعق الطّوریّون فی تیه الوقوف من سطوة ربّک مالک الایجاد یقول النّاقور هل نفخ فی الصّور قل بلی وسلطان الظّهور اذ استقرّ علی عرش اسمه الرّحمن قد اضآء الدّیجور من فجر رحمة ربّک مطلع الأنوار قد سرت نسمة الرّحمن و اهتزّت الأرواح فی قبور الأبدان کذلک قضی الأمر من لدی الله العزیز المنّان قال الّذین غفلوا متی انفطرت السّمآء قل اذ کنتم فی اجداث الغفلة و الضّلال من الغافلین من یمسح عینیه و ینظر الیمین و الشّمال قل قد عمیت لیس لک الیوم من ملاذ منهم من قال هل حشرت النّفوس قل ای وربّی اذ کنت فی مهاد الأوهام و منهم من قال هل نزّل الکتاب بالفطرة قل انّها فی الحیرة اتّقوا یا اولی الألباب و منهم من قال أ حشرت اعمی قل بلی وراکب السّحاب قد تزیّنت الجنّة بأوراد المعانی و سعّر السّعیر من نار الفجّار قل قد اشرق النّور من افق الظّهور و اضآءت الآفاق اذ اتی مالک یوم المیثاق قد خسر الّذین ارتابوا و ربح من اقبل بنور الیقین الی مطلع الایقان طوبی لک یا ایّها النّاظر بما نزّل لک هذا اللّوح الّذی منه تطیر الأرواح احفظه ثمّ اقرأه لعمری انّه باب رحمة ربّک طوبی لمن یقرأه فی العشیّ و الاشراق انّا نسمع ذکرک فی هذا الأمر الّذی منه اندکّ جبل العلم و زلّت الأقدام البهآء علیک و علی کلّ مقبل اقبل الی العزیز الوّهاب قد انتهی و ما تمّ اصبر انّ ربّک هو الصّبّار

هذه آیات انزلناها من قبل فی اوّل ورودنا فی سجن عکّا و ارسلناها الیک لتعرف ما نطقت به السنتهم الکذبة اذ اتی الأمر بقدرة و سلطان قد تزعزع بنیان الظّنون و انفطرت سمآء الأوهام و القوم فی مریة و شقاق قد انکروا حجّة الله و برهانه بعد اذ اتی من افق الاقتدار بملکوت الآیات ترکوا ما امروا به و ارتکبوا ما منعوا عنه فی الکتاب وضعوا الههم اخذوا اهوائهم الا انّهم فی غفلة و ضلال یقرؤون الآیات و ینکرونها یرون البیّنات و یعرضون عنها الا انّهم فی ریب عجاب

انّا وصّینا اولیائنا بتقوی الله الّذی کان مطلع الأعمال و الأخلاق انّه قائد جنود العدل فی مدینة البهآء طوبی لمن دخل فی ظلّ رایته النّورآء و تمسّک به انّه من اصحاب السّفینة الحمرآء الّتی نزّل ذکرها فی قیّوم الأسمآء

قل یا حزب الله زیّنوا هیاکلکم بطراز الأمانة و الدّیانة ثمّ انصروا ربّکم بجنود الأعمال و الأخلاق انّا منعناکم عن الفساد و الجدال فی کتبی و صحفی و زبری و الواحی و ما اردنا بذلک الّا علوّکم و سموّکم تشهد بذلک السّمآء و انجمها و الشّمس و اشراقها و الأشجار و اوراقها و البحار و امواجها و الأرض و کنوزها نسأل الله ان یمدّ اولیائه و یؤیّدهم علی ما ینبغی لهم فى هذا المقام المبارک العزیز البدیع

الی ان قلنا فی لوح آخر یا ایّها النّاظر الی الوجه وصّ العباد بتقوی الله تالله هو القائد الأوّل فی عساکر ربّک و جنوده الأخلاق المرضیّة و الأعمال الطّیّبة و بها فتحت فی الأعصار و القرون مدائن الأفئدة و القلوب و نصبت رایات النّصر و الظّفر علی اعلی الأعلام

انّا نذکر لک الأمانة و مقامها عند الله ربّک ربّ العرش العظیم انّا قصدنا یوماً من الأیّام جزیرتنا الخضرآء و لمّا وردنا رأینا انهارها جاریة و اشجارها ملتفّة و کانت الشّمس تلعب فی خلال الأشجار اذاً توجّهنا الی الیمین رأینا ما لا یتحرّک القلم علی ذکره و ذکر ما شهدت عین مولی الوری فی ذاک المقام الألطف الأشرف المبارک الأعلی ثمّ اقبلنا الی الیسار شاهدنا طلعة من طلعات الفردوس الأعلی قائمة علی عمود من النّور و نادت بأعلی النّدآء یا ملأ الأرض و السّمآء انظروا جمالی و نوری و ظهوری و اشراقی تالله الحقّ انا الأمانة و ظهورها و حسنها و اجر لمن تمسّک بها و عرف شأنها و مقامها و تشبّث بذیلها انا الزّینة الکبری لأهل البهآء و طراز العزّ لمن فی ملکوت الانشآء و انا السّبب الأعظم لثروة العالم و افق الاطمینان لأهل الامکان کذلک انزلنا لک ما یقرّب العباد الی مالک الایجاد

این مظلوم لازال اهل عالم را به ما یرفعهم و یقرّبهم دعوت نموده و از افق اعلی اشراق نموده آنچه که از برای احدی مجال توقّف و اعراض و اعتراض نمانده ولکن غافلین را نفعى نبخشیده و لا یزیدهم الّا خسارا

یا شیخ باید علما با حضرت سلطان ایّده الله متّحد شوند و در لیالی و ایّام به ما یرتفع به شأن الدّولة و الملّة تمسّک نمایند این حزب بتمام همّت بتهذیب نفوس و اصلاح امور متشبّث و مشغولند یشهد بذلک ما نزّل من القلم الأعلی فی هذا اللّوح المبین چه بسا از امور که سهل و آسان بنظر میآید ولکن اکثرى از آن غافل و باموری که سبب تضییع ایّام است مشغول

در آستانه یومی از ایّام کمال پاشا نزد مظلوم حاضر و از امور نافعه ذکری بمیان آمد ذکر نمودند که السن متعدّده آموخته‌اند در جواب ذکر شد عمری را تلف نموده‌اید باید مثل آن جناب و سائر وکلای دولت مجلسی بیارایند و در آن مجلس یک لسان از السن مختلفه و همچنین یک خطّ از خطوط موجوده را اختیار نمایند و یا خطّ و لسانی بدیع ترتیب دهند و در مدارس عالم اطفال را بآن تعلیم فرمایند در این صورت دارای دو لسان میشوند یکی لسان وطن و دیگری لسانی که عموم اهل عالم بآن تکلّم نمایند اگر بآنچه ذکر شد تمسّک جویند جمیع ارض قطعهٔ واحده مشاهده شود و از تعلیم و تعلّم السن مختلفه فارغ و آزاد شوند در حضور قبول فرمودند و بسیار هم اظهار فرح و مسرّت کردند و بعد بایشان ذکر شد که این فقره را بوکلا و وزرای دولت برسانند تا حکمش در ممالک جاری گردد و بعد مکرّر تشریف آوردند و از این فقره ذکرى ننمودند و حال آنکه آنچه ذکر شد سبب اتّحاد اهل عالم و اتّفاق بوده

امید آنکه دولت ایران بآن تمسّک فرماید و اجرا دارد حال خطّ بدیعی و لسان جدیدی اختراع شده اگر طالب باشند ارسال شود مقصود آنکه کل تمسّک نمایند باموری که از زحمت و مشقّت بکاهد و ایّام در آنچه سزاوار است صرف شود و بانتها رسد انّ الله هو المؤیّد العلیم و المدبّر الخبیر

انشآءالله ایران مزیّن گردد و فائز شود بآنچه که الی حین از آن محروم بوده قل یا سلطان همّت فرما تا جمیع اهل عالم بتجلّیات انوار نیّر عدل آن حضرت منوّر گردند این مظلوم جز بامانت و صدق و صفا و امور نافعه بامری ناظر نبوده و نیست او را از خائنین مشمرید سبحانک یا الهی و سیّدی و سندی ایّد حضرة السّلطان علی اجرآء اوامرک و احکامک و اظهار عدلک بین عبادک انّک انت الفضّال الفیّاض المقتدر القدیر قد اتى امر الله بالفضل طوبى للعاملین و طوبى للعارفین و طوبى لمن تمسّک بالحقّ منقطعاً عمّن فى السّموات و الأرضین

یا شیخ قصد شاطی بحر اعظم فرما ثمّ ادخل فی السّفینة الحمرآء الّتی قدّرها الله لأهل البهآء فی قیّوم الأسمآء و انّها تمرّ علی البرّ و البحر من دخل فیها نجا و من اعرض هلک اذا دخلت و فزت ولّ وجهک شطر کعبة الله المهیمن القیّوم و قل اللّهمّ انّی اسألک من بهائک بأبهاه و کلّ بهائک بهیّ اذاً تفتح علی وجهک ابواب الملکوت و تری ما لا رأت العیون و تسمع ما لا سمعت الآذان انّ المظلوم یعظک کما وعظک و ما اراد لک الّا الدّخول فی بحر احدیّة الله ربّ العالمین هذا یوم فیه تنادی کلّ الأشیآء و تبشّر النّاس بهذا الظّهور الّذی به ظهر ما کان مکنوناً مخزوناً فی علم الله العزیز الحمید

یا شیخ تغرّدات حمامات بیان را بر افنان سدرهٔ عرفان اصغا نمودی حال تغنّیات طیور حکمت را که در جنّت علیا مرتفع است بشنو انّه یعرّفک ما کنت غافلاً عنه اسمع ما نطق به لسان القوّة و القدرة فی کتب الله مقصود العارفین فی هذا الحین ارتفع النّدآء من سدرة المنتهی فی قطب الفردوس الأعلی و امرنی بأن اذکر لجنابک ما نزل فی الزّبر و الألواح و ما نطق به مبشّری الّذى فدی بنفسه لهذا النّبإ العظیم و الصّراط المستقیم قال و قوله الحقّ و قد کتبت جوهرة فی ذکره و هو انّه لا یشار باشارتی و لا بما ذکر فی البیان الی قوله عزّ و جلّ فی ذکر هذا الظّهور الأعظم و النّبإ العظیم انّه اجلّ و اعلی من ان یکون معروفاً بدونه او مستشیراً باشارة خلقه و انّنی انا اوّل عبد قد آمنت به و بآیاته و اخذت من ابکار حدائق جنّة عرفانه حدائق کلماته بلی وعزّته هو الحقّ لا اله الّا هو کلّ بأمره قائمون انتهی حمامهٔ حقیقی بر اغصان سدرهٔ الهی باین کلمات تغنّی فرموده طوبی از برای نفسی که باصغای آن فائز شد و از بحور بیان الهی که در هر کلمه‌ئی مستور اخذ نمود و آشامید و همچنین در مقام دیگر ندای بیان از اعلی الأغصان مرتفع قوله تبارک و تعالی و فی سنة التّسع انتم کلّ خیر تدرکون و در مقام دیگر میفرماید و فی سنة التّسع انتم بلقآء الله ترزقون انتهی این نغمات که از طیور مدائن عرفان ظاهر گشته مطابقست به ما انزله الرّحمن فی الفرقان طوبی للمتبصّرین و طوبی للفائزین

یا شیخ لعمر الله فرات رحمت جاری و بحر بیان موّاج و شمس ظهور مشرق و منیر بقلب فارغ و صدر منشرح و لسان صدق مبین این کلمات عالیات که از مبشّر یعنی نقطهٔ اولی ظاهر شده قرائت نما قوله عزّ بیانه مخاطباً لحضرة العظیم هذا ما قد وعدناک قبل حین الّذى اجبناک اصبر حتّی یقضی عن البیان تسعة فاذاً قل فتبارک الله احسن المبدعین قل هو نبأ لم یحط بعلمه احد الّا الله ولکن انتم یومئذ لا تعلمون انتهی و در سنهٔ تسع این ظهور اعظم از مشرق ارادهٔ الهی مشرق و لائح لا ینکره الّا کلّ غافل مریب نسأل الله ان یؤیّد عباده علی الرّجوع الیه و الاستغفار عمّا عملوا به فی الحیوة الباطلة انّه هو التّوّاب الغفور الرّحیم و در مقام دیگر میفرماید انّنی انا اوّل عبد قد آمنت به و بآیاته انتهی و همچنین در بیان فارسی میفرماید انّه هو الّذی ینطق فی کلّ شأن انّنی انا الله الی آخر بیانه جلّ و عزّ و مقصود از ذکر ربوبیّت و الوهیّت از قبل ذکر شد قد خرقنا الأحجاب و اظهرنا ما یقرّب النّاس الی الله مالک الرّقاب طوبی لمن فاز بالعدل و الانصاف فی هذا الفضل الّذی احاط من فی السّموات و الأرضین امراً من لدی الله ربّ العالمین

یا شیخ نغمات انجیل را باذن انصاف بشنو قوله عزّ بیانه که از بعد اخبار میفرماید و امّا ذلک الیوم و تلک السّاعة فلا یعلم بهما احد و لا الملائکة الّذین فی السّمآء و لا الابن الّا الأب و مقصود از اب در این مقام حقّ جلّ جلاله است و اوست مربّی حقیقی و معلّم معنوی

یوئیل میفرماید لأنّ یوم الرّبّ عظیم و مخوف جدّا فمن یطیقه اوّل در بیان جلیل مرقوم در انجیل میفرماید احدی بحین ظهور آگاه نه لم یحط به الّا الله العلیم الخبیر و در ثانی عظمت ظهور را ذکر مینماید و همچنین در فرقان میفرماید عمّ یتساءلون عن النّبإ العظیم اینست آن نبأئی که عظمتش در اکثری از کتب قبل و بعد مذکور اینست آن نبأئی که ارتعدت به فرائص العالم الّا من شآء الله الحافظ النّاصر المعین چنانچه بابصار ظاهره مشاهده شد که جمیع عباد و من فى البلاد منقلب و متحیّر گشتند الّا من شآء الله

یا شیخ امر عظیم است و نبأ عظیم بصبر و سکون در آیات باهرات و کلمات عالیات و ما ظهر فی هذه الأیّام تفکّر نما شاید اسرار مکنونهٔ در کتب را بیابی و بر هدایت عباد همّت نمائی ندای ارمیا را بسمع حقیقی بشنو میفرماید آه لأنّ ذلک الیوم عظیم و لیس مثله اگر آن جناب بانصاف نظر نمایند بر عظمت یوم آگاه شوند اسمع ندآء هذا النّاصح العلیم و لا تجعل نفسک محرومة عن الرّحمة الّتی سبقت الوجود من الغیب و الشّهود نغمهٔ حضرت داود را بشنو میفرماید من یقودنی الی المدینة المحصّنة مدینهٔ محصّنه عکّاست که سجن اعظم نامیده شده و دارای حصن و قلعهٔ محکم است

یا شیخ اقرأ ما نطق به اشعیا فى کتابه قوله علی جبل عال اصعدی یا مبشّرة صهیون ارفعی صوتک بقوّة یا مبشّرة اورشلیم ارفعی لا تخافی قولی لمدن یهوذا هو ذا الهک هو ذا السّیّد الرّبّ بقوّة یأتی و ذراعه تحکم له امروز جمیع علامات نمودار مدینهٔ بزرگی از آسمان نازل شده و صهیون از ظهور حقّ مهتزّ و مسرور چه که ندآء الله را از کلّ جهات اصغا نموده امروز اورشلیم ببشارت جدید فائز چه که مقام جمّیز سرو آزاد ایستاده اورشلیم محلّ زیارت جمیع احزاب عالم است و به قدس نامیده شده و آن و صهیون و فلسطین جمیع در این اراضی واقع اینست که میفرماید طوبی لمن هاجر الی عکّا

عاموص میفرماید انّ الرّبّ یزمجر من صهیون و یأتی صوته من اورشلیم فتنوح مراعی الرّعاة و ییبس رأس الکرمل و کرمل در کتاب الهی به کوم الله و کرم الله نامیده شده کوم تپه را میگویند و این مقامیست که در این ایّام از فضل دارای ظهور خباء مجد بر آن مرتفع گشته طوبی للواردین و طوبى للمقبلین و همچنین میفرماید یأتی الهنا و لا یصمت

یا شیخ در این بیان مقصود عالمیان که به عاموص فرموده تفکّر نما قوله فاستعدّ للقآء الهک یا اسرائیل فانّه هو ذا الّذی صنع الجبال و خلق الرّیح و اخبر الانسان ما هو فکره الّذی یجعل الفجر ظلاماً و یمشی علی مشارف الأرض یهوه اله الجنود اسمه میفرماید فجر را تاریک مینماید مقصود آنکه اگر در حین ظهور مکلّم طور نفسی خود را صبح صادق داند بقوّت و قدرت الهی تاریک میشود صبح کاذبست و خود را صادق میداند ویل له و ویل لمن اتّبعه من دون بیّنة من الله ربّ العالمین

اشعیا میفرماید یسمو الرّبّ وحده فی ذلک الیوم و در عظمت ظهور میفرماید ادخل الی الصّخرة و اختبئ فی التّراب من امام هیبة الرّبّ و من بهآء عظمته و در مقام دیگر میفرماید تفرح البرّیّة و الأرض الیابسة و یبتهج القفر و یزهر کالنّرجس یزهر ازهاراً و یبتهج ابتهاجاً و یرنّم یدفع الیه مجد لبنان بهآء کرمل و شارون هم یرون مجد الرّبّ بهآء الهنا انتهى

این فقرات احتیاج بتفسیر ندارد بمثابهٔ آفتاب مشرق و ظاهر و بمثابهٔ نور ساطع و لامع هر منصفی از عرف این بیان بحدیقهٔ عرفان راه یابد و فائز شود بآنچه اکثر اهل عالم از آن محجوب و ممنوعند قل اتّقوا الله یا قوم و لا تتّبعوا شبهات النّاعقین الّذین نقضوا عهد الله و میثاقه و انکروا رحمته الّتی سبقت من فی السّموات و الأرضین

و همچنین میفرماید قولوا لخائفی القلوب تشدّدوا لا تخافوا هو ذا الهکم انتهی این آیهٔ مبارکه دلیل است بر عظمت ظهور و عظمت امر چه که نفخهٔ صور عالم را مضطرب مینماید زلزله و خوف کل را احاطه میکند طوبی از برای نفسی که بنور توکّل و انقطاع منوّر گشت شدائد آن یوم او را منع نکند و نترساند کذلک نطق لسان البیان امراً من لدی الرّحمن انّه هو المقتدر القویّ الغالب القدیر حال از برای صاحبان آذان و ابصار واجب که در این کلمات عالیات که در هر یک بحور معانی و بیان مستور تفکّر نمایند لعلّ بیان مالک ادیان عباد خود را بکمال روح و ریحان بمقصد اقصی و ذروهٔ علیا که مطلع افق این ندا است فائز فرماید

یا شیخ اگر نفحات بیان را اقلّ از سمّ ابره بیابی عالم و عالمیان را بگذاری و بانوار وجه حضرت مقصود توجّه نمائی باری در کلمات حضرت روح معانی لاتحصى مستور ذکر امور کثیره فرموده ولکن نظر بعدم وجود سامعین و ناظرین اکثری را ستر نموده چنانچه میفرماید ولکن لا تستطیعون ان تحتملوا الآن آن مطلع وحی میفرماید در آن یوم اخبار بعد را حضرت موعود ذکر میفرماید چنانچه در کتاب اقدس و الواح حضرات ملوک و لوح رئیس و لوح فؤاد از قلم اعلی اکثر اموری که در ارض واقع از قبل جاری و نازل گشته

در کتاب اقدس نازل یا ارض الطّآء لا تحزنی من شیء قد جعلک الله مطلع فرح العالمین لو یشآء یبارک سریرک بالّذى یحکم بالعدل و یجمع اغنام الله الّتی تفرّقت من الذّئاب انّه یواجه اهل البهآء بالفرح و الانبساط الا انّه من جوهر الخلق لدی الحقّ علیه بهآء الله و بهآء من فی ملکوت الأمر فی کلّ حین این آیات از قبل نازل ولکن در این حین این آیه نازل الهی الهی یدعوک البهآء و یسألک بأنوار وجهک و امواج بحر امرک و تجلّیات شمس بیانک ان تؤیّد السّلطان علی العدل و الانصاف و لو ترید بارک به سریر الأمر و الحکم انّک انت المقتدر علی ما تشآء لا اله الّا انت السّامع المجیب افرحی یا ارض الطّآء بما جعلک الله افق النّور بما ولد فیک مطلع الظّهور و سمّیت بهذا الاسم الّذی به لاح نیّر الفضل و اشرقت السّموات و الأرضون سوف تنقلب فیک الأمور و یحکم علیک جمهور النّاس انّ ربّک هو العلیم المحیط اطمئنّی بفضل ربّک انّه لا تنقطع عنک لحظات الألطاف سوف یأخذک الاطمینان بعد الاضطراب کذلک قضی الأمر فی کتاب بدیع

و همچنین در لوح فؤاد و لوح پاریس و الواح اخری نازل شده آنچه که هر صاحب انصافی شهادت میدهد بر قدرت و عظمت و علم حقّ جلّ جلاله اگر بعدل ملاحظه نمایند بر سرّ این آیهٔ مبارکهٔ لا رطب و لا یابس الّا فی کتاب مبین آگاه میشوند و ادراک مینمایند ولکنّ الیوم منع النّاس اعراضهم عن ادراک ما نزّل بالحقّ من لدن منزل قدیم سبحان‌الله آیات باهرات از جمیع جهات احاطه نموده مع‌ذلک اکثری از عباد از مشاهده و آگاهی آن محرومند از حقّ میطلبیم توفیق عطا فرماید تا جمیع بر لآلی مستورهٔ در اصداف بحر اعظم آگاه شوند و به لک الحمد یا اله العالم ناطق گردند

یا معشر المنصفین در امواج بحر بیان و علم الهی نظر نمائید و تفکّر کنید تا بلسان ظاهر و باطن شهادت دهید بأنّ عنده علم کلّ شیء فی الکتاب لا یعزب عن علمه من شیء انّه اظهر ما کان مکنوناً اذ استوی علی عرش البیان فی المآب آنچه نازل شده کلمه بکلمه در ارض ظاهر گشته و میشود از برای احدی مجال اعراض و اعتراض نه ولکن چون انصاف مخذول و مستور اکثری باوهامات خود تکلّم مینمایند

الهی الهی لا تمنع عبادک عن التّوجّه الی نور الایقان الّذی اشرق من افق سمآء مشیّتک و لا تجعلهم یا الهی محرومین عن بحور آیاتک ای ربّ هم عبادک فی بلادک و ارقّائک فی دیارک ان لم ترحمهم من یرحمهم خذ یا الهی ایادی الّذین غرقوا فی بحر الأوهام و خلّصهم بقدرتک و سلطانک ثمّ انقذهم بذراعی اقتدارک انّک انت المقتدر علی ما تشآء و فی یمینک زمام من فی السّموات و الأرضین

و همچنین نقطهٔ اولی میفرماید بچشم او او را ببینید و اگر بچشم غیر ملاحظه کنید هرگز بشناسائی و آگاهی فائز نشوید انتهی و این فقره مخصوصست باین ظهور اعظم طوبی للمنصفین و همچنین میفرماید نطفهٔ یکسالهٔ ظهور او اقوی است از کلّ بیان این بشارتهای بیان و کتب قبل مکرّر در کتب عدیده باسامی مختلفه ذکر شده لعلّ النّاس ینصفون فیما اشرق و لاح من افق ارادة الله ربّ العرش العظیم

یا شیخ قل لملإ البیان در این کلمهٔ مبارکه تفکّر نمائید میفرماید جمیع بیان ورقیست از اوراق جنّت او انصفوا یا قوم و لا تکونوا من الأخسرین فی کتاب الله ربّ العالمین امروز سدرهٔ مبارکه با اثمار جنیّهٔ جدیدهٔ بدیعه امام وجهت موجود انظر الیها منقطعاً عن دونها کذلک نطق لسان القوّة و القدرة فی هذا المقام الّذی جعله الله مزیّناً بقدوم اسمه الأعظم و نبإه العظیم

و همچنین میفرماید من اوّل ذلک الأمر الی قبل ان یکمل تسعة کینونات الخلق لم تظهر و انّ کلّ ما قد رأیت من النّطفة الی ما کسوناه لحماً ثمّ اصبر حتّی تشهد خلق الآخر قل فتبارک الله احسن الخالقین و همچنین از اقتدار ظهور ذکر فرموده و قال حلّ لمن یظهره الله ان یردّ من لم یکن فوق الأرض اعلی منه اذ ذلک خلق فی قبضته و کلّ له قانتون فانّ لکم بعد حین امر ستعلمون و میفرماید فاعرف بالیقین الأقطع و الأمر المثبت الأحتم بأنّه جلّ جلاله و عزّ اعزازه و قدّس اقداسه و کبّر کبریائه و مجّد شؤوناته یعرّف کلّ شیء نفسه بنفسه فمن یقدر ان یعرفه بغیره الی قوله عزّ و جلّ ایّاک ایّاک ایّام ظهوره ان تحتجب بالواحد البیانیّة فانّ ذلک الواحد خلق عنده و ایّاک ایّاک ان تحتجب بکلمات ما نزّل فی البیان الی قوله تعالی و لا تنظر الیه الّا بعینه فانّ من ینظر الیه بعینه یدرکه والّا یحتجب ان اردت الله و لقائه فأرده و انظر الیه و همچنین میفرماید اگر یک آیه از آیات من یظهره الله را تلاوت کنی اعزّتر خواهد بود از آنکه کلّ بیان را ثبت کنی زیرا که آن روز آن یک آیه ترا نجات میدهد ولی کلّ بیان نمیدهد انتهی

قل یا معشر البیان انصفوا انصفوا ثمّ انصفوا انصفوا و لا تکونوا من الّذین ذکروا مظهر امر الله فی اللّیالی و الأیّام و لمّا اتی بالفضل و اشرق افق الظّهور افتوا علیه بما ناح به سکّان الملکوت و الجبروت و الّذین طافوا حول ارادة الله العلیم الحکیم

در این کلمهٔ علیا تفکّر نمائید میفرماید انّی مؤمن به و بدینه و بکتابه و بأدلّائه و بمناهجه و بما یظهر من عنده فی کلّ ذلک مفتخراً بنسبتی الیه و متعزّزاً بایمانی به و همچنین میفرماید ان یا کلّ شیء فی البیان فلتعرفنّ حدّ انفسکم فانّ مثل نقطة البیان یؤمن بمن یظهره الله قبل کلّ شیء و انّنی انا بذلک افتخرنّ علی من فی ملکوت السّموات و الأرض انتهی لعمر الله جمیع ذرّات کائنات بنوحه و ندبه مشغولند از ظلم معرضین بیان آیا صاحبان ابصار و آذان کجا رفتند نسأل الله تبارک و تعالی ان یحضرهم و ینصحهم بما ینفعهم و یمنعهم عما یضرّهم انّه هو القویّ الغالب القدیر

و همچنین میفرماید لا تحتجبنّ عن الله بعد ظهوره فانّ کلّ ما رفع البیان کخاتم فی یدی و انّنی انا خاتم فی یدی من یظهره الله جلّ ذکره یقلّب کیف یشآء لما یشآء بما یشآء انّه لهو المهیمن المتعال و همچنین میفرماید فانّه لو یجعل ما علی الأرض نبیّاً لیکوننّ انبیآء عند الله و همچنین میفرماید و اذاً یوم ظهور من یظهره الله کلّ من علی الأرض عنده سوآء فمن یجعله نبیّاً کان نبیّاً من اوّل الّذی لا اوّل له الی آخر الّذی لا آخر له لأنّ ذلک ممّا قد جعله الله و من یجعله ولیّاً فذلک ما کان ولیّاً فی کلّ العوالم فانّ ذلک ممّا قد جعله الله لأنّ مشیّة الله لن یظهر الّا بمشیّته و ارادة الله لم یظهر الّا بارادته و انّه لهو القاهر المقتدر المنیع انتهی

باری در هر مقامی ذکر فرموده‌اند آنچه را که سبب اقبال و ارتفاع و ارتقا و هدایت خلق است ولکن معدودی غیر منصفین حجاب شدند و سدّی حائل گشته‌اند و عباد را از توجّه بانوار وجه منع کرده‌اند نسأل الله ان یطردهم بسلطانه و یأخذهم بأخذه انّه هو المقتدر العزیز الحکیم

و همچنین میفرماید فانّ مثله جلّ ذکره کمثل الشّمس لو یقابلنه الی ما لا نهایة مرایا کلّهنّ لیستعکسن من تجلّی الشّمس فى حدّهم و ان لم یقابلها من احد فیطلع الشّمس و یغرب و الحجاب للمرایا و انّی ما قصّرت عن نصحی ذلک الخلق و تدبیری لاقبالهم الی الله ربّهم و ایمانهم بالله بارئهم و ان یؤمننّ به یوم ظهوره کلّ ما على الأرض فاذاً یسرّ کینونتی حیث کلّ قد بلغوا الی ذروة وجودهم و وصلوا الی طلعة محبوبهم و ادرکوا ما یمکن فی الامکان من تجلّی مقصودهم والّا یحزن فؤادی و انّی قد ربّیت کلّ شیء لذلک فکیف یحتجب احد علی هذا قد دعوت الله و لأدعونّه انّه قریب مجیب

و همچنین میفرماید بقدر اسم مؤمن هم در حقّ آن شجرهٔ لاشرقیّه و لاغربیّه راضی نمیشوند چه اگر راضی شوند حزن بر او وارد نمیآورند انتهى یا اذن عالم آیا شنیدی بچه عجز این بیانات از مشرق ارادهٔ مطلع اسماء ظاهر گشته میفرماید کل را تربیت نمودم از برای عرفان این ظهور ولکن اهل بیان بقدر اسم مؤمن هم در حقّ آن سدرهٔ مبارکهٔ لاشرقیّه راضی نمیشوند آه آه عمّا ورد علی نفسى لعمر الله قد ورد علیّ من الّذی ربّیته فی اللّیالی و الأیّام ما ناح به روح القدس و اهل خبآء عظمة الله مالک هذا الیوم البدیع

و همچنین ردّاً لبعضی از معرضین میفرماید چه کسی عالم بظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید کل تصدیق بنقطهٔ حقیقت نمایند و شکر الهی بجای آورند انتهى معرضین بمثابهٔ امّت یحیی تکلّم نمودند چه که آن نفوس هم بر حضرت روح اعتراض کردند که شریعت یحیی تمام نشد تو از برای چه آمدی حال هم معرضین مع آنکه ابداً با ما نبودند و اطّلاع از اصل امر نداشته و ندارند که از که بوده و چه بوده گفته‌اند آنچه را که اشیاء کلّها بنوحه و ندبه مشغول لعمری انّ الأخرس لا یقدر ان یقوم امام ملکوت البیان اتّقوا الله یا قوم ثمّ اقرؤوا ما نزّل بالحقّ فی الباب الثّامن من الواحد السّادس من البیان و لا تکونوا من المعرضین و همچنین امر فرموده که در هر نوزده روز یک دفعه در این باب نظر کنند لعلّ در ظهور من یظهره الله محتجب نشوند بشئونی دون شأن آیات که اعظم حجج و براهین بوده و هست انتهی

حضرت یحیی بن زکریّا فرموده آنچه را که مبشّر فرموده قائلاً توبوا لأنّه قد اقترب ملکوت السّموات انّی اعمّدکم بمآء للتّوبة ولکنّ الّذی یأتی بعدی هو اقوی منّی الّذی لست اهلاً ان احمل حذائه اینست که مبشّر میفرماید در مقام خضوع و خشوع که جمیع بیان ورقی است از اوراق جنّت او و همچنین میفرماید من اوّل عابدینم و افتخار میکنم بنسبتی الیه یا قوم مع‌ذلک اهل بیان عمل نمودند آنچه را که ذی‌الجوشن و ابن انس و اصبحی از آن پناه بخدا برده و میبرند این مظلوم در شب و روز بارتفاع امر الهی امام وجوه ادیان مشغول و آن نفوس باسبابی که سبب ذلّت و علّت اذیّت بوده متمسّک

و همچنین میفرماید او را شناخته بآیات او و احتیاط در عرفان او نکرده که بقدر همان در نار محتجب خواهید بود انتهی ای معرضین بیان در این کلمهٔ علیا که از مطلع بیان نقطهٔ عرفان جاری شده تفکّر نمائید و در این حین آن کلمه را بشنوید میفرماید در آن روز آن آفتاب حقیقت اهل بیان را خطاب مینماید و این سورهٔ فرقان را تلاوت میفرماید قل یا ایّها الکافرون لا اعبد ما تعبدون و لا انتم عابدون ما اعبد و لا انا عابد ما عبدتم و لا انتم عابدون ما اعبد لکم دینکم و لی دین سبحان‌الله مع این بیانات واضحه و آثار لامعهٔ مشرقه کل باوهام خود مشغولند و از حضرت مقصود غافل و محجوب یا معرضین از نوم غفلت بیدار شوید و این کلمهٔ مبشّر را بشنوید میفرماید شجرهٔ اثبات باعراضش از او از نفی محسوب و شجرهٔ نفی باقبالش باو از اثبات محسوب و همچنین میفرماید اگر نفسی ادّعا نماید و اتیان بحجّت ننماید تعرّض منمائید و حزن وارد میاورید انتهی باری این مظلوم در لیالی و ایّام به قل یا ایّها الکافرون ناطق که شاید سبب تنبّه شود و خلق را بطراز انصاف مزیّن دارد

حال در این کلمات که عرف یأس از آن متضوّع تفکّر نمائید فی مناجاته مع الأحزان الی الله ربّ العالمین قوله سبحانک اللهمّ فاشهد بأنّی بذلک الکتاب قد اخذت عهد ولایة من تظهرنّه عن کلّ شیء قبل عهد ولایتی و کفی بک و بمن آمن بآیاتک علیّ شهدآء و انّک انت حسبی علیک توکّلت و انّک کنت علی کلّ شیء حسیبا

و در مقام دیگر میفرماید ان یا شموس المرایا انتم الی شمس الحقیقة تنظرون فانّ قیامکم بها لو انتم تتبصّرون کلّکم کحیتان بالمآء فی البحر تتحرّکون و تحتجبون عن المآء و تسألون عمّا انتم به قائمون و همچنین میفرماید لأشکونّ الیک ان یا مرآة جودی عن کلّ المرایا کلّ بألوانهم الیّ لینظرون انتهی این خطاب از مصدر امر حضرت وهّاب بجناب آقا سیّد جواد مشهور به کربلائی نازل

حقّ شاهد و عالم گواه که آن سیّد با این مظلوم بوده و در ردّ معرضین هم شرحی مبسوط نوشته و دو لوح هم که در آن از ظهور حقّ گواهی داده و از دونش اشارات اعراض ظاهر و هویدا نزد جناب حیدر قبل علی فرستادیم و خطّ او نزد کل معلوم و واضح است و مقصود از این عمل آنکه شاید منکرین بفرات اقرار فائز شوند و معرضین بنور اقبال منوّر گردند حقّ شاهد که این مظلوم مقصودی جز القای کلمهٔ الهی نداشته طوبی للمنصفین و ویل للمعرضین معرضین تدبیرها نموده‌اند و بحیلها تمسّک جسته‌اند از جمله صورت این سیّد را گرفته‌اند و همچنین صور بعضی را بعد هر کدام را در ورقی چسبانده‌اند و فوق اینها صورت میرزا یحیی را باری بهر اسبابی از برای انکار حقّ تمسّک جسته‌اند قل

حقّ عیان چون مهر رخشان آمده

حیف کاندر شهر کوران آمده

و سیّد مذکور منکرین را نصیحت نموده و بافق اعلی دعوت کرده ولکن در احجار ملساء تأثیری ننمود و در باره‌اش گفته‌اند آنچه را که او از آن بحقّ جلّ جلاله پناه برده و حال عرائضی که بساحت اقدس ارسال داشته موجود است طوبی للمنصفین

حال در شکایت نقطهٔ اولی از مرایا تفکّر نمائید شاید سبب انتباه گردد و عباد از شمال اوهام و ظنون بیمین ایمان و ایقان توجّه نمایند و آگاه گردند بآنچه که از او محجوبند مع آنکه از عالم نیستی بهستی مخصوص عرفان این امر اعظم آمده‌اند و همچنین میفرماید و اجعل اللّهمّ تلک الشّجرة کلّها له لیظهرن منها ثمرات ما قد خلق الله فیها لمن قد اراد الله ان یظهر به ما اراد فانّنی انا وعزّتک ما اردت ان یکون على تلک الشّجرة من غصن و لا ورق و لا ثمر لن یسجد له یوم ظهوره و لا یسبّحک به بما ینبغی لعلوّ علوّ ظهوره و سموّ سموّ بطونه و ان شهدت یا الهی علیّ من غصن او ورق او ثمر لم یسجد له یوم ظهوره فاقطعه اللّهمّ عن تلک الشّجرة فانّه لم یکن منّی و لا یرجع الیّ انتهی

یا اهل بیان لعمر الله این مظلوم خیالی نداشته الّا اظهار امری که بآن مأمور بوده اگر بسمع فطرت توجّه نمائید از جمیع ارکان و اعضا و عروق حتّی از موهای مظلوم اصغا مینمائید آنچه را که سبب توجّه و انجذاب ملأ اعلى و ناسوت انشاء است

یا هادی حمیّهٔ جاهلیّهٔ قبل عباد بیچاره را از صراط مستقیم منع نمود در حزب شیعه تفکّر نما هزار و دویست سنه یا قائم گفتند و بالأخره جمیع بر شهادتش فتوی دادند و شهیدش نمودند مع آنکه بحقّ جلّ جلاله و حضرت خاتم و اوصیا قائل و مقرّ و معترف بودند حال قدری فکر لازم که شاید معلوم شود سببی که مابین حقّ و خلق حائل شد چه بوده و علّت اعتراض و انکار چه عملی شده

یا هادی نالهٔ منابر را اصغا نمودیم که علمای عصر ظهور بقول جمیع بر آن ارتقا جستند و حقّ را سب نموده و بر آن جوهر وجود و اصحابش وارد آوردند آنچه که چشم عالم ندید و گوش عالم نشنید حال تو باسم وصایت و مرآتیّت مردم را دعوت نموده و مینمائی مع آنکه اطّلاع از امر نداشته و نداری چه که با ما نبودی

جمیع این حزب میدانند که سیّد محمّد یکی از خدّام بوده در ایّامی که حسب الخواهش دولت علیّهٔ عثمانی بآن شطر توجّه نمودیم همراه بوده و بعد از او ظاهر شد آنچه که لعمر الله قلم اعلی گریست و لوح نوحه نمود لذا طردش نمودیم و به میرزا یحیی پیوست و عمل نمود آنچه را که هیچ ظالمی ننمود ترکناه و قلنا اخرج یا غافل بعد از ظهور این کلمه به مولوی‌خانه رفته با آنها بوده الی ان جآء امر الخروج

یا هادی سبب اوهام جدیده مشو مرّةً اخری بترتیب حزبی مثل حزب شیعه راضی مباش تفکّر نما چه مقدار خون ریخته شد از جمله خود تو که مدّعی علم بودی و همچنین علمای شیعه طرّاً در سنهٔ اولی و اخری حقّ را لعن نمودید و فتوی بر سفک دم اطهرش دادید اتّق الله یا هادی راضی مشو عباد مجدّد باوهام قبل مبتلا شوند اتّق الله و لا تکن من الظّالمین این ایّام اصغا شد در جمع بیان و محو آن همّت نموده‌ئی این مظلوم از تو میطلبد این اراده را لوجه الله ترک نمائی ادراک و عقل تو از سیّد عالم برتر و بالاتر نبوده و نیست حقّ شاهد و گواهست که این مظلوم بیان را تلاوت ننموده و مطالبش را ندیده اینقدر معلوم و واضح و مبرهنست که کتاب بیان را اسّ کتب خود قرار فرموده از خدا بترس در اموری که شأن تو نیست داخل مشو هزار و دویست سنه شیعهٔ بیچاره را امثال تو ببئر اوهام و ظنون مبتلا نمودند بالأخره در یوم جزا ظاهر شد آنچه که ظالمهای قبل بحقّ پناه بردند

حال صریخ حضرت نقطه را از بیانش ادراک نما عرض میکند الهی اگر از این سدره که آن وجود مبارک باشد ثمری یا ورقی یا غصنی ظاهر شود که بتو ایمان نیاورد او را این حین قطع نما و همچنین میفرماید اگر نفسی کلمه‌ئی بگوید من غیر برهان ردّش ننمائید و حال با صد جلد کتاب ردّش کرده‌ئی و مسروری

مجدّد میگویم و التماس میکنم ببصر حدید در آنچه نازل شده ملاحظه نما نفحات بیان این ظهور غیر بیانات قبل است این مظلوم لازال مبتلا بوده و مقرّ امنی که در کتب حضرت اعلی و یا غیر نظر نماید نداشته بعد از ورود در عراق بامر حضرت پادشاه ایران ایّده الله دو ماه او ازید فاصله میرزا یحیی وارد شد ذکر نمودیم ما را حسب الأمر باینجا فرستاده‌اند تو خوبست در ایران باشی و میرزا موسای اخوی را میفرستیم بطرف دیگر چه که اسم شما در دیوان نیامده میتوانید بخدمتی قیام نمائید بعد این مظلوم دو سنه منقطعاً عن العالم هجرت کرد از بغداد بعد از رجوع مشاهده شد توقّف کرده و سفرش در عهدهٔ تأخیر مانده این مظلوم بسیار محزون شد حقّ شاهد و گواه که در جمیع احیان بنشر امر مشغول بوده‌ایم سلاسل و اغلال منع ننمود کند و حبس از اظهار بازنداشت و در آن ارض بر منع از فساد و اعمال غیر مرضیّهٔ غیر طیّبه قیام نمودیم و لیلاً و نهاراً بجمیع اطراف الواح ارسال شد و مقصودی جز تهذیب نفوس و اعلای کلمهٔ مبارکه نبوده

مخصوص چند نفر معیّن نمودیم بر جمع آثار نقطه و بعد از جمع میرزا یحیى و میرزا وهّاب خراسانی که به میرزا جواد معروف بود این دو را در محلّی جمع نمودیم و دو دوره کتب حضرت نقطه را حسب الأمر نوشته و تمام نموده‌اند لعمر الله این مظلوم از کثرت مراوده با ناس کتب را ندیده و از آثار نقطه ببصر ظاهر مشاهده ننموده و این آثار نزد این دو بوده که هجرت واقع شد و قرار شد میرزا یحیی این نوشتجات را برداشته بشطر ایران توجّه نماید و در آن اراضی انتشار دهد و این مظلوم حسب الاستدعای وزرای دولت علیّه بآن شطر توجّه نمود بعد از ورود در موصل مشاهده شد میرزا یحیی پیش از حرکت مظلوم رفته و منتظر است باری کتب و آثار در بغداد ماند و او خود بشطر علیّه توجّه نمود و جزء این عباد شد حال حقّ شاهد است بر این مظلوم چه گذشت چه که بعد از زحمتهای زیاد آثار را گذاشت و خود بمهاجرین پیوست مدّتها این مظلوم باحزان نامتناهیه مبتلا تا آنکه بتدبیری که غیر حقّ کسى آگاه نیست آثار را بمقام دیگر و ارض دیگر فرستادیم چه که در عراق عرب باید اوراق را در هر شهر ملاحظه نمود والّا از هم میریخت و ضایع میشد ولکنّ الله حفظها و ارسلها الی مقام قدّره الله من قبل انّه هو الحافظ المعین

هر جا این مظلوم رفت میرزا یحیی از عقب آمد خود تو گواهی و میدانی که آنچه ذکر شد صدقست ولکن در سرّ سیّد اصفهانی او را اغوا نمود و عمل نمودند آنچه را که سبب فزع اکبر شد ایکاش از مأمورین دولت سؤال مینمودید عمل میرزا یحیی را در آن ارض از همه گذشته اقسمک بالله الفرد الواحد المقتدر القدیر که در نوشتجاتی که باسم او نزد نقطهٔ اولی رفته ملاحظه نما تا آثار حقّ را بمثابهٔ آفتاب ممتاز مشاهده نمائی و همچنین از کلمات نقطهٔ بیان روح ما سواه فداه ظاهر شده آنچه که هیچ سترى آن را منع ننماید و سبحات جلال و حجبات اهل ضلال آن را از ظهور بازندارد قد خرقت الأحجاب من اصبع ارادة ربّک القویّ الغالب القدیر بلی مفترین و مغلّین را چاره نبوده و نیست چندی قبل مذکور شد کتاب ایقان و بعضی از الواح را نسبت بغیر داده‌ئی لعمر الله هذا ظلم عظیم غیر از ادراک آن عاجز است تا چه رسد بتنزیل آن

حسن مازندرانی حامل هفتاد لوح بوده و چون فوت شد آن الواح را بصاحبانش ندادند و بیکى از اختهای این مظلوم که من غیر جهت اعراض نموده سپردند الله یعلم ما ورد علی الواحه و آن اخت ابداً با ما نبوده قسم بآفتاب حقیقت بعد از ظهور این امور میرزا یحیی را ندیده و از امر مطّلع نبوده چه که آن ایّام موافق نبوده‌اند ایشان در محلّه‌ئی و این مظلوم در محلّهٔ دیگر ساکن ولکن محض عنایت و محبّت و شفقت چند یوم قبل از حرکت نزد او و والده‌اش رفته که شاید از کوثر ایمان بیاشامند و بآنچه الیوم سبب تقرّب الی الله است فائز گردند حقّ میداند و شاهد و خود او گواه که غیر این بهیچوجه خیالی نبوده تا آنکه الحمد لله از فضل الهی فائز شد و بطراز محبّت مزیّن گشت ولکن بعد از اسیری و هجرت ما از عراق به آستانه دیگر از او خبری نرسید و بعد از تفریق در ارض طاء با جناب اخوی میرزا رضا قلی ملاقات نشد و خبری از او مخصوصاً نرسید در اوّل ایّام کل در یک بیت ساکن بودیم و بعد آن بیت در خریمه بقیمت نازلی رفت و فرمانفرما و حسام‌السّلطنه این دو برادر خریدند و قسمت نمودند بعد از این حادثه مابین ما و اخوی تفریق حاصل ایشان بدر مسجد شاه و ما در دروازهٔ شمیران ساکن ولکن از اخت از بعد من غیر جهت آثار عناد ظاهر این مظلوم بهیچوجه سخنی نگفته الّا آنکه بنت اخوی مرحوم میرزا محمّد حسن علیه بهآء الله و سلامه و رحمته که مخطوبهٔ غصن اعظم بوده او را اخت این مظلوم از نور بخانهٔ خود برده و بمقرّ دیگر فرستاد جمعی از اصحاب و دوستان از اطراف شکایت نمودند چه که این امر بسیار عظیم بود موافق رأی هیچیک از اولیای حقّ واقع نشد عجب در اینکه اخت او را بمحلّ خود برده و ترتیبات داده بمقام دیگر فرستاده مع‌ذلک این مظلوم ساکت و صامت بوده و هست مگر آنکه مخصوص تسکین احباب یک کلمه اظهار رفت و حقّ شاهد و گواه است که آنچه گفته شد حقیقت بوده و براستی گفته و احدی از اولیای این اطراف و آن اراضی گمان نمیکردند که از اخت چنین امری که خلاف حمیّت و محبّت و دوستی است واقع شود بعد از ظهور این امر سبیل را مقطوع دیدند و عمل نمودند آنچه را که کل میدانید و میدانند دیگر معلومست که چه مرتبه حزن از این عمل بر مظلوم وارد شد و بعد به میرزا یحیی پیوست و حال مختلف شنیده میشود معلوم نیست چه میگوید و چه میکند نسأل الله تبارک و تعالی ان یرجعها الیه و یؤیّدها علی الانابة لدی باب فضله انّه هو العزیز التّوّاب و هو المقتدر الغفّار

و همچنین در مقام دیگر میفرماید اگر در این حین ظاهر شود من اوّل عابدین و اوّل ساجدینم انتهى یا قوم انصاف دهید مقصود حضرت اعلی آنکه قرب ظهور ناس را از شریعهٔ باقیهٔ الهیّه منع ننماید چنانچه اصحاب یحیی را از اقرار به روح منع نمود مکرّر فرموده و میفرماید بیان و آنچه در او نازل شده شما را از آن ساذج وجود و مالک غیب و شهود منع ننماید مع این حکم محکم اگر کسی به بیان تمسّک نماید از ظلّ سدرهٔ مبارکهٔ علیا خارج است انصفوا یا قوم و لا تکونوا من الغافلین

و همچنین میفرماید باسماء از مالک آن محتجب ممانید حتّی اسم النّبیّ فانّ ذلک الاسم یخلق بقوله و همچنین در باب سابع از واحد ثانی میفرماید ای اهل بیان نکرده آنچه اهل فرقان کردند که ثمرات لیل خود را باطل کنید الی ان قال عزّ ذکره میفرماید اگر بظهور او فائز شدی و اطاعت نمودی ثمرهٔ بیان را ظاهر کردی والّا لائق ذکر نیستی نزد خداوند ترحّم بر خود کرده اگر نصرت نمیکنی مظهر ربوبیّت را محزون نکرده الی قوله جلّ شأنه اگر بلقآء الله فائز نمیگردی آیة الله را هم محزون نکرده باشی از نفع مدیّنین به بیان میگذرد هرگاه شما از ضرر باو بگذرید اگرچه میدانم نخواهید کرد انتهی

یا هادی گویا بسبب این بیانات حقّه است اراده نموده‌ئی بیان را محو کنی بشنو ندای مظلوم را و از این ظلم که ارکان بیان از آن مضطربست بگذر من در چهریق نبوده‌ام و در ماکو نبوده‌ام حال مابین مریدهای شما حرفها ظاهر شده بعینه آنچه حزب شیعه میگفتند که این قرآن تمام نیست حضرات هم میگویند این بیان آن بیان نیست خطّ جناب آقا سیّد حسین موجود خطّ میرزا احمد موجود

نفسىی که یک لطمه در دنیا نخورده و همیشه پنج نفس از امآء الله نزدش بوده او را مظلوم میگوئی و حقّ که از اوّل عمر تا بحال دست اعدا بوده و ببدترین عذابهای عالم معذّب گشته باو نسبت داده‌ئی آنچه را که یهود در حقّ مسیح نگفته اسمع ندآء المظلوم و لا تکن من الأخسرین

و همچنین میفرماید چه بسا ناری را که خدا نور میکند به من یظهره الله و چه بسا نوری را که نار میفرماید به او و می‌بینم ظهور او را مثل این شمس در وسط السّمآء و غروب کل را بمثل نجوم لیل در نهار انتهی یا عالم هل لک اذن لتسمع ندآء الحقّ و تنصف فى هذا الظّهور الّذی اذ ظهر نطق الطّور قد اتی مکلّمی بآیات واضحات و براهین لائحات رغماً لکلّ غافل بعید و کلّ مفتر کذّاب الّذین ارادوا ان یطفئوا نور الله بمفتریاتهم و یمحوا آثار الله بغلّهم الا انّهم من الظّالمین فی کتاب الله ربّ العالمین

و همچنین میفرماید بیان از اوّل تا آخر مکمن جمیع صفات اوست و خزانهٔ نار و نور او انتهی سبحان‌الله عرف این بیان انسان را اخذ مینماید چه که بکمال حزن میفرماید آنچه را که مشاهده مینماید و همچنین بجناب حرف حیّ یعنی ملّا باقر علیه بهآء الله و عنایته میفرماید لعلّک فی ثمانیة سنة یوم ظهوره تدرک لقائه انتهی

اعرف یا هادی و کن من السّامعین انصاف ده اکثر اصحاب الهی و ادلّای حقّ شهید شدند تو هنوز موجودی آیا حفظ تو از چه بوده لعمر الله از انکار و شهادت نفوس مقدّسه از اقرار هر صاحب عدل و انصافی باین فقره گواهی میدهد چه که سبب و علّت این دو بمثابهٔ آفتاب ظاهر و مشهود

و همچنین خطاب به دیّان مظلوم شهید میفرماید ستعرفنّ قدرک بقول من یظهره الله و همچنین او را حرف ثالث مؤمن به من یظهره الله فرموده بقوله و انّک انت یا حرف الثّالث المؤمن بمن یظهره الله و همچنین میفرماید ولکنّ الله اذا شآء لیعرّفنّک بقول من یظهره الله حضرت دیّان که بقول نقطه روح ما سواه فداه مخزن امانت حقّ جلّ جلاله و مکمن لآلی علم اوست او را بظلمی شهید نمودند که ملأ اعلى گریست و نوحه نمود و اوست نفسی که علم مکنون مخزون را باو تعلیم فرموده و در او ودیعه گذاشته بقوله ان یا اسم الدّیّان هذا علم مکنون مخزون قد اودعناک و آتیناک عزّاً من عند الله اذ عین فؤادک لطیف تعرف قدره و تعزّ بهائه و قد منّ الله علی نقطة البیان بعلم مکنون مخزون ما نزّل الله قبل ذلک الظّهور و هو اعزّ من کلّ علم عند الله سبحانه و قد جعله حجّة من عنده بمثل ما قد جعل الآیات حجّة من عنده انتهی آن مظلوم که دارای خزینهٔ علم الهی بود مع جناب میرزا على اکبر از منتسبین نقطه علیه بهآء الله و رحمته و جناب آقا ابوالقاسم کاشی و جمعی دیگر بفتوای میرزا یحیی کل را شهید نمودند

یا هادی کتابش نزد تو حاضر است آنکه اسمش را مستیقظ گذارده بخوان اگرچه دیده‌ئی ولکن مکرّر مشاهده نما لعلّک تتّخذ لنفسک فی خبآء الصّدق مقاماً رفیعاً

و همچنین آقا سیّد ابرهیم که در باره‌اش از قلم نقطهٔ اولی این کلمات جاری قوله تعالی ان یا خلیلی فی الصّحف و ان یا ذکری فی الکتب من بعد الصّحف و ان یا اسمی فى البیان انتهی او و دیّان را ابوالشّرور و ابوالدّواهی نامیده حال انصاف ده که بر این مظلومها چه وارد شده مع آنکه یکی در خدمتش مشغول و دیگری بر او وارد باری لعمر الله باعمالی عامل بوده که قلم حیا میکند از ذکرش

قدری در عصمت نقطهٔ اولی تفکّر کن ملاحظه نما چه ظاهر گشته وقتی که این مظلوم از هجرت دوساله که در صحاری و جبال سالک بود و بسبب بعضی از نفوس که مدّتها در بیابانها دویدند رجوع به دارالسّلام نمود میرزا محمّد على نامی رشتی بحضور آمد و امام جمعی بکلمه‌ئی نطق نمود در بارهٔ عصمت آن حضرت که فی‌الحقیقه حزن جمیع اقطار را اخذ نمود سبحان‌الله چگونه راضی شدند که باین خیانت اعظم تمسّک جستند باری از حقّ میطلبیم که عامل را توفیق بخشد بر توبه و انابه انّه هو المؤیّد الحکیم

و جناب دیّان علیه بهآء الله و رحمته بحضور فائز مطابق آنچه از قلم نقطهٔ اولی ظاهر شد نسأل الله ان یؤیّد الغافلین علی التّوجّه الیه و المعرضین علی الاقبال الی شطره و المنکرین علی التّصدیق علی هذا الأمر الّذی اذ ظهر نطقت الأشیآء کلّها قد اتی من کان مکنوناً فی کنز العلم و مرقوماً من القلم الأعلی فی الکتب و الصّحف و الزّبر و الألواح

در این مقام لازم شد احادیثی که در شأن این مدینهٔ مبارکهٔ مشرّفه یعنی عکّا وارد شده ذکر شود لعلّک تتّخذ یا هادی الى الصّدق طریقاً و الی الله سبیلاً

بسم الله الرّحمن الرّحیم

ما ورد فی فضل عکّا و البحر و عین البقر الّتی بعکّا حدّثنا

عبدالعزیز بن عبدالسّلام عن النّبیّ صلّی الله علیه و سلّم انّه قال انّ عکّا مدینة بالشّام قد اختصّها الله برحمته

و قال ابن مسعود رضی الله عنه انّ النّبیّ صلّی الله علیه و سلّم قال الا انّ افضل السّواحل عسقلان و انّ عکّا افضل من عسقلان و فضل عکّا علی عسقلان و علی جمیع السّواحل کفضل محمّد علی جمیع الأنبیآء الا اخبرکم بمدینة بین جبلین فی الشّام فی وسط المرج یقال لها عکّا الا و انّ من دخلها راغباً فیها و فی زیارتها غفر الله له ما تقدّم من ذنبه و ما تأخّر و من خرج منها غیر زائر الا لم یبارک الله له فی خروجه الا و انّ فیها عیناً یقال لها عین البقر من شرب منها شربةً ملأ الله قلبه نوراً و امّنه من العذاب الأکبر یوم القیامة

و عن انس بن مالک رضی الله عنه قال قال رسول الله صلّی الله علیه و سلّم انّ فی السّواحل مدینة معلّقة تحت ساق العرش یقال لها عکّا من بات فیها مرابطاً احتساباً لله تعالی کتب الله له ثواب الصّابرین و القائمین و الرّاکعین و السّاجدین الی یوم القیامة

و قال صلّی الله علیه و سلّم الا اخبرکم بمدینة علی شاطئ البحر بیضآء حسن بیاضها عند الله تعالی یقال لها عکّا و انّ من قرصه برغوث من براغیثها کان عند الله افضل من طعنة نافذة فی سبیل الله الا و انّ من اذّن فیها کان له مدّ صوته فی الجنّة و من قعد فیها سبعة ایّام مقابل العدوّ حشره الله مع الخضر علیه السّلام و امّنه الله من الفزع الأکبر یوم القیامة و قال صلّی الله تعالی علیه و سلّم الا و انّ فی الجنّة ملوکاً و سادات و فقرآء عکّا ملوک الجنّة و ساداتها و انّ شهراً فی عکّا افضل من الف سنة فی غیرها

و عن رسول الله صلّی الله علیه و سلّم انّه قال طوبی لمن زار عکّا و طوبی لمن زار زائر عکّا طوبی لمن شرب من عین البقر و اغتسل من مائها فانّ الحور العین یشربن الکافور الّذی فی الجنّة من عین البقر و عین سلوان و بئر زمزم طوبی لمن شرب من هؤلآء العیون و اغتسل من مائهنّ فقد حرّم الله علیه و علی جسده نار جهنّم یوم القیامة

و عن النّبیّ صلّی الله علیه و سلّم انّه قال فی عکّا نوافل و فواضل یخصّ الله بها من یشآء من قال فی عکّا سبحان الله و الحمد لله و لا اله الّا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوّة الّا بالله العلیّ العظیم کتب الله له الف حسنة و محا عنه الف سیّئة و رفع له الف درجة فی الجنّة و غفر له ذنوبه و من قال فی عکّا استغفر الله غفر الله له ذنوبه کلّها و من ذکر الله فی عکّا بالغدوّ و الآصال و العشیّ و الابکار کان عند الله افضل من نقل السّیوف و الرّماح و السّلاح فی سبیل الله تعالی

و قال رسول الله صلّی الله علیه و سلّم من نظر بالبحر عند الزّوال و کبّر الله عند الغروب غفر الله له ذنوبه ولو کانت مثل رمل عالج و من عدّ اربعین موجة و هو یکبّر الله تعالی غفر الله له ما تقدّم من ذنبه و ما تأخّر

و قال رسول الله صلّی الله علیه و سلّم من نظر الی البحر لیلة کاملة کان افضل من شهرین کاملین بین الرّکن و المقام و من تربّی فی السّواحل خیر ممّن تربّی فی غیرها و النّائم فی السّواحل کالقائم فی غیرها انتهی

صدق رسول الله صلّی الله تعالی علیه و سلّم

این سند از [کتابخانهٔ مراجع بهائی](http://www.bahai.org/fa/library) دانلود شده است. شما مجاز هستید از متن آن با توجّه به مقرّرات مندرج در سایت [www.bahai.org/fa/legal](http://www.bahai.org/fa/legal) استفاده نمائید.

آخرین ویراستاری: ۹ اوت ۲۰۲۲، ساعت ۳:۲۰ بعد از ظهر